

اند و در ترتیب اجر و ثواب مخصوص بالذات و اقسام آنها از سنن و واجبات زاید میدانند و فکر
آنرا بر عکس عد و بیغیر خدا صلعم خیال میکنند بخلاف تبعیه سناره مسجد و کتب خود صرف که مقتضای آن
صرف تأکید اعلام صلوة و اعانت تحصیل علوم شرعیه است نه بالذات معذور و از حنات کما قال الفزالی
و اذا تقررت بذات المذلة عن الاعلام وقت الصلاة و تصنیف الكتب عن التعليم و التبلیغ و نظم الدلائل
و شبهه الملامدة و الفرق الضالة انتهى ثانیاً همچنین امور از قواعد شرعی مستنبطه اجماع علماء است اند
و مستحب و مباح و بخلاف بدعات متنازع که نه اجمالاً و نه تفصیلاً داخل ماذونات شرعیه اند
و نه بر اختر عیش ضرورتی و است ثانیاً بر تارک امور مذکوره بالاتفاق ملاست نیست
بخلاف بدعات که تارکش بدعت تیر ملاست اهل بدعت میگرد و ماورای ازین نزد فقهاء
عبادات مشروع هم تخصیص وقت و ہیئت بغیر حکم شارع مشروع نیست صاحب عبادات
گفته لان ذکر الهدا قصد به التخصیص بوقت دون وقت او شئی دون شئی لم یکن مشروعاً مالم یرو الشیخ
به انتهى و اقتد سه در رساله خود میگوید ما نقول فی قوم خصوا وقتاً سعياً بعبادة معینة و اقوا

ازیاده الفضیلة فی دین الله اہم محدثون ام لابل هم مبتدعون زادوا فی العمل و الاعتقاد
الذین لیس فی الدین و ادعوا الکذب فی الفضل و التمر ب من الله تعالی انتهى کلاس
مولود آنحضرت ان مستحبات را با اشاره مضامین احادیث صریحه حضرت سید المرسلین صلی
الله علیه و سلم سخن گردانیده اند الخ اقول استحسان بدعات از احادیث صحیح
تجزیه کردن افترا ہے محض و دعویٰ بیجا است زیرا کہ مذمت بدعات جا بجا و احادیث
مذکور است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا کم و محدثات الامور فان کل محدث بدعة
و کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار و ان الله ان یقبل عمل صاحب بدعة حتی یتوب
من بدعته و لا یقبل الله صاحب بدعت صلوة و الصوم و الصدقة و الحج و الاخرة و الجهاد و الاعمال
و یمخرج من الاسلام کما تخرج الشعرة من العجین و قطع نظر ازین حافظ ابن حجر و سخاوی را
له اهل بدعت از مجوزین مولودی شمارند ان هم عمل مولد راز از امور محدثه می انگارند کما قال فتح

اصل المولد لم یقبل عن احد من السلف الصالح من القرون الثلاثة و سخاوی گفته عمل المولد الشیخ لم یقبل
من احد من السلف من القرون الثلاثة و انما حدث بعده پس عمل مولود محدث را از ماذونات غیر
مقدون محالفت کتاب و سنت کردن است ام شریعاً و الهم من الدین مالم یازن بالله قوله جلش آنکه
بر او شان از بدعت که آنرا مورد تقسیم ساخته اند و بر آن جماع الملاق یعنی شریعی پرداخته اند است

باید

که بخصوص سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نباشد و قول فعل آنجناب از ان ساکت باشد خواه
مراحم و مخالف سنت و غیره سنائی که امی طریقه محدوده آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد خواه
موافق قواعد عامه شریعت و بالا جمال حکما داخل سنت و ثابت باشد به احادیث صریحه جانشین است
صلی الله علیه وسلم باشد الخ اقول منشار این مقال پراختلال خالی از تلبیس نیست زیرا که بدعت
نزد علماء محققین بر دو نوع است شرعی یا لغوی شرعی آنست که اصلش از اصول شرعی ثابت

نباشد کما قال الحاکم فی الفتح قوله علیه السلام شر الامور محدثاتها من قبل النبوة و ما راد به
ما أحدث و ليس له اصل في الشرع و يسمى في عرف الشرع بدعة و ما كان له اصل يدل عليه الشرع
فليس بدعة فالبدعة في عرف الشرع مذموم بخلاف اللغة انتهى و عینی در شرح بخاری گفته
قوله ثانیها والمراد به ما أحدث و ليس له اصل في الشرع و يسمى في عرف الشرع بدعة و ما كان
له اصل يدل عليه الشرع فليس بدعة انتهى و معین ابن یحیی در شرح اربعین آورده و المراد بالبدعة
مما لا اصل له في الشرع ما كان له اصل فليس بدعة و ما كان بدعة لغة انتهى و در شرح اربعین بن حجر

یکی مذکور است البدعة لغة ما كان محتمرا على غير مثال سابق و منه بدیع السموات و الارض ای
موضوعا على غير مثال سابق و شرعا ما أحدث على خلاف امر الشارع و دلیلہ الخاص و العام انتهى قال
صاحب كنز العرفان و اما البدعة فقد يراد بها المعنى اللغوي و هو المحدث مطلقا مادة أو عبادة لاها

اسم من البدع بمعنى الاحداث كالرفعة من الارتفاع فنده منقسمة في عبارة الفقهاء يعنيون بها
ما أحدث بعد الصدر الاول مطلقا انتهى الغرض که هر گاه که شرعا بدعت مطلقا مذموم است و جای
بجز مذمت او استحسانش نیامده و کسانیکه تقییم لبوس حسن و سیه نموده اند قول ایشان خلا
تحقیق است و خلاف منشار شارح علیه السلام قوله از صحابه کرام اطلاق بدعت بر محدثات خود
ثابت است با وجودیکه گاهی بدعت آن حضرت صلعم اطلاق بدعت نفی کرده اند پس البته این
اطلاق بدون تقییم لبوس حسن و سیه درست نمی تواند شد الخ اقول افعال صحابه
کرام را که داخل سنت اند و برائے اتباع ایشان قول آنحضرت صلعم علیکم بمتی و سنتی الخ
الراشدین المهدیین ناطق است از محدثات شمردن و ایاکم و محدثات الامور و ما أحدث قوم غیبه
الارفع الله منها من السنة فالتمسک بالسنة خیر من احدث بدعة و من احدث حدثا و اوی حدثا
فعليه لعنة الله و ملائکته و الناس اجمعین را پس پشت انداختن و هر جا که در کلام صحابه اطلاق بدعت
بر امور مستحسنه شرعی آمده آنرا محدث قرار داده تقییم بدعت از ان استنباط نمودن کمال جرات

است و کلام ابن جریر مکی مقدم است بر خود که در تعریف محدث در شرح ابن ابی عمیر مذکور است ندیده که آن
 اطلاق محدث صرف بر بدعت ضلالت نموده اند کما قال والمراد بالمحدث الذی یسوء بدعة وضل
 ما یس له اصل فی الشرع و الاحمال علیه مجرد الشهوة و الارادة فهذا باطل قطعاً انتهى و انچه که
 نسبت تراویح نعمت البدعة در حدیث حضرت عمر رضی الله عنه آمده مفسر خصم نیست زیرا
 که تراویح در اصل تجدید سنت است نه محدث کما قال العلی القاری فی الطرقات و تسمیة السنة
 بدعة علی منوال ما قال فی التراویح نعمت البدعة ندو قال الامام المعین فی شرح لابن
 قول عمر رضی الله عنه فی التراویح نعمت البدعة مراده بدعة لغویة فواجب نصر الله در مواقع
 فرموده و قول عمر رضی الله عنه نعمت البدعة فانما اراد بهما معنای اللغو انتهى و خود در کلام
 پاک الله رب العزت اطلاق بدعت بمعین معنی آمده قال الله تعالی قل بانکست بدعاً من الرسل
 قوله محال کلام آنکه بیان لغوی و اصطلاحی تفرقه ساختن و اصطلاحات را پس نسبت انداختن
 قول لغوی و اصطلاحی را واحد تصور کردن و اقوال را لغت و تحقیق را مطروک گردانیدن و
 طبع خود را حق و صواب دانستن و بر تبعان سنت و هر روان طریقت زبان طعن کشودن نام
 افعال خود سیاه ساختن است قوله مثلاً این دعاوی همان کج می اقول کابر امت است البته
 امری که در قواعد شریعت سراج نباشد از طرف خود در عبادات داخل نمودن حسن نمی تواند شد
 اما انچه بطور عموم از مندوبات شایع باشد اگر چه نیست برکت کلامی بریت خاصه که منافق و غیر
 حدود و معین شریعت باشد و در ده شود العبث و عبادات بدنیة هم اطلاق بدعت حسن موافق تصریحات
 و استعمالات ایمة دین بر آن نموده خواهد شد الی قوله صاحب تبنیه السیف جوابش بدین عبارات
 داده اگر مراد از بدعت بدعت حسن است فنعم و مرجع از فرقی اسلامیه این قسم بدعت
 را ندیم نمی شمارد و اگر مراد بدعت سیئه است پس لا تسلم که این عبارت مفهوم شود و بسیار
 چیز را در عهد سلف نمودن مثل تیار مدارس و قنایط و تدوین کتب و علوم الخ اقول محدثات
 و محترعات خود را که اجمالاً و تفصیلاً داخل عبادات شایع نیستند از عبادات بدنیة شمردن و بران
 اطلاق بدعت حسن نمودن ریگ دریا بشت میبودن و خاک صحرای سرافشردن است که بدعت
 سیئه در عبادات بدنیة مخصوص و صلوة حسب تصریحات ایمة دین یافته میشود و بدعت مباحه
 در عبادات مثل نختن پا و غیره چنانچه خود صاحب تبنیه السیف موافق مسلک صاحب کلمة
 الحق در کتاب رجوم الشیاطین نگاشته کما قال الامام حجة الاسلام غزالی در دیگر کتب

خود بعد تقریر طول لحیل ثابت کرده که هر بدعتی در عبادات بدین محضه مثل صوم و صلوة
 و زکوة و غسل و طهارت نوید انما نیست است بدعت مباحه منحصر در عادات است مثل
 یختن پلا و در شاور و مانند آن و بدعت حسنه در عبادات مایه مثل نبار مدراس
 و خانقاهات اما در عبادات بدین محضه پس بدعت نمی باشد مگر سیه انتهی و ظاهر است که
 بدعات مروجیه مثل مولود و غیره داخل عبادات بدین است نه مایه و برای تسکین اصل عبارت
 اخیار العاوم تیمها نقل میکنم و عند الاستقراء لا توجد تلك البدعة الغير السیة فی العبادات
 البدیة المحضة كالصوم والصلوة و قراة القرآن و اوصاف کل منہابل لا يكون بدعة فیها الا بسبب
 لان عدم وقوع الفعل فی الصمد الاول لیس لا لعدم الحاجة الیه او بوجود مانع منه او لعدم
 التنبه له او للتکاسل عنه او کراهته و عدم مشروعتة والا ولان متفقین فی العبادات البدیة
 المحضة لان الحاجة الی التقرب الی اللہ تعالی بالعبادة لا تنقطع و بعد ظهور الاسلام و غلبتہ الیه
 لم یکن مانع و کذا عدم التنبه بها و التکاسل عنه متفق ایضا اذ لا يجوز ان یظن ذلک بالنبی
 صلعم و جمیع اصحابه فلم یبق الا کونها بدعة نکرهتہ غیر مشروعتة انتهی و علاوه ازین در عبارت منقول تنبیه
 و السیفیه جواز بدعات مختصرات مذکور نیست کما لا یخفی قوله درین قول اشعار بکے تصریح است باینکه
 در عهد صحابه کرام تا هزار دوم که هزاران هزار محققین و فقها و محدثین بر بسیار از امور
 باوجود اطلاق بدعت حکم استحسان فرموده اند و تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیه و حکم ضلالت
 بکل بدعت سیه نموده اند الخ اقول تو کار زین را کوی ساختی که با استحسان نیز بر داختری و از
 تصریحات علماء زمان در گذشته نوبت باینجا رسید که انقسام بدعت بسوی حسنه و سیه نسبت
 بصحابه کرام گردانیده کمال جای عجب است که حضرات صحابه کرام که در جمیع اقداد و پیرو
 آنحضرت صلعم را اشعار و طریقه خود ساخته بودند بر خلاف حکم جناب سرور کائنات صلعم کل عتبه
 ضلالت چگونه در عبادات احداث و اختراع را روا و جائز دانستندی نعوذ باللہ من ذلک قوله
 اولاً ملهم شدن شیخیه تمام در هزار دوم به تردید تقسیم امری بیک معنی مستلزم بطلان تقسیم آن
 امر بمعنی دیگر متعسف فساد اثبات حسن بعض افرادش بان معنی نیست چنانچه ایماه اخبار و شلیخ
 کبار آن شیخ نامدار در هزار اول تصریح فرموده اند الخ اقول شیخ مذکور در حالی که احترام از آن
 اسم و رسم مطق بدعت واجب و لازم می انگاشت علی الخصوص از دام بدعت حسنه که امر و
 مردم صد بالطبع و آنه ثواب گرفتار نیجه صیاد و نفس باره شده اند بیگر بخت پس در کلام شیخ کوشش

حسن بعض افرادش کما باقیمانده چنانچه در مکاتیب خود شیخ مذکور می نویسد دیگر بزرگ فقیر الشرام معتقد
 سنت سنیه است علی صاحب الصلوة والسلام والتعینة واجتناب الزاسم و رسم بدعت تا از
 بدعت حسنه در رنگ بدعت سیه احترام نماید بوی ازین دولت بمشام جان او نرسد و این سخن
 امروز متفسر است که عالم در دریای بدعت غرق گشته است و بظلمات بدعت ارام گرفته که ا
 مجال است که دم از رفع بدعت زند و باجیای سنت لب کشاید اکثر علماء اینوقت رواج
 دهند بای بدعت اند و محو کنند بای سنت بدعتیهای پهن شده را تعامل خلق دانسته بخوار
 بلکه باستحسان ان فتوایند و مردم را به بدعت دلالت بینمایند چه بسکونید اگر ضلالت شیخ پیدا کنند
 و باطل متعارف شود تعامل گردد مگر نمی دانند که تعامل دلیل استحسان نیست تعالیکه تعبیر است
 همان است که از صدر اول آمده است یا باجماع جمیع است محل گشته که ذکر آن در القیاس
 القیاسیة قال الشیخ الامام الشہید رح لا ناخذ باستحسان مشایخ بلایح و انما ناخذ بقول المجابنا
 المتقدمین رحم الله سبحانه لان التعامل فی بلد لا یدل علی الجواز و انما یدل علی الجواز ان یکون
 علی الاستمرار من الصدر الاول لیکون ذلک دلیلاً علی تقریر البی صلعم ایا هم علی ذلک فیکون
 منه علیه و علی آله الصلوة والسلام و اما اذالم یکن کذلک لایکون فعلهم حجتاً الا اذا کان ذلک من
 الناس کأنه فی البلد ان کلها لیکون اجماعاً و الا جماع حجة الا ترمی انهم لو تعاملوا علی بیع الخمر و علی
 الربو الا ینتی بالحل و شک نیست که علم به تعامل کافه انام و بعین جمیع قری و بلدان از حیطة بشر خارج
 است باقیمانده تعامل صدر اول که فی الحقیقت تقریر است از ان سرور علیه الصلوة والسلام
 و راجع است به سنت او علیه و علی آله الصلوة والسلام بدعت کجا است و حسن بدعت کدام
 انتہی قول به بسیاری از امور را که کتاب و سنت از آنها به هیت مخصوصه کذا یمه ساکت است
 و از قول و فعل آنحضرت صاعم ماثور نیستند با وجود ترک شارع در هزار دوم همین شیخ نامدار
 زیشان و دیگر اخلاف و الا تبار سلسله ایشان استحسان و تجویز آن فرموده اند الخ اقول اولاً
 تصریح امور مذکوره کردنی است که از قسم اشغال و ریاضات فقر او مشایخ اند یا از قسم
 عبادات شق اول خارج از بحث است و بر تقدیر ثانی نقل عبارت شیخ لازم است بعد از آن
 داده خواهد شد مگر بطایر این کلام از صدق معمر معلوم میشود و آنچه کثیر اللہ باین مسلک شیخ
 مذکور در دفع سبابه که مخالف تحقیق است در اینجا الزاماً پیش آورده دلیل غیر مقصود فهم است
 که سابقاً مذکور شد که جمله اقوال شخص واحد بلا تحقیق قابل تسلیم نیستند و بر غیر مخالفین لازم آید

ابتدای بدعت ضلالت
بخش اول

که بر جمیع اقوال علی قاری و سیوطی و شیخ طبری مقتدا می شود عمل نمایند و الامر علی خلاف ذلک
کام قول این دعا غلط محض است قال رسول الله صلعم من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاه الله ورسوله
کان علیه من الاثم مثل اثم من عمل بها در مرقاة گفته و قید البدعة بالضلالة لا یرضاه الله ورسوله
کالمساراة کا ذکره ابن الملک الخاقول کام صاحب کلمته الحق موافق تصریحات ائمه دین منصوص
و فهم مستعرض بخیر وجه منی بر خطا و قصور او لا آنکه بزبان آنحضرت صلی الله علیه و سلم فقط بدعت
بمجر مقام ذم و قبح جای دیگر مستعمل نیست کما لا یخفى علی ما هر کتب الحديث و بمعنی حسنه شماس
و یدیه نشد لاقتناع اجتماع الضمیدین ثانیاً در حدیث مذکور بعد لفظ بدعت قید ضلالت بنا بر این
بدعت حسنه نیست بلکه قید و تقید هر دو هم معنی اند و این قید واقعی است نه اخترازی
و رنه لازم آید که قید لا یرضاه الله ورسوله که بعد قید ضلالت است هم ازین قبیل باشد و بدعت
ضلالت هم بر دو قسم باشد یکی آنکه خدا و رسول بدان افاضی باشند و یکی آنکه از ان افاضی باشند و لازم باطل فکاهم
و ثالثاً در کتاب ابن ماجة لفظ بدعت بغير قید ضلالت منقول است قال من ابتدع بدعة فعل بها
کان علیه وزر من عمل بها و آنچه صاحب مرقاة از قید ضلالت اخراج بدعت حسنه نموده تمثیل
مناره میان آورده فی الجمله مخالف خصم نیست که از ان بدعت حسنه در عبادات بدعتی همچو
صوم و صلوة ثابت نیست بلکه خاص در امور مباحه مثل تعمیر مناره که ضرورت شرعی بران
است و رنه بجای تمثیل مناره بدعتی از بدعات که در عبادات بدین مروج اند آورده و اولیس
فلیس را بغایت المحققین این حدیث لایق احتجاج نیست که از راویان این حدیث یکی مردان
ابن معاویه است که شمار او از ضعیفان مجامیل است حافظ در لسان المیزان گفته مردان ابن
معاویه الضعیف عن ابی الدرداء و عن عبد الجلیل بن عطیة قال ابو حاتم مجهول دیگر کثیر بن عبد الله
که او هم ضعیف است ابن العراق در تنزیه الشریعة نوشته کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف المرزنی
قال کشفی رکن من ارکان الکذب و قال ابن حبان عن جده نسخة موضوعة و در کاشف ذهبی
است کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف المرزنی الدینی عن ابيه و نافع و عنه القعنبر واه و قال کنز
و در تقریب نوشته کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف المرزنی ضعیف من السابعة منهم من نسبة الی
الکذب و در حاشیه کاشف ذهبی مرقوم است قال یحیی کثیر ضعیف الحديث و قال احمد بن محمد الحیت
لیس یحیی و قال ابو حاتم لیس یحیی و قال النسائی و الدارقطنی متروک و قال ابو زرعة
و اینه الحديث لیس یحیی و اتمی قوله تفصیل این اجمال آنکه از روایات متعهه ثابت که صحیح

کرام باوجود احترام بدعت بودن دوباره یسید می از امور دینی استخوان و روح آن رفته اند و در فتنه
 جمالت خود در حق صحابه کرام الفاظ ضلالت القیام بر زبان می آرند و مع آن امور را با وجود احترام
 و اطلاق بدعت مخالفت حضرت شایع علیه السلام می شمارند الخ اقول اولاً نقل کردن روایات
 معتبره که در تعریف بدعت اند پر ضرور است که جوابش داده شود و اگر همین حدیث تراویح است جوابش
 گذشت و می آید بدعت کجا و استحسان بدعت کجا قوله امام بخاری علیه الرحمة و صحیح خود روایت نمود
 که حضرت امیر المومنین فاروق رضی الله عنه در حق اتمام جماعت تراویح و التزام آن فرموده
 نعمت البدعة الخ اقول جماعت تراویح از مختصرات حضرت فاروق نیست بلکه تجمید سنت
 بنوی است که آنحضرت صلعم بغرض بعض مصالح دینی و خوف فرضیت بعد اقامت جماعت
 ترک آن فرموده اند کما ذکره البخاری فی الصحیح عن عائشة ان النبی صلعم صلی فی المسجد فصلی
 بصلوة ناس ثم صلی الثانیة فاکثر الناس ثم اجتمعوا من الیلثة الثالثة او الرابعة فلم یخرج الیه رسول
 الله صلعم فلما اصبح قال رایت الذی صنعتم فلم یفیع من الخروج الیکم الا انی خشیت ان یفترض
 علیکم وذلک فی رمضان و امام رازی در نهاییه العقول گفته الثامن انه ابدع التراويح قلنا
 ان الرسول قد اقامها جماعة بالناس ثم ترک ذلک للسلایطن انه من الوجبات ولم یضربها ثم
 ان عمر ایمنی تلک السنة فی زمانه لزوال ذلک الخوف انتهى وقال علی القاری فی المرقاة و تیسر
 تجمید السنة بدعة علی منوال ناقال فی التراویح نعمت البدعة بدعة و علامه شوکانی در سبل الجواز
 گفته اما صلوة التراویح فقد ثبت عن النبی صلعم انه صلی فی لیالی رمضان و اتم جماعته و علم بهم
 فترک و لک مخافة ان یفترض علیهم و هذا ثابت فی احادیث الصحیحین و غیر ما و امید القریان
 صلوة النوافل فی لیالی رمضان جماعة سنة لا بدعة لان النبی صلعم لم یرک الا ذلک العذر
 قوله فلیف یتکون الجماعة بدعة کما قال المصنف و لم تقع من عمر الا انه لما خرج الی المسجد فوجدوا الخ
 متفرقین یصلی الرجل لنفسه یصلی الرجل فیصلون بصلوة الربط فقال انی اری لو جمعوا یهولار علی قائد
 واحد لکان اولى ثم عزم فجمعهم علی ابی بن کعب فقد کان الجماعة فی المسجد بعد موت النبی صلی الله
 علیه و سلم و قبل ان یجمع عمر و بهذا یعرف ان التجمیع فی النوافل فی صلوة رمضان سنة لا بدعة
 انتهى و در سبل السلام مذکور است ان من اثبت صلوة التراویح و جعلها سنة فی قیام رمضان
 استدل بحديث جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج فی شهر رمضان
 ثم انظره من الیلثة القابضة فلم یخرج و قال انی خشیت ان یتکب علیکم الوتر رواه ابن حبان

وليس فيه دليل على كونه بغيره ولا بغيره فانه يصليها جماعة عشرين ركعة تسروا من بين كل ركعة فاما الجماعة فان النبي
 صلى الله عليه وسلم صلى بهم جماعة ثم ترك خشية ان يفرض عليهم ثم اعلم اول من جتمع على امام معين قال نهابة عنه كما روي
 سلم في صحيحه واخرجه غيره من حديث ابى هريرة انه صلى الله عليه وسلم كان يخبرهم في قيام رمضان بن غير ان يترجم فيه فخرته
 فيقول من قام رمضان ايانا واحسبا بفعله ما تقدم من نبيه وتوفى رسول الله صلى الله عليه وسلم والامر على الناس
 خلافة ابى بكر وصدرا من عمر اذ في واثبه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال فابخر في عبد الرحمن القاري ان عمر بن الخطاب خرج ليلا في مكة
 وطاف في المسجد فوجد رجلين يصليان رجل لنفسه ورجل لغيره فبصر الرجلين يصليان بصلوة الرجلين قال عمر والله لاني لو جعنا
 على قاري واحد لكانا مثل عمر بن عمر على ان يصليهم على قاري واحد فامر ابى بكر بن عباس ان يقوم بهم في رمضان فخرج عمر
 الناس يصلون بصلوة فقال عمر نعمت البدعة هذه وساق النبي صلى الله عليه وسلم في السنن عدة روايات في هذا المعنى اذا
 عرفت نهابة وقت ان عمر بن الخطاب جاءه على معين سماه بدعة واما قوله نعمت البدعة فلا بد من شيء البدعة ما روي
 بل كل بدعة ضلالة واعلم انه يتعين حمل قوله بدعة على جماعة لهم على معين المترجمين كما سلكا انه اراد ان الجماعة
 بدعة لانه صلح قديم بهم كما عرفت انتهى وحفظ ابن حجر فتح الباري شرح صحيح البخاري نوته وقال بن عبد البر لم
 يس عمر الا بغيره صلى الله عليه وسلم ولم يصح في الرواية خلافة النبي صلى الله عليه وسلم على منتهى وكان ابو سفيان جهاليا من ذلك
 اقامها وحيانا في سنة اربع عشرة من الهجرة انتهى قال ابن بطال قيام رمضان سنة لان عمر اخذ من فعل النبي صلى الله
 عليه وسلم وانما ترك خشية الافتراض انتهى وقاضى رويها بن ابطال الباطل لغيره فقول عمر بدعة فحتم البدعة اراد به لم
 يتقرر امره في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم وبلايا في كونها معمولات في بعض الاوقات فانه في اعتراض القاضي على قاضي القضاة وهو في ذلك
 وشرح بخاري كاشفة وقيام رمضان لم يصح عنه لانه صلى الله عليه وسلم قال لا تصدوا بالذين يجمعون ابى بكر وعمر واذ اجمع لصلاة
 مع عمر على ذلك قال عنه اسم البدعة انتهى وانما وجهه بصلوة مضى لم يفتح الباري قول ابن عمر ما يتبع المسلمون افضل من
 صلوة الضحى نقله في نوته اولاد روايت ابن حجر في كلامه است اسناد غير معلوم وتأنيده كتحسين بابيه ثبوت زيه قال
 احتجاجه ليست ثانيا بغيره فيقول بن عمر بن باب كحصول بغيره علم الشان است بمقابلته احاديث صحيحة غير مسلم كما جاء
 في الصحيحين عن ام ابى القاسم ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل بيته يوم فتح مكة فاعطس صلى ثمان ركعات فقام صلاة فخط منها غير
 انه ثم الركوع والسجود وقالت في رواية اخرى وذلك صحيح عن قتادة قال سألت عائشة كم كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي صلوة
 الضحى قالت اربع ركعات فيريد ان يشاروا به مسلم وعمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى صلوة الضحى شتمني
 عشرة ركعات ثمة النبي صلى الله عليه وسلم في سنة الحجة رواه الترمذي وابن ماجه وعن معاوية بن انس النبي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من قعد في مصلاه يصف من صلوة الضحى حتى يسبح ركعة الضحى لا يقول الا بغيره خطايا وان كانت اكثر من ذلك
 انتهى وممكن يست كمراد ابن عمر بدعت كفتن صلوة ضحى مداومت بران يا ادائش مسجد يا ويكسبت

مخصوصه باشد نه که طلق صلوة و صبحی چنانچه در مواهب لایمه مستطوره است اراده صل الله علیه وسلم
 لم یجد ادم علیها و ان اظهارها فی المساجد و محلیها بدعت و بالجملة فلیس فی احادیث ابن عمر صلی الله علیه و آله مشرقیه
 صلوة کما فی الصحیح لان نفعیه محمول علی عدم الوقوع فی نفس الامر و الذی یلحقه صفة مخصوصة
 انتهی و پیش آوردن عبارت مجمع البحار در تقسیم بدعت بسوی بدعی و ضلال در بیان نعمت
 البدعة خارج از بحث است زیرا که نزد صاحب مجمع البحار در سنت و بدعت حسنه فرقی نیست
 و تراویح را از بدعت های شمرده کما قال و التراویح من الاول لانه صلعم لم یسجد بهم الاجتماع و انما صلواتها علیا
 و کان من اصدیق و هو علی الحقیقة سنة تحدیث علیکم بسنته و سنة الخلفاء الشدید و اقد و ابالدین من بعد
 انتهی پس هر گاه که خواه او را صاحب مجمع البحار سنت شمرده و اثر آنحضرت صلعم ثبوتش رسیده بدعت
 حسنه چگونه خواهد شد و قطع نظر ازین قیاس مجلس مولد که بعد صد سال بزبان شاه اربل حدیث
 گردیده بر تراویح و صلوة ضحی که سنت اند نمی تواند شد قوله اول انیکه در سابق در تعریف بدعت
 صرف قید بدعت صحابه اختیار داشته بود و در اینجا قید قرون ثلاثه افزوده الخ اقول آفرین صد
 آفرین بر فهم و ادراک صاحب رساله که از آفرین و قید بدعت قرون ثلاثه در کلام صاحب
 کلمه الحق تناقض ثابت میکند و نمی داند که در سابق تعریف بدعت بلا عم بود و در تعریف الا عم
 نزد محققین باینراست پس درین مقام که قید بدعت قرون ثلاثه افزوده موجب تفاوت نیست
 چنانچه اهل علم تعریف بدعت بخلافان مختلفه کرده اند مگر مال همه واحد است قاضی عیاض در تعریفش
 گفته کل ما احداث بعد النبی صلعم فهو بدعة و در کشف نزودی مرقوم است البدعة
 المحدث فی الدین الذی لم یکن علیه الصحابة و التابعون و معین ابن صفی در شرح الرعین
 نوشته و المراد بالبدعة ما احداث مما لا اصل له فی الشریعة و اما ما کان له اصل فلیس بدعة شاعرا و انما عرفت
 لغته و صاحب معالم التزیل گفته البدعة ما احداث علی غیر قیاس اصل من اصول الدین انتهی
 و بعض در تعریفش قید بدعت ثلاثه بمضمون حدیث مسلم افزوده اند و بعض تا قرن ثانی اکتفا کرده اند
 چنانچه تفقاز الی و در شرح مقاصد نوشته البدعة المذمومة هو المحدث فی الدین من غیر ان یکون
 فی عهد الصحابة و التابعین و همچنین شیخ عبدالحق مقتدای صاحب رساله در ترجمه مشکوة
 گفته و در و درید خود را از کارهای نو پدید شده که در زمان خلفای راشدین نبوده انتهی و در لغات
 شرح مشکوة تفصیلا نوشته همچا قال القرن اهل زمان واحد متقارب اشتراک فی امر من الامور المقصود
 و قد یطلق علی طائفة من الزمان و اختلاف فی تحدیدها فقدره صلعم هم الصحابة و کان من صدقهم

من البعث الى اخر من مات منهم مائة وعشرون سنة وقرن التابعين من سنة مائة الى
 نحو سبعين وقرن اتباع التابعين من ثم الى حد ود العشرين وثمانين وفي هذا الوقت
 ظهرت البدع ظهور فاشيا واطلقت المعتزلة السنهم ورفعت لفلا سفند وسمام وتغيرت
 الاحوال تغيرا شديدا لم ينزل الامر في نقص الى هذا لان فظهر صدق قوله صلعم بشم
 يفسدوا الكذب ذكره السيوطي ومانظ در فتح الباري في مضمون را تفصيل نوشته وبيوي هم از اخبار معتزلة
 و خود در حديث تريف بدین موال فرموده در حديث سلم از عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلعم خير امة اخرجت
 الدين يلو في ثم الذين يلو منهم ثم الذين يلو منهم در اخبار خريستيا به قرون ثلثة فرموده و در حديث احمد زيارت
 بریده آمده خير هذه الامم القرن الذين بعثت فيهم الحديث وحديث عليكم بسنة وسنة
 الخلفاء الراشدين المهديين هم برين معنی ثابت وبيان قال قال رسول الله صلعم مستفترق
 اعني على ثلاث وسبعين فرقة كلهم في لنا لا واحد قالوا من هي يا رسول الله فافانما
 عليه واصحابي پس برين المخلصين لازم که از افرادن قيد بعديت قرون ثلثة چنانکه بر صاحب کلمه الحق
 خشکين گشته بر ديگران هم زياره از ان مشتعل باشد قوله اما بعد من اذن شارع كواشارة هم باشد وندستى گويى
 و مستنبط باشد ثابت فرموده باشند از شرعا بعثت نتوان گفت الخ اقول في الحقيقة در ايات و احاديث
 اشيا اذن شارع كواشارة باشد و سند كوفي باشد كفايت ميکند و قتيكه كه بهت حريت آن مستنبط
 شرع نبود لان رفع المضرة مقدم على جلب المنفعة كما تقر في محليس از ايراد اين بحث دعائى صاحب السالمة
 چه مى بر آيد كه محلات و محترقات سلمه او را نه خفي و زبلى سند از كتاب سنت است بر كبريت آن نفس امارى قوله حسب
 اين تعريف چيزيكه در سرون ثلثة بوجود آمده باشد اما اصلش از كتاب سنت نباشد بلكه مزاجم
 كتاب سنت باشد آن را بدعت ضلالت نتوان گفت حالانكه بوجود و ظهور ضلالت خروج و فرض قدر در
 ذوات بلكه در قرن اول زمان صحابه كرام بوده است الخ اقول ما شاء الله علم فضل شيخنا جليل القدر
 ترقى پذير گشته كه خارج از مطلب خلاف منشا بحث سخن كردن آغاز نموده ذكر شيوع
 مذاهب باطل بيان آورد و ندانست كه غشايان صرف همين قدر است كه چيزيكه در
 سرون ثلثة بلكه بوجود آمده باشد سنت است و غير آن بدعت و مذاهب باطله
 و غيره كه خارج از عتقاد دينيه و قواعد شرعية اند و بعض اهل علم ايشان را از
 كفار شمرده اند و بعض از ساق و از حضرات صحابه رضى الله عنهم بغض و عداوت
 قلبى ميدارند و از زبان شارع مورد لعن و نفرين مانده اند و در خور لعن و نفرين

و تخمین پس از وجود ایشان در قرآن اول یا ثانی محمد وری نیست و اجمعی بر وقضی و خارج چه
موقوف است و وجود نبود و نصاری و غیره هم در قرن اول یافته میشود و عقاید ایشان مراحم
کتاب سنت اند باید که حکم ضلالت بر ایشان نه نهاده شود و الا امر علی خلاف ذلک پس معلوم
گردد که غرض شارع علیه السلام از قرن اول صحابه کرام اند نه جمیع کسان آنوقت و برین قیاس
از قرن ثانی تا بعین و از ثلث تبع تا بعین اند چنانچه نووی در شرح مسلم بذیل حدیث مذکور گفته
قال الصحیح ان قرنه صلعم الصحابة و التابعین و الثلث تا بعین و غیره است و غیر طاهر
در جمیع البحار گفته غیر کم قرنی ثم الذین یلوئهم یعنی الصحابة ثم التابعین و در مصباح غیر مرقوم است
والله لیل علیه قوله علیه الصلوة و السلام خیر القرون قرنی یعنی الصحابة ثم الذین : یلوئهم یعنی الذین
ثم الذین یلوئهم ای الذین یأخذون عن المتابعین انتهى و علاوه ازین اولاً در گرفتن مفهوم صحاب
نزد بعض کلام است ثانیاً بنا بر الزام خصم از تعریف شی منجمله چند قیود مفهوم مخالفت قیود واحد
گرفتن و دیگر قیود را بر حال خود داشتن خلاف اتین منظره است بآن البته اگر از مفهوم مخالفت
جمیع قیود الزامی معقول پیدا کند قابل التفات است قوله اما این از کجا که حسب قول این
بعض مستحکات ائمه دین داخل بدعات شرعی منحصره در ضلالت اندالیم اقول ظاهر است که
هرگاه که بدعت شرعی منقسم حسن و سئیه گردیده لامحاله عبادات بدیهه از جمله بدعات شرعی و
داخل ضلالت خواهند شد قوله بسیاری از مستحکات و ما بهیة اسماعیلیه بر قائلین آن حکم ضلالت
کرده اند و میکنند بموجب تصریح همین علماء استحسان آن ثابت است الی اقول بدعات محدثه
که لها بهیة فرسولیه آنها را برنگ بدعات حسن ظاهر نموده عالمی را غرق در بای ضلالت میکنند
البحر بر فوای آحادیت احرار از ان لازم می آید اگر بعض حضرات از صراط مستقیم دور
انما و خلاف تصریح محققین قدم بر اه خطا نهاده استحسان بعض بدعات کرده اند قول ایشان
چون مستند بکتاب سنت نیست قابل تسلیم نخواهد شد و آنکه در استحسان بعض بدعات مذکوره ردیف
صاحب رساله اند همان در اکثر بدعات راه مخالفت آن پیچیده اند کما سبق فها هو جو اکرم فوج جوانان
انچه که صاحب کلمة الحق درین بحث آحادیت و اقوال علماء در ذم بدعات و انکار بدعت حسن آورده
بود صاحب رساله آنرا محمول بر تطویل کرده از جوابش قاصر اند قوله چه استحسان انفعاله مجلس
شریف از انکار بدین و ائمه مقدرین تا او ستاد مستند صاحب رساله که لقب شان بموجب شهادت
آخر همین رساله سند العالمین فی العالمین است ثابت و منقول الی اقول در اول کتاب ج اب

این کلام فساد است بتمام تفصیل تمام و تشریح بالا کلام ذکر کرده ایم اعاده اش بخمال تطویل مناسب
 نیست برین معنی گفتا میگویم که نسبت استخوان مجلس مولد که مدت آخر اش از شش صد سال پیشیت
 بر اکار بر دین و ایمه معتقدین کردن بهمان مرجع است بجا که اندک بهمان عظیم قول به تقدیر حکم لزوم ضلالت
 بران محض باطل و قبیح است اقول در حالیکه ثبوت انعقاد مجلس مولد مروج از ادله شرعیه نگریه بلکه
 عموم منیات شرعیه داخل شده لامحاله بدعت شرعی خواهد شد و هر بدعت شرعی مستلزم ضلالت است پس
 بحکم شکل اول مجلس مذکور مستلزم ضلالت خواهد شد قوله پس ازین عبادت شهادت صلاحیت شهرت
 حضرت شیخ قدس سره و اولیت فاعلیت این عمل در شهر موصل نسبت بآن شیخ اجل رضی الله عنه
 ظاهر است انخ اقول ظاهر است که شهرت علم و فضل انسان از تالیف و تصنیف میشود یا از تعلیم و
 تدریس و شک نیست که شیخ مذکور یعنی عمرو بن محمد مجهول الحال است بجز عمل مولد نه کتابی از او با کار
 و دستند فضلالی روزگار از نیاست که اغراق صاحب سیرت شامی در حالیکه قایل استخوان عمل
 مولد است در مرجع شیخ مذکور و مبالغه کردنش نازیباست و بمطابقه خصم از تحریرش در بناب حجت گرفتن
 از پس بیجا است و علاوه ازین مظفر الدین شاه از بل که با تقدیر شیخ مذکور مروج این بدعت گردیده حال
 فسق و فجورش در تاریخ ابن خلکان تفصیل تمام مذکور و کیفیت کذب و ضعف ابن و محضف مولد
 درسان المیزان علی بنج الکمال مسطور که قال الحافظ و قال ابن الجار رایت الناس مجمعين علیه کذباً
 وضعفه و ادعاه عامه سماع مالک لیسع و لقاء مالک ببلقه و کانت امارات ذالک علیه کذباً
 انتی پس هرگاه که گفت مروین اولین مولد که بعضی مقلد شیخ مذکور اند این چنین باشد فضیلت و شهرت
 شیخ قابل اعتماد چگونه خواهد شد قوله در بنامنا لطیفی و فتر اردازی صاحب ساله باید دید که بنام
 نهاد مرآت الزمان سبط ابن جوزی عبارتی نقل نموده و دران قول تاج الدین داخل کرده لفظ انتی
 نوشته نامطالع کتندگان رشیدین منی شود که فاکهانی قبل از سبط ابن جوزی بوده و سبط ابن
 جوزی استناد و ذکر آن کرده انخ اقول این خیال حاسه محض فاسد است حقیقتش اینست
 که صاحب کلمه الحق دام قباله در بیان منع انعقاد مجلس بعد تسل عبارت مرآت الزمان
 سبط ابن جوزی عبارت حسن المقصد سیوطی مع قبل اے قوله و قد ادعی شیخ تاج الدین
 انخ بر حاشیه مسوده جب حادث مولفین نگاشته بود کاتب عبارت حاشیه را فو
 کده است کرده و چنین سهو در کشته تصانیف اهل علم موجود و ظاهر است که از داخل کردن
 قول تاج الدین در عبارت سبط ابن جوزی و از تقدش بر آن منفعتی نیست

زیرا که تخریج الدین نجیکه مثل سپیده صبح روشن و آشکار هم چنین مقوله اش در باب انکار التقاد مجلس
 مولد مشهور روزگار لیکن در حقیقت از بعض مجوزین مولد در جواب استفاد مولد شریف در مجلس
 این چنین خطائی بن سر زده است که گنجایش تاویل در آن نیست یعنی از مرآت الزمان
 سبط ابن جوزی نقل میکند که تاج الدین فاکهانی در حضور شاه اربل از شرکت مجلس مولد انکار
 میکرد و کہا قال که از مرآت الزمان سبط ابن جوزی فهمیده میشود که هرگاه ملک نظیر ایجاد مولد کرده هر سال
 ضیافت علما و صوفیه میکرد و سوای شیخ تاج الدین سکندری مالکی کسی از شرکتش انکار نمی کرد
 انہی و اغلاطیکه از مولوی فضل رسول بدایوانی والد صاحب رساله در بوارق و تصحیح و غیبه ہما زار
 سفادت و ضلالت یا از راه غلطی و خیانت بوقوع آمدند القدر هستند کہ در احصاء و شمار نیاید گزشتہ
 نمونہ از خروار داند کی از بسیار ازین قبیل در معرض بیان مے آرم در بوارق بر صفحہ ۳۱ بعد ذکر ابن حزم
 طابری نوشتہ پس از آن ابن قیم و غیبرہ تلامذہ اش ہم بتائید او برخاستند و کتابهای عجیب تصنیف
 نموده فاما جلد این مقصد و منفع گردیدہ انہی حالانکہ تولد حافظ ابن قیم در سنہ نو و یک ہجری از ایستابہ
 و وفات ابن حزم در قرب سنہ چہار و پنجاہ از ما تہ خامسہ گردید پس اثبات تلذ قبل از یک صدوی
 و شش سال تولد چہ قدر جہل و افہست و علی ہذا حافظ ابن قیم در حالیکہ در تصانیف خود بر
 ابن حزم اعتراض میکند پس ابن قیم را موبدش گفتن از بس حقم و بیجا است و در تصحیح المسائل
 بر صفحہ ۱۶۲ در باب سنیت تمیقن از مرقاۃ لا علی قاری استناد گرفته عبارتے از نام علی قاری نقل
 نموده است و چنان بضمیمش نیاید کہ این قول ابن حجر تہ علی قاری کہ خود علی قاری در ہمان کتاب بر او
 پرداختہ و در بوارق ص ۱۷۷ در سئلہ استعانت از در میان عبارت تفسیر فتح العزیز
 مضمون مفیدہ دعای ختم خود را دیدہ و نہ سہ ساقط و حذف نمودہ چنانچہ در ص ۱۷۷ مکتوبہ تفسیر غزری
 نوشتہ استعانت بخیریت کہ تو ہم استقلال بخیر در ہم فہم بحکیم از شرکین و موحدین میکند و این قسم استعانت بلا کرات
 جایز نیست بخیریت کہ تو ہم استقلال بخیر در درازن شرکین جایز نیست استعانت با روح فلکیہ و عنصریہ یا روح سائرہ و
 اشغال ملک و این نوع استعانت عین شرک است و منافی ملت حنفیہ است پس عبارت
 تفسیر از سہ مقام صاحب بوارق آن چنان حذف کردہ کہ غرض و دعای صاحب تفسیر چہ
 بر کنار او فتادہ یعنی اولاً بعد این عبارت کہ در ہم و فہم بحکیم از شرکین و موحدین
 نمیکند و از تفسیر منقول عنہ مضمون قریب سہ سطر عبارت کہ مخالف عقائد صاحب
 بوارق بودہ حذف و ساقط نمودہ ثانیاً تفسیر مذکور بعد این فقرہ کہ این قسم استعانت بلا کرات

جایز است این عبارت بود زیرا که در حقیقت استقامت میت و اگر استقامت است بخداست صاحب
 بوارق که مستلزم بغیر خداست عبارت مابعد را به نطس تعلیط عوام در تحسیر بنیاد و رده انتهی نوشته
 ثالثا در ذیل ارواح سائره تشبیه نام بیوانی و شیخ سید و تفسیر موجود و لیکن در بوارق لفظ بیوانی
 و شیخ سید و مفتود و علی بن ادریس کتاب مذکور نیز تحسیر لغت و حذف در عبارت تفسیر
 مسطور کرده است من شاء فلیرجع الیه پس از انصاف باید گفت که در کلام صاحب کلمه الحق
 تعلیط عوام است یا در کلام صاحب بوارق قوله اولاً که مرادش از مشروع نمودن باری
 تعالی ظاهر این است که همه شروع جمیع عبادات و جمله همه ادکل تطوعات مشروع
 را بقیود مخصوصه و نوافل صورت داده اند نام بنام تصریح و تقدید و تعیین و تحدید نموده
 است پس هر چه پیشین است عین مشروع است و عمل بدان و احداث آن زیادت بر
 نص و مستلزم از آن شیخ است انما قول مقصود صاحب کلمه الحق از بحث زیادت بر نص
 که بر طبق مذهب حنفیه ذکر کرده همین است که باری تعالی برای کافه مسلمین از تمام عبادات
 و اعتقادات آنچه که کافی وافی دانست تصریح آنها در آیات قرآن مجید نموده و تفصیل محلات و تعلیم
 کم و بیش را بواسطه حبیب خود بنحوی و اما تا کم الرسول مخذومه و ما نهما کم عنه فاستهوا مشروع فرموده و حکم
 افزایش بر آن نداده و این نسبت مشروعیت احکام به باری تعالی که در کلمه الحق مسطور است
 جایجا در کتب اصول مذکور چنانچه در نور الانوار گفته المشروعات علی نوعین غریبه یعنی ان الاحکام
 المشروعه اتی شرعها الله تعالی لعباده علی نوعین احد هما الغریبه الاثانی الرخصه فالغریبه هی الربه
 انواع فالاول فریضه و الاثانی واجب و الثالث سنه و الرابع النفل انتهى لمخصا و خود در تحمیل از عجب
 بن سعد آمده لعن الله الواثقات و المقوشات و التمنصات و المقننات للحسن المغیرات خلق الله فجاء
 امره فقاتل ان بلخی انک لعنت کیت و ذیت فقال مالی لا لعن بالعن رسول الله صلعم من هو
 فی کتاب الله فقاتل لقد قرأت ما یهون اللعین فما وجدت فیہ ما تقول قال لمن کنت قرأته فقد
 وجدته اما قرأت ما انکم الرسول مخذومه و ما نهما کم عنه فاستهوا قالت بلی قال فانه قولی عمه متفق علیه پس ازین
 بیان واضح گردید که آنچه که غیر مشروع و خارج از حکم شارع است از قبیل محنات است قوله و اگر
 مرادش اینست که قرآن مجید اصول عامه جمله عبادات و خیرات و مندوبات را بطور اطلاق عامه
 و هر چه از اطلاق فعل خیر و حسن مندوبات مشروعه عموماً کتاب الله مخالفت داشته باشد غیر
 مشروع است عمل بدان زیادت بر نص است پس ازین تقدیر مستحبات ایدین گو باخصوص از کلام

مجدد ثابت نباشد الزام نسخ دادن و بر عمل مولد خصوصاً همت لزوم نهادن آن **اقول** در کلام مجید بیان اعتقادات علی سبیل الاطلاق همه مذکور است و حدیث نبوی شریح و تفسیر اوست و هر چه جز آنست مثل تسفل قبل صلوٰه عید و صلوٰه الرغایت و غیرهما که بطاهر از قسم عبادت اند و بوجه عدم ثبوت از قول و فعل شارع علیه السلام شمارش از محدثات و بدعات گردیده همه غیر مشروعند و قوله ثانیاً در کتب اصول تصریح است باین که زیادتی که نسخ بودن آن متنازع فیہ و مبسوط عنه است مراد از آن زیاد کردن امری با اعتقاد در کینت یا شرطیت در امر مخصوص مخصوص است که همچو زیادت نذر حنفیه داخل نسخ است **اقول** صاحب کلمه بحثی که زیادت علی بعضی را نسخ گفته مراد از آن هم زیادت جزئی یا شرطی است نه زیادت عبادت مستقلة مثلاً کفن سه پارچه برای مرد ثابت از نص است و عمامه در آن داخل نیست زیادتش نسخ است و همچنین شهادت از یازده حد قذف است و زیادت بر آن و یازده رکعت و رکعت واحد بر رکعات صلوٰه همه داخل نسخ است و این مذاهب حنفیه است در تلویح مرقوم یعنی ان الزیادة انکانت عبادة مستقلة کزیادة صلوٰه سادسة فلا تراعى بین المجموع فی انها لا تکن نسخاً و انما النزاع فی غیره مستقلة و مثلاً کزیادة جزا او شتر طر او زیاده مایر فرفع مفهوم المخالفة و اختلافه علی سبب ذهاب الاول انه نسخ و الیه ذهب العلماء الحنفیه و عجمی در شرح منهاج نوشته و اما زیاده عبادت غیر مستقلة کزیادت رکعت علی رکعات صلوٰه و نحو با کزیادة شتر مثلاً علی سائر شتر و طها فصل پنجم نسخ ام لا فیه خلاف قد ذهب الشافعی الی ان حکماً که تکلیفی نیست نسخ و ذهب الحنفیه الی انها نسخ انتمی لغرض صاحب رساله هر قدر که درین باب خامه سر سائی کرده همه تطویل لا طائل است در حالیکه احداث عمل مولد از مسلمات است و در زمانه مشهور و لها باخیر وجودش یافته نشد پس غیر مشروع بودنش از بدیهیات است غیر مخفی است که احداث و اختراع عمل مولد از عبادات مستقلة شروع نیست چه مشروط ذکر آن سرور را هرگاه مخالفین هم معترف شدند و اثر احداث در آن گشت پس نزاعی که در آنست بابت ارکان شریایط محدثه است و بس **قوله** اولاً که مجرد عدم ما ثوریت از قول و فعل آنحضرت صلعم دلیل مخالفت شدن نمیتواند شد **اقول** حیف صدحیف بر حال اهل بدعت که خود را عاشق صادق خباب رسالت مآب صلعم میگویند ولیکن قول و فعل آنحضرت صلعم را که بنای شرع برومیست بمقابله محدثات خود حجت نمیگیرند و از آیه کریمه یا اتم الرسول فخذوه و ما حکم عنه فانتهوا چشم پوشی میکنند و صاحب کلمه بحثی عدم نقل این فعل از آنحضرت صلعم تا قرون ثلاثه که اتباع ایشان موجب ثواب و مخالفت و زیادت بر آن باعث عقاب است ثابت نموده است و بر طاهر است

کرجاب صاحب مولد علیه الصلوة والسلام در مخالفت از احتیاط محذرات و اتباع بدعات تحذیر
 بشدید است از فرموده بدین وجه در منکرات غیر مشهوره خوش مبرهن گردید ازین است که آنجا صحابا
 و اهل بیت خود را بر هزار بار واجبات و مستحبات شرعی آگاه ساخت و لیکن گاهی برای اظهار مسرت
 یوم ولادت خود مجلسیاریست و علاوه ازین این قول رئیس المبتدعین مخالف اقوال جمهور فقهائو
 محدثین است آنحضرات جای صرف عدم نقل را دلیل مخالفت قرار داده اند منها ما فی الهدایة انیکه
 ان تنفل بعد طلوع الفجر اکثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یفعل مع حرصه علی الصلوة انتهی و ایضا
 فیها لا تنفل قبل العید لانه علیه السلام لم یفعل مع حرصه علی الصلوة انتهی و ایضا فیها کبره الله
 بعد ختم القرآن بجماعة لانه لم یفعل عن النبی صلعم انتبه و منها فی شرح الخلاصة للسید الشریف فی المخبرات
 و الزیادة فی التکبیر ان یتقال بعد اکبر الا علی لانه غیبه منقول عن النبی صلعم و الصحابة انتهی و منها فی الزیادة
 شرح موهب الرحمن ویکره التنفل قبلها مطلقا یعنی فی المصلی و غیره و بعد ما ای بعد الصلوة فی اختیار
 بقول ابن عباس ان رسول الله صلعم خرج فصلی لهم لیم یصل قبلها و لا بعد ما تنفی علیه قول ابی
 سعید الخدری کان رسول الله صلعم لا یصل قبل العید شیئا و اوارجح الی منزله صلعم رکعتین رواه ابن جابر
 و منها ما فی الاختیار شرح المختار و لا یستطوع قبل صلوته العید لانه لم یفعل مع حرصه علی الصلوة انتهی قوله
 باری سحتات صحابه و تابعین و تبع تابعین آنحضرات باوجود اطلاق بدعت و محدث بودن و اقرار عدم
 ما ثبوت از آن حضرت صلعم استحسان فرموده اند الخ **اقول** اگر چه جواب این قول تقریبا با لگدشت
 لیکن ذکرش بالا بحال درین مقام اهم مناسب دانست حضرات مذکورین در حالیکه در امور جزو کل
 حتی که در بول و بر از اقتداء آنحضرت صلعم بر ذمه خود واجب میدانستند و زیادت را بران بدعت و ناروا و غیره
 می شمردند که احادیث صحاح بران شایسته اند بچهار مجوز و مروج بدعات خواهند شد و آنچه که نسبت
 تراویح و ضعیفی لفظ بدعت منقول است معنیش دیگر است که ما سابقا پس بالاخر عدم ما ثبوت این عمل
 از شراح علیه السلام بر همگان واضح گردید و ایراد رئیس المبتدعین ازین بن برکنند **قوله** اکابر ائمه دین
 از فقها و محدثین مستندین صاحب رساله در بسیاری از سایل استحسان سخنان تحقیق فرموده اند
 باوجودیکه بیست کذائیه منقول از صحابه کبار و اهل بیت اظهار نبوده اند الخ **اقول** خیر یک بعد قرون ثلثه
 محدث شده اند از علما محققین بدعت میدانند و زیادت بر قول و فعل حضرات کبار و اندازند و هر که میلان بدعت
 زیادت را مستحسن دانسته و از صراط مستقیم برگشته و فقها بعضی مقام صرف عدم فعل صحابه را دلیل حدیث گفته اند که فی الجمله
 مکره ان یصل فی الرجل بعد ادا صلوته لعی فی کل حال ان العتی ما صا نحو انتهی **قوله** از آن جماعت استجاب بیست

که از این رجعت قهقری برای تکریم کعبه معظمه و طواف و داع الم اقول رجعت قهقری برای تکریم کعبه
 معظمه خلاف سنت و ناجائز است شیخ الاسلام ابن تیمیه و مناسک نوشته لایمشی القهقری را تخریج کما یخرج الناس
 من المساجد عند الصلوة انتهى و طرابلسی گفته و ما یفعله الناس من الرجوع القهقری بعد الوداع فلیس فیج سنه
 مرویه و لا اثر محکم و علامه نووی در الصیاح نوشته و لاندیهب الصحیح الذی جزم به جماعه من اصحابنا منهم
 ابو عبد الله الحلیسی ابو الحسن الماورودی و اخرون انه یخرج ویولی ظهره الی الکعبه و لا یمشی قهقری کما یفعله اکثر
 من الناس قالوا بل یمشی قهقری مکرره فانه لیس فیج سنه مرویه و لا اثر محکم و لا اصل له الا یصرح علیه قد جاء عن
 ابن عباس و مجاهد کراهته قیام الرجل علی باب المسجد نظر الی الکعبه اذا اراد الا یفعل فی وطنه بل یتکون اخر عمره
 الطواف و هذا هو الصواب و الله اعلم انتهى و اگر کسی از کرم تدبیری بجوازش رفته قولش مردود است و آنچه
 که شامی بخیاال خود خلاف قبر ابا و جود ثابوت و قرار بدعت جائز دانسته بر رجعت قهقری قیاس کرده
 محمل و بلا دلیل است زیرا که خلاف انداختن بر قبر در حقیقت جائز و ممنوع است حضرت علی کرم الله به قبر
 بغلاف پوشیدن منع فرموده اند و در مجموع خانی آمده که در ران باید پوشانند زیرا که عادت نصاری است
 و جامه بر گور نهادن نباید زیرا که علماء مکرره داشته اند پس بر همین طور است رجعت قهقری که محققین
 آنرا ناجائز نوشته اند کما لا یخفی قوله لجملة همین مغالطه در مستحبات فقهاء حقیقه و دیگر آنکه دین جاری می شود
 الم اقول امر حق را مغالطه قرار دادن و از سفاست و ضلالت خود مدعای اهل حق را انقصیدن بابر
 عقاب برگرد خود نهادن است نمیده انی که در عبادات شرعیه علی الخصوص در مناسک قصار بر مود
 است پس چیزی که بعد قرون ثلاثه حادث شده بدان عمل کردن از ممنوعات است هرگز جائز نخواهد
 شد اگر بقول شما بعض مستحبات فقهاء حقیقه از همین قبیل اند یعنی وجودش در قرون ثلاثه ننوده در
 عدم جوازش چه کلام است قابل قبول ننید و لیکن فقهاء حقیقه اکثر اعمال را مثل تنفل بعد طلوع فجر
 و کراهت دعا وقت ختم قرآن و غیره را صرف بوجه عدم ثابوت ناجائز نگاشته اند کما ذکر سابقه آنچه
 که بعض فقهاء همچنین افعال را در بعض مقام بلا دلیل شرعی بنظر تعظیم و اجلال جائز گفته خطای ایشان
 است قوله برین تقدیر درین رساله برای اثبات دعای خود چیرا از و نشان سندی آر و الم
 اقول استناد بر دو گونه میشود یکی آنکه مولف بنظر اعتقاد خود از اقوال او ستاده و مرشد تائید کلام نماید و دیگر
 آنکه بر وقت مناظره و بحث بغرض الزام مخالف قول مقتدایش پیش آر و پس صاحب کلمه الحقی که درین مقام
 اقوال مقتدای مخالفین نقل فرموده یعنی بر معنی ثانی است و بر اهل خرد مخفی نیست که باین دعا
 خود اقوال مقتدایان مخالف آوردن در باب الزام و اتمام حجت طریقی مستحسن است و اگر صاحب رسالین

معنی را نمی پذیرد چرا بقایه خصم از اقوال مخالفین خود سندی آورد و از عادات اهل حق کجاست که
 به نسبت ائمه دین زبان طعن و تشنیع کشانند بلکه بدعت است که در حقیقت برادر خود را نفی اند و با کجاست
 خود نسبت علماء محققین ائمه دین تین تبر او الفاظ ناشایسته بگویند **قوله** بلکه ائمه دین فضائل مجلس
 اذکار احادیث صحیح و اشتغال صحابه اختیار نداشتند حضرت سید ابرار در همه ازمان و ادوار بانا صریحاً ثابت
 می نمایند پس کجا گنجایش این دو هم است که آنحضرت درین ایام بحیث عدم اجازت ترک نموده اند
 این قول مطلق مجلس اذکار نه بموجب عهده است و نه خود باید احدی بکارش رفته بلکه گفتگو در خاص و محضر
 مولد از اظهار سرور و ولادت پیوسته گذشته است که با اتفاق طرفین سندش از احادیث صحیح و آثار صحابه
 نیست علماء حنفیه صدها اذکار و اوراد و تطوعات بخیزه را که سندش از شارع علیه السلام و صحابه کرام است
 ایشان نیامده و هر چه در این نوشته اند حال آنکه بحسن و خیریت مطلق اذکار سنت ناطق است **قوله**
 هرگاه فضیلت اجتماع برای مجلس اذکار شریفه و زیادت فضیلت عبادات و رازنه متبرک لطیف
 و شرف ایام ولادت با سعادت جناب رسالت مآب و استحباب اعاده شکر نعمت رب الارباب
 از مضامین احادیث سید المرسلین حسب تصریح ائمه دین و مستندین صاحب رساله ثابت است
 پس برهت که از این یک با نمودن حسنات مشرعه که شارع حکم آنها را مقید بقیدی و مخصوص بکسب
 و مشروط بشروطی نفرموده باشد مجموع استراضات کردن و لب تفصیل اکابر دین کشودن اطلاق
 احکام مطلقات شارع را نسخ نمودن است این قول اگر بقول صاحب رساله تخصیص
 وقت و زمان و هیئت و در عبادات شرعیه موقوف بر اذن شارع نیست باید که جمله
 بدعات و مکروهات که بظاهر از خیرات نمایند مستحسن کردند و صحابه کرام و علماء عظام که بسبب
 تخصیص و توقیت غییر اذن بر کثرت امور مثل تنفل قبل صلوٰه عید و صلوٰه الرجا
 و صلوٰه نصف شعبان حکم احداث فرموده اند کان لم یکن باشد در شرح مجمع است آن
 رجلاً یوم یسب اراد ان یصلی قبل صلوٰه العید فبناه علی فقال الرجل یا امیر المؤمنین
 انی اعلم ان الله تعالی لا یعذب علی صلوٰه فقال علی انی اعلم ان الله تعالی لا ینقض علی فعل حتی یفعل رسول
 رسول الله صلوات الله علیه فیکون صلوٰه عیداً و بعثت حرام فعل الله تعالی ینقضک لما انقضت رسول
 و در روایت آمده لا یختصوا لیلۃ الحجۃ بقیام من بین الیالی و لا یختصوا یوم الحجۃ بصیام من بین الایام
 الا ان یکن فی صوم یوم احدکم **قوله** از همین جا ف دلیل چهارم هم ظاهر گردید که حسب تحقیق
 محققین از علماء حنفیه و غیر هم برای استحسان افراد مقیده مذکر تحت تحسنات عامه برهت که شارع حکم آن
 علی الاطلاق فرموده باشد و مقید بعد آن قیود مخصوصه زاید نه نموده باشد تخصیص تخصیص از مجتهدین سابقین

مروری نیست **الحاق قول** باید دانست که اهل بدعت تعامل بلا در دلیل جواز مولد میگویند و بر اقوال
 سلف نظر نمی کنند لهذا بنا بر تنبیه ایشان رئیس المحققین صاحب کلمه الحق در ذیل دلیل چهارم عدم
 اثورت عمل مولد از صحابه و تابعین اتباع ایشان و ائمه مجتهدین که در اصل تعامل ایشان لیل محبت
 به شهورت رسانیده تعامل بلا و اصدار زمان حال که در و رفت و وبال است کان کمین قرار داد
 و در حقیقت نزد اهل تحقیق تعامل همان معتبر است که از صدر اول علی سبیل الاستمرار در جمیع بلاد مرج باشد
 کما قال الشيخ الامام شهید مدح لا ناخذ باستحسان مشایخ بلخ و انما ناخذ بقول صحابنا المتقدمین ان التعامل
 بلاه لا دلیل علی الجواز و انما دلیل علی الجواز انما یكون علی الاستمرار من اصدار الاول لیکون ذلک لیلاً علی تقریر
 صلعم ایام علی ذلک فیکون منه علیه علی الصلوة والسلام و اما اذا لم یکن كذلك لایکون فعلهم حجة
 الا اذا کان ذلک من الناس کانه فی البلدان کلها لیکون اجماعاً و الاجماع حجة الا تری انهم لو تعاملوا
 علی یح انحر لایفتی بالکل انتهى پس نزدیک اولو البصار دلیل چهارم بر جائز خود تأیید مستحکم است
 که بنید بر ذلک چشم چشیده آفتاب را چه گناه بدعت المحققین مسلم است که در عبادات شرعی جایگزین از شرع
 علیه اسلام تخصیص زمان و تقیید وقت منقول است همان وجه العمل و معمول به است و بغیر اذن
 شارع ناجایز و ممنوع اگر بلا و بعضی مقتدایان صاحب رساله مجوزین چنین تخصیص ناجایز و ممنوع
 باشند قولی شان از ادله تحقیق خارج و غیر مسلم است قوله مقام استجاب است که اسما علیه بر اثبات
 تفصیل المودین از مجوزین عمل مجلس شریف و تحریم و مانعت محفل منیف گاهی عدم ذکر استحسان
 آن مخصوص در کتاب سنت پیش می آید و گاهی عدم نقل از مصابح مجتهدین لیل گمراهی مجوزین می آید
الحاق قول چونکه فرسوده در نشه نقصب و اقرار شرارند و از راه ضلالت و سفاهت در پی عناد میروند
 قدم نهاده اند از شرم و حیا سر و کار نمیدارند و در میان حق و باطل رطب یابس تفرقه نمی سازند و آنچه
 که صاحب در مختار در بیان استحباب صلوة برای عموم امراض و دعای رفع طاعون که از شریعت ثابت
 نیست داخل عموم دعائی امراض نموده بود و قول بن حجر که مفید احداث است مقید بحسنه کرده بود
 وجه مختل است اولاً آنکه این حجر عارند کور را بدعت گفته است مقید به قیدی نموده که صاحب در مختار
 بلا وجه آنرا بر بدعت حسنه محمول ساخته و چیزی که یسندش از شریعت نباشد و اهل علم آنرا بدعت
 گویند و بر استحسان و سنت گفتن بر عکس ننند نام زنگی کافور است ثانیاً این قول از عموم کلیه
 فقها حنفیه خلاف است که ایشان سند افراد مقیده و اوقتی که از شریعت نیابند از شریعت تحت
 مستحب عامه شریعت هرگز روا ندارند و بلکه تصریح بکراهت می کنند چنانکه بالا ذکر کرده ایم قوله

لاجرم جماعت محققین از حقیقه حکم استحسان استحضات مخصوصه بقصد غیر براد وجود عدم نقل کونوی
 فرموده الم اقول هرگاه که قضا و حقیقه اکثر مقام صرف از عدم نقل قول و فعل حضرت خیر البشر علیه الصلوة
 والسلام بر امور محدثات که بظاهر سخن نمایند حکم مانعت داده اند اگر در بعض مقام بلا خیال لیل حکم
 استحسان بعض شبای غیر مستند کرده اند و اولاد میان آن هر دو شبی امتیاز و فرق کردن ضرورت
 و ثانیاً بوجه مخالفت قاعده کلیه مذکوره قول جواز غیر مسلم است الغرض حسب صاحب کلمه الحق بحواله کتب
 فقیهیه با حسن الوجوه باین ثبوت رسیده که عدم نقل از ادله مانعت است قولیه بحواله کتب مذکور دیگر
 کتب معتدیه اگر شود باین امر نقل نمایم و فتری ضمیم میگردد پس علی الاطلاق بحواله این کتب و نامودن
 که بعد از امام اعظم عدم نقل از آن سرور موجب مانعت است و بر آن بنا تفصیل علماء دین که استحسان
 این عمل فرموده اند نمودن سفاست الم اقول فقها و حقیقه راستندین صاحب کلمه الحق فرموده اند
 کمتر از تلبیس بلین نیست و ادعاییکه صاحب کلمه الحق در باب عدم نقل کرده بود بشوشتن بحواله کتب
 خفیه رسانیده شد مقام استجاب است که هر چند رشته تقلید در گو صاحب ساله و فتاوه است و قول
 فقهارا گویا دلیل باشد فعوذ بالله بمنزله کتاب و سنت می دانند و جای از آن استناد میگردانند و دیگرین
 مسئله خلفی اختیار کرده یهوائی نفس امارت قوال آنحضرت جهم الدراخی پذیرد و قوله ثانیاً صلوة رجب
 و شعبان صلوة نصف شعبان را هم بسیاری از محققین دین مستندین صاحب ساله استنادش
 جائز بنا کر است نوشته اند الم اقول مستندین صاحب کلمه الحق بحواله صلوة مذکوره فرستاده بلکه مکروه
 و بدعت دانسته اند البته خود مستندین صاحب ساله حق یقین آنرا ناجائز و مذموم و بدعت دانسته اند
 شیخ عبدالحق که مستند خاص صاحب ساله اند در اثبات بالنسبه نوشته و ما استعفی باین الناس بهذا
 الشهر لیلۃ الرغائب فی اول لیلۃ جمعة منه و الشلخ فیها صلوة مشهورة فیما بینهم و المحدثین
 انکروه و صلوة لیلۃ نصف من شعبان قلیت البسفین بل همان بدعتان قبیحانند مومنان
 و لا یغتر بذكر ابی طالب المکی لهما فی قوت القلوب و لا بد کرجحه الاسلام الغضالی فی اجراء علوم
 الدین و لا بالحدیث الذکور فان ذلک باطل انتهی و ملا علی قاری در رساله موضوعات نگاشته
 و کذا صلوة عاشوراء و صلوة الرغائب موضوع بالاتفاق و کذا البقیة لیلۃ رجب لیلۃ السابع و عتیرین
 و لیلۃ النصف من شعبان من صلوة مائة کعة فی کل کعة الا خلاص عشر مرات و لا یغتر بذكر ابی القلوب
 و الاجیار انتهی و ابن حجر مکی در شرح منہاج کفته و الصلوة العروفة لیلۃ الرغائب و نصف شعبان
 بدعت قبیحة و حدیثها موضوع انتهی و ابن حجر مکی در کتاب الايضاح و البیان آورده اطلال علی الامام

النودی فی قوادحیاتی و معما و یقینهما و انکارهما یقول ہے اسی صلوٰۃ الرغائب بدعتہ قیمتیہ
منکرۃ اشہد الانکار شتملہ علی منکرۃ غیبی ترکما والاغصہ اص عنها و الانکار علی فاعلہما و علی
وسلے الامر و فقہ العد علی منع الناس من فعلہما فانہ راع و کل راع مسؤول عن عیۃ و قد صنف
العلماء کتابا فی انکار ہا و فی ذمہا و تسفیہ فاعلہما و لا یغتر بکون الفاعلین بجا فی کثیر من البلدان
ولا بکونہما مذکورۃ فی قوت القلوب و احیاء علوم الدین و نحو ہما فانہا بدعتہ باطلۃ انتہی و نووی در
شرح صحیح مسلم بدیل حدیث لا تختصوا الیلۃ بجمیعہ بقیام من بین الیالی نوشتہ و فی ہذا الحدیث
اہل الصریح عن تخصیص لیلۃ الجمعۃ بصلوٰۃ من بین الیالی و نہ متفق علی کراہتہ و حجج علماء علی کراہتہ
ہذہ الصلوٰۃ قبلہ بدعتہ الی قسۃ الرغائب قائل اللہ و نعمہا و محنتہا فانہا بدعتہ منکرۃ من البدع الی الی
ضلالۃ و جہالتہ و فیہا منکرات ظلمہ و قد حنف جماعۃ الایمہ مصنفات فی تقبیہا و تضلیل مصلیہا و
مبتدعہا و لائل فہما و بطلانہا و تضلیل فاعلہما کثرت من ان یحیر و اللہ اعلم انتہی و حافظ ابن حجر
در فتح الباری نوشتہ و اما تخصیص المصافحہ بالبعد صلوٰۃ فی الصبح و العصر فقہ مثل ابن عجمہ اسلام
فی القواعد البدعۃ المباحۃ لہا قال النودی و اصل المصافحہ سنۃ و کوہم حافظین علیہا
فی بعض الاحوال لا یخرج ذلک من اصل السنۃ قلت و لا نظر فیہ مجال فان اصل الصلوٰۃ الثانیۃ
سنۃ مرغب فیہا و مع ذلک فقد کرہ المحققون تخصیص وقت دون وقت و منہم من اطلق تحريم
مثل ذلک صلوٰۃ الرغائب الی الاصل لہا و شامی در رد المحتار آورده و قد صحیح بعض
علمائنا و غیب ہم بکراہتہ المصافحۃ المتعادۃ بحق صلوٰۃ مع ان المصافحۃ سنۃ و اما ذلک لا لکنا
لم تؤثر فی خصوص ہذہ الموضع فالملوطۃ علیہا فیہ لوہم العوام بانہا سنۃ فیہ و لہذا امنوا عن الاجتماع
صلوٰۃ الرغائب الی احد ثلث البض المتعبدین لانہا لم تؤثر علی ہذہ الکیفیۃ فی تکالیف الیالی المخصوصۃ
و احکامات الصلوٰۃ ہے خیر موضوع استہ و انچہ علی قارے در رسالہ فضائل نصف شعبان
از قیاسات رکیکہ و توجیہات ضعیفہ با وجود شدہ اربعۃ و موضوعیش برخلاف اقوال
محققین جوازش نوشتہ مبنی بر غفلت است قابل التفات نیست و شیخ الاسلام ابن تیمیہ
و غیرہ ہم بجانب عدم جوازش رفتہ اند قولہ اما ادائے نوافل بجماعت پس انہم علی الاطلاق
کی بکروہ و ممنوع بالاجماع و الاتفاق است چنانکہ فرعون اہل شقاق است کچھ تحقیقین بدون
مداعی جائز بلا کر است و بانداعی جائز مع الکراہت نوشتہ اند انچہ اقول عادت عامہ فقہات
کہ وقت فتویٰ مشہور و قریب القیاس را ازیر نظر میدارند و برہمان حکم جنس نمایند بقریۃ و

و شیوع کم کتابی باشد که ازین امر خالی بود بلکه در کتاب بابی هم ازین پاک نتوان یافت و
اکثر چنان هم معروف است که بر قیود مندرجه عبارت منقوله اعتماد بر فهم ناظر ساخته خود از تخریش
روا لا اختصار کناره می ورزند و این از کلمه الحق خود ظاهر است معترض مجبوظ و مخمور است که چنین
اعتراض لا طایل نموده علاوه ازین عنده صاحب کلمه الحق از کراهت گزاردن نوافل عجا
گویند اعمی باشد هم حاصل است چنان بظاهر تحسن می نماید و نظیرش هم موجود در جمهور علما و فقها بوجه
عدم نقل او را روا داشته اند و درین معنی خللی نیست بلکه حسب تصریح مستدین صاحب رساله است
است قوله ثالثا قیاس سلبه محوث عنها بر صلوته رغائب و جماعت نقل قیاس مع الفارق
صاحب فتح القدیر در بحث تبلیه در شرح قول هدایه نوشته و لو زاد فیها جاز خلافا لا شافعی بهو اعتراف

بالاذان و التصدیق حیث انه ذکر منظوم الی قوله بخلاف التمسك لانه فی حصرته لصلوة و الصلوة
تتقید بالوارد الخ **اقول** قیاس صحیح از قیاس مع الفارق نوشتن رومی رازنگی گفتن است همچنانکه
استحسان ظاهری در جماعت نوافل غیبه باثوره است در عمل مذکور هم موجود است پس تفریق از
کجا است و آنچه که صاحب فتح القدیر قیاس زیادت تشدد و اذان بشیخ صاحب قول هدایه در جوا
قول امام شافعی روا داشته حکم فیه است زیرا که اولاً از مسلمات است که امام شافعی بهر اعتبار از
صاحب فتح القدیر فضل معتبر اند و هرگاه که ایشان زیادت تبلیه را بر زیادت اذان و تشدد قیاس نموده
او را جایز نفرموده اگر انبیین مجلس قیاس عمل مولد در باب عدم نقل بر جماعت نوافل نمایند چه ضابطه
ثانیاً در باب تبلیه صاحب هدایه زیادت علی الما ثور بالعرض شنا و اظهار عبودیت جائز میدارد و خود در
اکثر مواضع عام تر از صلوته و غیر آن مثل عاقبت ختم قرآن و نقل زاید از رکعتین بعد طلوع الفجر و غیره زیادت
علی الما ثور را مکرر میدارد و فمالج لبقول صاحب هدایه عرض اظهار عبودیت و ثنائیات علی الما ثور
مستحسن است پس حضرت علی کرم الله وجهه در مصالحه از ادای و کثرت نقل قبل از صلوته چیزی منع فرمودند که در آنهم اظهار عبودیت
و خود صاحب هدایه او را هم مکرر گفته ثنائیات زیادت علی الما ثور بدعت است و مذمت فعل بدعت در صلوته و غیر
صلوته بر است و سوا ازین جماعت صلوته دخل ارکان صلوته نیست که زیادت و کمی موجب جتلاا نقصان
گردد پس اینجا وجهی گردید که کراهت جماعت نوافل در او رای موارد باثوره صرف بر بنای عدم باثورت است و
قیاس عمل مولد بران درست و صواب قوله از همین مقام بوضوح رسید حال فساد تدلال بقول صاحب هدایه که آن متضمن بعد
طلوع الفجر با کثر شدن کتب الفجر لانه علیه السلام لم یزید علیها مع حصره علی الصلوة قول چونکه شیخ ابن سبیر از تخریفات مستدین خج نام
شدند اگر از آن بحث جتلاا که تعلیقا لعلها نهی تلبس میکند و مستدین خود را مستدین صاحب کلمه الحق می شمارد

و بار بار بر رفع خیالت تقریر اطلاق و محوم را که مخدوش و مردود گردیده پیش می آرد و اقوال متنافسه
مستندین خود را بمقابله خصم نقل میکند و چنان نمی فهمد که اگر بقول صاحب رساله در کلام بعض فقها
تعارض درین باب پیدا است بمقتضای بشریت است و الزامش بر صاحب کلمه الحق عاید نمیکرد
که آن حضرات خاص مستندین صاحب حق یقین اند که صاحب کلمه حق کما مر سابقاً قوله اما صاحب
رساله فقره می من احدی الحجج را نمی بیند که صاف صریح کردن بنجید را می شکند و از کمال نهج
و بی باکی نقل میکند این قول درین مقام حیالت و ناهنجی شیخ الفرسد قابل دید است که خود
قول صاحب هدایه را نمی فهمد و بر دیگران الزام عدم فهمی بر عکس می نهد باید دانست که صاحب هدایه
در حرم شریف عدم ارسال صید و احسن بر خلاف امام شافعی ناجائز نوشته میگوید که صحابه کرام در حرم
احرام در خانه های خود با وجودیکه صیود و احسن میداشند ولیکن ارسال از ایشان منقول نیست

و همین عادت ایشان بود که قاتل و لئال ان لصحابه کانیحرمون و فی سبوتهم صیود و احسن و لم
ینقل عنهم ارسالها و بذک جرت العادة الفاشية و هی من استحقاق لیس صاحب هدایه بوجه عدم
نقل ارسال صیود را ناجائز داشته و صاحب رساله از فقره نقل عنهم عدا یا از راه حیالت
چشم پوشی کرده منشأ اصل حجت را خیال نکرده حرف کلمه عادت را مریح ضمیر لفظی فهمیده
خیالات و توهمات فاسده خود بران مبتنی کرده حالانکه عرض صاحب هدایه همین است که ارسال
از صحابه کرام با وجود موجود بودن صیود منقول نیست پس از انصاف باید گفت که عبارت مذکور
گردن فرسده را می شکست یا خصم ایشان را قوله پس عاشر انکه صاحب رساله مصباح الضحی
که محب بی بی اسماعیلیه است در رساله مذکوره از ملا علی قاری علیه الرحمة آورده که عادت کر لینا
سنت کالبعض اوقات من نہیں نام رکعاً جاتا ہے بدعت این قول مقام استعجاب است
که صاحب مصباح الضحی که عمل مولد را بدعت نگاشته اند از قول ایشان سند می آرد و
مدعایش نمی فهمد اول سنت بودن عمل مولد ثابت باید کرد بعد در عادت گرفتن بحث
و گفتگو شاید ثبت اجداد ثم نقش فیما قوله قیاس این عمل بر خصوص هیئات صلوات و اوقات
آن که قیاس مع الفارق است این قول این تخصیص بلا تخصیص است چه بچنانکه استحسان
ظاهری در عمل مولد نیاید در صلوات هم میتوان و تحقیق این که در هر دو جا علت عدم ممانعت و عدم
اثویرت از شارع است قوله اگر مراد این است که بچنانکه در فعل مأمورات شرعیه اتباع شارع
مأمورینان در کت از منہیات شرعیه اتساع شارع مأمورین است لال بران بر اثبات لغت

مجلس شریف و نسبت ضلالت بجز این عمل محض لغو نیست انما اقول بلاشک همچنانکه در
 فعل اتباع شارع میباید در کف منہیات نیز منہیات و اتباع بر دو قسم است یکی اتباع قول
 و دیگری فعلی ظاهر است که خیریت مجلس عمل مولد از قول شارع علیه السلام ثابت است و نه
 از فعل و چیزیکه توشش از شارع نباشد بدعت است و فعل بدعت از منہیات شرعی است
 و مذمت دعت از ازان در احادیث کثرت مذکور پس گوئیم که ترک عمل مذکور عین اتباع ارشاد الایکم
 و محذات الامور است و خود مقتدایان مستندین صاحب رساله تصریح این معنی کرده اند شیخ
 عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ تحت حدیث انما الاعمال بالنیات میگوید اتباع همچنانکه در فعل و جهت
 در ترک نیز میباید پس آنکه موجب نماید بر فعل آنچه شارع نکرده باشد مبتدع بود که اقال المحدثون
 استی و ملا علی قاری در مرقات تحت حدیث مذکور گفته المتابعة كما تكون في الفعل تكون في الترك
 ايضا فمن واطب على فعل لم يفعله الشارع فهو مبتدع استهت باقی ما ذین امر که حضرات مذکور
 باوجود تصریح کردن این معنی خود از مجوزین عمل مولد چراند و اند جوش برین منوال است
 که ایشان در باب تجویز عمل مذکور غلط اندر زیر که هرگاه بموجب قاعده سلبه آنحضرات غیر ماثور
 و بدعت بودن این عمل ظاهر و متابعت شارع در فعل و ترک هر دو لایس است برخلاف قاعده
 مقرر خود اگر تجویزش نمایند غیر مقبول است قوله روی البخاری و مسلم و مالک و غیرهم
 عن الصدیقه امیر رسول الله صلعم بجمه الضعیف وانی لاسیما و ان کان رسول الله یصلی
 العمل و یوجب ان یصل خشیة ان یصل فی غیر من علم انما اقول هرگاه که از روایات دیگر صحابه ادای
 صلوة فیه ازان حضرت صلعم ثابت است پس عدم روایت حضرت عائشه مفرت ندارد ولیکن
 در سلم از حضرت عائشه روایت دیگر آمده که آنحضرت صلعم نماز چاشت چهار رکعت ادا میفرمودند پس از
 مطابقت هر دو حدیث معلوم شد حضرت عائشه که اسکار روایت خودی کنند ادا فرمودنش از شیخ
 خود ندیده باشند چنانچه کلام راایت بران دال است و آنچه از ایشان روایت دیگر در مسلم آمده پس
 بر سماعت از دیگر صحابه پس با هم در هر دو حدیث مخالف نشد و نه حضرت عائشه را و البقیه فی
 و اذن شارع هرگز نمی گزارند چنانچه عبد الرحمن بن عوف و عبد الله بن مسعود بسبب عدم
 علم خود در جوازش کلام میکردند قوله در عبارت موهب لطیفه حسب نقل صاحب تفسیر الترمذی
 که این قول بذیل دلیل اسکار تلفظ آمده و دران نسبت اسکار بملا علی قاری هم نموده حاشی که
 در مقامه فرموده اختلافی التلظط بما یل علی الفیته الی قوله و در داین قول نوشته قد یقال

سلم انها بدعة لكنها مستحسنة الخ اقول جاكند والد صاحب رساله كتاب تصحيح المسائل منجذبت
 وتصرف عبارات مرعاة ملا على قارى خلاف واقع ذهب ايشان استحباب تلفظ بالنية قرار داد
 يسرشم هم درين مقام تعليلًا للعوام بعد حذف وبقا عبارات مرعاة را بدین عنوان نقل نمود
 تا معلوم شود كه زوايشان تلفظ بالنية از امور مستحسنة است نه بدعت قبيحة لانكند ذهب على قارى
 انكار تلفظ بالنية مشهور است وقاعده مذكوره يعنى المتابعة كما تكون فى الفعل تكون فى الترك از
 مسلمات اوست چنانچه صاحب موهب لطيف مستند صاحب رساله بعد انكار تلفظ بالنية ميگويد
 والى هذا المال ابن القيم فى الهدى النبوى وتبعه من علماءنا الشيخ على قارى فى شرح المشكوة انتهى و
 انما كذا قياس تلفظ بالنية بلفظ ونطق انما خرجت صلعم در سانسك حج كرده اند ملا على قارى در مرعاة تردد
 پر دخت كما قال وخلفوا فى التلفظ بما يدل على النية بعد اتفاقهم ان الهمج بالنية غير مشروع سواء يكون
 انا او اموما او منفردا فالأكثر على ان الجمع بينهما مستحب ليهل معنى النية واستحصار ما قال صاحب
 الهداية ويسن للاجماع غنية قال المحقق الامام ابن الهمام قال بعض الحفاظ لم يثبت عن رسول الله
 صلعم بطريق صحيح ولا ضعيف انه كان صلعم يقول عند الافتتاح صلى كذا ولا عن احد من الصحابة وائبا
 بل المنقول انه كان صلعم اذا قام الى اصلوة كرويه بدعة وقد يفهم من قول المصنف للاجماع غنية
 انه لا يحسن بسيرة المقصد وهذا الانسان قد يغيب عليه فرق خاطرة فاذا ذكر لمبانه كان عونا على جمبه
 ثم رايته فى الجنبين قال والنية بالقلب لانه عمله والحكم لا يعتبر من اختاره بجمع غنية انتهى كلامه وقيل
 لا يجوز التلفظ بالنية فانه بدعة والمتابعة كما تكون فى الفعل تكون فى الترك ايضا فمن واطب على
 فعل لم يفعل التارخ فهو مبتدع قد يقال سلم انها بدعة ولكنها مستحسنة استحسانا لا تشا
 على استحصار النية لاحتاج اليها وهو صلعم وصحابه لما كانوا فى مقام الجمع والحضور لم يكونوا محتاجين
 الى الاستحصار المذكور قيل التلفظ شرط لصحة الصلاة ونسبوه الى الخطا والخطا وخطا
 والاجماع كمن به محل عندنا مختص من اسلمى بابو سوسة فى تحصيل النية وعجز عن ادائها فانه قيل
 حقه اذا تلفظ بالنية سقط عنه الشرط دفعا للخرج واغرب ابن حجر قال انه صلعم نطق بالنية فقنا عليه
 سائر العبادات فعلمنا ثبت العرش ثم نقش من جملة النور دات فانه لم يرد نويت الحج
 وانما ورد الهم الى اريد الحج وهو دعاء اخبار لا تقوم مقام النية لا يجعلها شأنا وهو يتوقف على قصد
 والقصد الانشاء غير معلوم منح الاحتمال الاصح الاستدلال مع عدم توجه مقتضا محال ثم قال
 وعدم وروده لا يدل على عدم وقوعه قلنا هذا مردود بل الاصل عدم وقوعه حتى يوجد دليل

و روده و قد ثبت انه صلعم قام الی الصلوة فکبر و قد لقی شیء آخر یقلوه عنه و ورد فی حدیث
 الی صلوته انه قال اذا قمت الی الصلوة فکبر قول علی و جواز التلفظ و ذکر ابوداود انه قال قلنا لیس
 بل یقول شیء قبل الکبیر قال لا انتهی پس صاحب مرقیات دین عبارت بر مکرین تلفظ بالذکر
 بنفین آورده که صاحب رساله از لفظ رد تعبیرش نموده بلکه در ذیل قول مشایخ دین بیستخان
 تلفظ بالنیة را هم بیان آورده نه برو عباد خود ظاهر ساخته بلکه از عبارت مذکوره صاف انکار علی قاری
 پیدا است و آنچه که بعضی مثل ابن حجر می و غیره برخلاف تحقیق قدم نهاده اند قول ایشان قابل توجه
 و جایجا محققین بردش پرداخته در انکارش سعی بلیغ و اتهام عظیم نموده اند و اگر بقول صاحب رساله
 صاحب موهب لطیف در تالیف خود با وجود عدم نقل استحسان اکثر امور روایه داشته است اولاً
 نقیض آن ضرورت ثانیاً انراش بر خصم نیست زیرا که خلاف قاعده مسلمة اهل تحقیق است
 قوله بارسه اگر ترک آنحضرت صلعم بمعنی مزعوم و ابیه علی الاطلاق واجب الاتباع باشد
 پس برین تقدیر بموجب همین دلیل حرمت مستحبات تابعین و تبع تابعین بلکه صحابه کرام را هم
 هم به ثبوت خواهد رسید این قول اگر چه جواب مستحبات صحابه کرام تا قرون ثلاثه بالا گذشت
 مگر بنا بر اظهار جهالت صاحب رساله دین مقام جواب دادن بطور اجمال ضرورت اولاً آنکه مقتضای
 شامش صاحب موهب لطیف و شیخ عبدالحق و ملا علی قاری و غیره هم نهی که در اتباع ترک فعل
 شارع کدائی قید نیفروده انرا علی الاطلاق گذشته اند همان طور صاحب کلمة الحق هم انرا بر حال خود
 داشت ثانیاً تقریح مستحبات آن حضرات ضرورت که آیا داخل ارشاد و تحریر و ترغیب آنحضرت
 صلعم اند یا نه ثالثاً مستحبات حضرات صحابه حسب ارشاد جناب سالت مآب داخل سنت اند و اتباع
 ایشان لازم پس بدعات و محدثات و مخترعات اشخاص زمان حال را بر مستحبات مانع شود
 لها بنحیه قیاس کردن از پس ما ترا و محقق است و چون که فرساده ای نفسانی اقوال حضرات
 صحابه کرام و من بعد هم را نمی پذیرند و از اهل حدیث عداوت و عناد قلبی میدارند خدای تعالی بر قلوب
 و چشمهای ایشان این چنین پرده انداخته که متیاز حق و باطل از آنها برخاسته قوله هر چند که کتاب مذکور
 غیر موجود است و اعتماد بر نقل این طائفه نتوان نمود اقول شرح مجمع البحرین مشهور و موجود است
 بر کس که خواهد به بند و از کتاب مذکور کدائی امر غریب هم منقول نیست که احتمال کذب بر
 صاحب کلمة الحق نهاده شود بلکه حواله کتاب مذکور در نقل حدیث حضرت علی کرم الله
 وجهه است که در باب تنقل قبل صلوته عید مشهور و حدیث مذکور سوای کتاب مسطور در کتب

بجای صواب

عده موجود پس دین بر چندین تلاش و سعی محض سبب سود و کیفیت دیانت و اعتماد بر نقل این طائفه حق که فرقه ناجیه است از فرق کاسه بهقاد و سه کاشش فی نصف النهار است و لیکن حیات و تحریر و افترا و داری فرسده شهر روزگار چنانچه صاحب بوارق از کتب فرضیه غیب موجود مثل لمعه مکیه و قول مصری و کتاب التوحید صغیر مشوب به محمد بن عبد الوهاب و غیره که در حقیقت اثری از ان پدید نیست بنابر الزام الحق استادی کسیر دو وقت مطالبه کتب مذکور پیش نمی آرد قوله در عبارت منقول در قول حضرت امیر المومنین علی لفظ تروید موجود که ان الله لا یثیب علی فعل حتی یغفر رسول الله صلعم و بحث علیه پس امریکه عدم فعل آنحضرت و ترک آنجناب در ان ثابت و منقول باشد الی قوله از احسام و ضلالت نتوان گفت انخ اقول منشاء صحاب کرام را بفهم نیارده و یاوه گوی اختیار کردن و پنهانی پیورده و رنگارنگ ترشیدن داخل کذب فیه است هرگاه که ترغیب بر عمل مولد و فعل آن هر دو از آنحضرت صلعم غیب منقول پس لفظ تروید که در قول حضرت امیر المومنین مذکور چه مفید اهل بدعت است و علاوه ازین مطلق ترغیب مفید فعل خاص نمی باشد زیرا که ترغیب و تحریض آن حضرت صلعم برای ادای صلوات بالاتفاق ثابت است و لیکن چونکه خاص در آن وقت ادایش از شایع منقول نه بود حضرت علی مرتضی از ان فعل منع فرمود قوله ثانیاً روایت بنی راعض است آنچه دیگر فقها و مفسرین روایت می نمایند که حضرت امیر المومنین با وجودیکه مردمان را مشغول صلوة در مصلی عید دیدن و انانی نفرمودند در تفسیر کسیر آورد انخ اقول جوابش بحد و جوه است اولاً آنکه روایت بنی قوی است و روایت عدم بنی تخفیف زیرا که ابراهیم بن محمد نعمان تخفیفی راوی روایت ثانیة مجهول الحال است قال العراقی فی شرح الترمذی لم یقف علی حاله در روایت ثانیة علاوه و ضعف اضطراب هم است در تفسیر کسیر به لفظ علی

انه رای فی المصلی اقول اما یصلون فقال روایت رسول الله صلعم لفعیل ذلک فقیل الا انها هم فقال

احشی ان ادخل تحت قوله روایت الذی بنی عبداً اذا صلح مذکور در در مختار به لفظ ان علیاً را

رجلاً یصلی بعد العید فقیل ما تنتم یا امیر المومنین فقال اخاف ان ادخل تحت الوعد قال الله

ارایت الذی بنی عبداً اذا صلح مسطور در سند خوارزمی آمده عن علی بن ابی طالب و رجلاً فقیل

یصلوة قبل العید پس زهره روایت هرگی مخالف دیگر است و در روایت بنی ازین خلل

قسمی نیست ثانیاً بصورت صحت روایت ثانیة قباحی عظیم پیدا خواهد شد که صلوة رعایا صلوة

نصف شعبان که محققین فقها بالاتفاق از احرام و مکروه میگویند و در کتب خود از خواندنش صریحاً نهی می نمایند

لازم آید که تمام فقها و اهل علم تحت وعید مذکور داخل شوند تا آن روایات دیگر موید روایت نبوی
 هم آمده اند چنانچه سعید ابن منصور در سنن خود از ابن سیرین روایت کرده که ان ابن سیرین و حذیفه قاضی
 انس ابن یسیر او یوم العید قبل خروج الامام الی المصلی و طبرانی در معجم کبیر از عبد الملک بن کعب روایت کرده
 قال خرجت مع کعب عجرة یوم العید الی المصلی فجلس قبل ان یتیم الامام و لم یصل حتی انصرف الامام و ان
 ذابون کانهم علی نحو السجدة فقلت لانی فقال هذه بدعة و ترک لکنه و غیر گفته لیس من السنة صلوة قبل
 خروج الامام و از امام مالک روایت است قال لا یطوع فی المصلی قبلها و لا بعد و از ابن ازیوت
 ثانیة دعای اهل بدعت هرگز نبی آید طاهر است که حضرت مرتضی علی صلوة مذکور در قریح نیست بوزن و کبر خیال آیه
 مسطوره از نبی فرمودن باز ماندند از حضرت سجده میفرمودند و بوجوب اتجا فرقه قتال و دقایق بسیار صلوات و حجت
 روا شد که با وجوب در صلوة و غیر صلوة تمیاز ساختن صحیح جور و عتساف و خلاف انصاف است و هر چه
 درین مسئله از لطف اختلاف بوده است بعضی اکابر دین از صحابه و تابعین و متبعین و از اهل فقه و کلام
 و از اهل حسن و جابر میفرمودند و بعضی دیگر بر این اظهار آن که کسی از سنت راتبه نماز عید نداند که زمانه قریب
 اسلام و عدم تدوین احکام بود و از ترک می نمودند و بعضی دیگر حسب اجتهاد خود قائل بکراهت هم بودند
 اقول درین مقام از اختلاف و اتفاق بحثی نیست غرض و مدعا این است که هرگاه حضرت صحابه مثل
 حضرت علی و ابن عباس و عید الله سود و حذیفه و غیر هم رضی الله تعالی عنهم و متبعین مثل امام حنفیه
 و امام مالک و امام احمد حنبل و زهری و دیگر فقها رحمة الله علیهم عدم نقل را در انکار تنقل قبل از صلوة
 حجت میگیرند پس بیجان حجت انکار عمل مولد نمودن بالضر و بجا و عین صواب است تمیز بعضی کاتر طاع
 حجت حضرت اهل صحابه کرام نمی شود زیرا که بدست مجوزین سندش از جناب سید المرسلین میسر نیست و بر
 منکرین از صحابه و تابعین صرف عدم نقل کافی وافی است و قرب اسلام و عدم تدوین احکام دلیل
 تبرک شدن نمیتواند و آنچه که در قاضی خان قبض قبل از صلوة عید از بعضی صحابه مروی است چنانچه
 این است که قاضی خان مثل دیگران اندرین مسئله را نمیند چنانچه بدست مستقل صلوة عید بطور
 خود نگاشته و لا یطوع فی الجبانه قبل صلوة عید و غیر گفته و لا یطوع قبل المغرب و لا قبل صلوة العیدین
 فی الشهور و بی حصار ساله براه چالاک از مذنب بخاریان چشم پوشی کرده تعلیقا للامام از روایت جواز که قاضی
 خان او را بیان اوقات صلوة در غیر محل تذکره آورده بود حجت گرفته و ندانسته که صاحب کتاب شرح هوای ارجحان
 قول انکار از مذنب جمهور قرار داده اما قال کبره تنقل قبلها مطلقا و بعد ای صلوة فی المصلی من احتیاج
 جمهور بقول ابن عباس ان رسول الله خرج بهم فصلی بهم العید و لم یصل قبلها و لا بعد و لا یطوع فی الجبانه

و همچنین در بابیه و در مختار و دیگر کتب فقهیه که از پیش مسطور است و آنچه که شیخ محمدالحق نقی را محمول بر علم
مستوفی نموده انکار که از پیش کرده اند خلاف تصریح محققین فقهی است منج الغفار مذکور است و اما
انتقل قبلها و ان کان فی المصلی فلا خلاف فی الکراهیه و احتضانی ما اذا تنقل فی البیت و عاشرهم علی
الکراهیه و هو الاصح کما فی البحر قتل عرغایه الیه کذا بعد ما فی مصلای ما ای کذا لا یقتضی بعد صلوة العید
مصلای ما فان فعل کره عند العائمه و ان کان تنقل بعد ما فی البیت جائز انهی قوله و لا ادعا محموله
باقی و نهی عنه الوقت قابل ذکر بود که از کتابت نمود حالا که جواز بلکه استحباب جزای و قیود از شرح
ثابت است از اقول محمول بودن مجلس مولد یا چند قیود منهی عنه بوجود اظهر من الشمس ابن ان الاس
است اولاً تخصیص اهتمام مجلس ماه ربیع الاول علی الخصوص تاریخ دوازدهم ماه مذکور تالیف قصه لای
و وفات پروا ختن و سروری ساختن و تبرک احتشام و اهتمام بالا کلام محفل راستن تکلف و اسرار
از شریع و فتاوی و نیمه بساط فروشن شیرینی بعل و رون و رسا و اغیار ابر سنده و قالین نشاندن و
ساکین و فقره ایرب فرشم جاندا و ان ثالثاً داعی مردمان خاص عام کردن حال که تجویزش گاهی برای
فرایض هم شایع نموده و بعد اقیام هنگام ذکر ولادت خامساً اعتقاد تئیس آوردن حضرت مسلم
در ان مجلس وقت ذکر ولادت سادساً شستن شخص خوش الحان سنبه زینع الشان خواندن سبل
و غریبات که تحتل بر روایات طبیب یا بس میانش رسا بعد از نصف جم و زیر مر آواز مثل مغنیان لحظه
ساختن است و علاوه این دیگر قیود نامشروع و عه بسیارند بر واقع حال شیعیست اگر شخصی بجا
رسائل مولد در آن ایام برای وعظ آیات قران مجید احادیث که شستن ترغیب دای فرایض و احادیث
و اجتناب از معاصی و شرک بدعات و تملیج بیاید هیچ رونق نیابد و بجز چند اشخاص غیر اکثری که
ان مجلس نشود و عجب تماشا است اقوال و آثار که در تحسین و عظمت و فصاحت و احادیث وارد شده
شیخ المبتدعین همه را در حق عمل مولد سنده تصور کرده اند و استدلال پیش می رود و مطلق و مقید
تفرقه نیست از کجا مجلس غلط و فصاحت که جنبش از اقوال و افعال شارح علیه السلام و صحابه که بر علم
التواتر منقول بخلاف عمل مذکور که نه اشاره و نه کنایه ذکر شدن زبان شاعر آمده و نه صحابه که اهل
بیت عظام که در محبت آن سرور علیه السلام متغرق بودند گاهی بنابر اظهار سرور و فرحت ولادت الطیر
اهل بدعت مجلس عمل مذکور را استند اما مشرف دانستن بان ولادت با سعادت را با اعتقاد مجلس
چه سرور کار و در نه لازم آید که بنابر اظهار سرور بر و رعیت نبوت و معراج هم مجلس آراسته شود قوله

محفل مولد علی بن ابی طالب
در روز دوازدهم ماه ربیع الاول

و تفسیر عزیزی بدیل تفسیر سوره قدر نوشته بالحدیث از مضمون این سوره معلوم میشود که عبادت و طاعت
 بسبب وفات نیک و کمالات بیشتر که حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ابرار برکات اولاد
 برینتی عظیم حاصل میشود اقول از عبارت تفسیر در اثبات محذرات و تخصیص وفات محیی برین آید
 زیرا که اولادین مقام بیان تو حیف و حس شب قدر و نزول برکات است که در آن شب می شود
 و از آیات و آثار ثبوتش میرسد تا نیاید عبارت مذکور ذکر عبادت طاعت است و عمل مولد عبادت
 و طاعت مشروط نیست ثالثاً سرور و بر ولادت آنحضرت صلعم بعد صد سال ز قبیل قحط
 بلا تجد نعمت است و اظهار اینچنین فرح نزدیک صاحب تفسیر عزیزی از مملوعات است چنانچه در
 تحفه اثناعشریه در عیاد می شده عم شهادت حضرت امام حسین علیه السلام می نویسند نوع پانزدهم امثال
 متجدده را یک چیز بعینه است و این هم خیلی بر ضعیف القلب غلبه دارد چنانچه آب و شعله جریح و
 آب فواره را اکثر اشخاص بیک آب یک شعله خیال کنند و اکثر شیعه در عادات خود نمک این خیال را مثلاً
 روز عاشورا در هر سال که بیاید آنرا روز شهادت حضرت امام حسین گمان مند و احکام نور و شیون کریم را
 و فغان ببقیاری آغاز نهند مثل آن که هر سال بیست خود این عمل نمایند حال آنکه عقل بالبراهنه میدانند
 که زمان مرسیال غیر قار است هرگز جزا و ثبات و قرار ندارد و عاده معدوم محال شهادت حضرت
 امام حسین روزی شده بود که این روز از آن روز فاصله هزار و صد سال از دو این و از آن و از چه
 اتحاد و کدام مناسبت و روز عید الفطر و عید النحر برین قیاس نباید کرد که در انجامایه مرسوم شادی سال
 بسال متجدد است یعنی اوای و زه رمضان و اوای حج خانه کعبه شکر الله تعالی متجدد سال بسال متجدد
 نوپیدایش شود و نه عیاد شریع برین هم فاسد نیامده بلکه اکثر عقلا نیز نور و هر چنان امثال این تجد و
 و تغییرات آسمانی را عید گرفته اند که هر سال چیزی نوپیدایش شود و موجب تجد و احکام میباشد علی هذا القیاس
 تعید به عید بابا شیخ الدین تعید عید غدیر و امثال ذلک مدعی بر همین هم فاسد است ازین جا معلوم
 شد که روز نزول تبه ایوم اکملت لکم دینکم و روز نزول حی و شب معراج را چه عید و شریع
 قرار نداده اند و عید الفطر و عید النحر و اقار و داده اند و روز تولد و وفات پیغمبر را چه عید و شریع
 صوم یوم عاشورا که سال اول بود و فقط یهود آنحضرت صلعم بجا آورده بودند منسوخ شد این همه
 همین سر است که بهم را دخلی نباشد باین تجد و نعمت حقیقت سر و فرحت نمودن باغم و ماغم کردن
 خلاف عقل خالص از شواهد هم است اتمی پس از عبارت تفسیر شاه صاحب بخیل بلا وجه در اثبات
 عمل مولد استدلال و رون عبارت تحفه را که هیچ کن عقاید اهل بدعت است ندیدن محبت عیسی

و آنچه که صاحب الفهرست گفته است قبل از آنکه بمکه المعظمه مولد النبی صلعم فی یوم ولادته والناس اهلها
 علیه صلعم الی قوله وروایت تجالطه نوار الملائکه انوار الرحمة و صاحب ساله آنرا مفید بود دانسته
 بعرض استدلال و رده مقرر خصم نیست یر که مولد النبی در مکه معظمه نام مقام هم است و عبارت
 متحمل است و در آن خواندن در و در و نزل نوار از تعجبات و غرائب نیست و ما در اعلی این عبارت
 فیوض معلوم میشود که آن کیفیت کشف است و در شرع شریف کشف قابل حجت نیست بالغرض اگر
 مراد ایشان همین مجلس متنازع بود چه ابر سال بی یوم ولادت آنحضرت صلعم مجلسی نیا راست است احتیاج
 و اولاد خود را بسوی آن ترغیب و دعوت فرمود و توصیف و استحسانش در تصانیف خود نمود
 قوله اما تقسیم شیرینی پس حالش آنکه قطع نظر از استحسان دیگر علما و دین از یک کاتب حضرت شیخ مجددم
 که بحسب ظاهر مستند و معتد صاحب ساله اند عمل بختن طعام بر و حایت آنحضرت صلعم و خوردن
 مسلمانان ثابت است الخ اقول از طعام بخت یا خام بروج آنحضرت صلعم ایصال ثواب نمودن
 بخشی نیست اما تقسیم شیرینی و مجلس مذکور با و مناسب نیست نادریر که مقصود از تقسیم شیرینی تذکر ایصال
 ثواب هرگز نمی باشد بلکه اظهار رسم و نمایش نام آوری است که امر و عنایا از آن حصه میسرند
 و براه فقر محرومی مانند بلکه آن چارگان بجای حصه شیرینی زرد و کوب مشت چوب اکثر بخورند از این
 است که بجای شیرینی طعام بخت یا خام که دفع گرسنگی محتاجان و فاقه کشان است گاهی نمینند
 و بجز ایام ولادت شاید بر فرامی دیگر نزد اهل بدعت بروج پاک آنحضرت صلعم ثواب نمیرسند
 در ایصال ثواب تخصیص ایام حدیث قوله بلکه شاه عبدالعزیز صاحب دعوی اجماع بر جواز آن
 نموده اند که در ساله ذیحجه که در زیاده النصیاح مطبوع هم گردیده در دفع طعن الزام عریض بر بزرگان
 خود از خود در بیان جواز عرس فرموده اند الخ اقول در انتساب این عبارت بحضرت شایسته صاحب
 کلام است اینچنین بسیار مضامین فتوی بعد شاه صاحب اکثر اشخاص بغرض تفصیل منسوب
 بایشان ساخته اند چه عجب که این هم از آن قبیل باشد زیرا که در تحفه اثنا عشریه که کتاب مستقل
 و مشهور و معتد ایشان است بر و افضل ترجیح آوری بچنین افعال طعن و تشیع بلیغ نموده
 اند و بروز عاشورا تا هم و بقراری و فغان و زاری و غیره را از افعال شنیعه شمرده که سابق
 بوجهی عقلی ورنه میگوید که بروز عاشورا که روز شهادت حضرت امام حسین غم و ماتم و اند اند تعین
 بروز عرس بغرض کبر و انتقال بزرگان خود از استحضات شمارند و اگر بغرض محال و حقیقت این
 چنین نگاشته اند مبنی بر خطا و سهواست مثل تقبیل قبر والدین خود که با وجود اقرار ناقض است

و آنچه که
 صاحب الفهرست
 گفته است

مستند است

فقط محبت خود میکرد و علاوه بر این بعضی مثل شیخ عبدالحق دهلوی و ابو حامد غزالی و احرام میگویند و بعضی مکرر و الغرض قبول و تخصیص کذبیه عمل مولد را از مضامین آثار و احادیث ثابت گفتن سخت افتر است و همچنین کذب بهتان از آن شخص زید که حدیث من کذب علی من بعدی را در صفحه خاطر نیار و قوله ثانیاً فقها کرام اینهم فرموده اند که از محبت اقران و مجاورت کلامی امر مشروع با امر ممنوع آن امر علی الاطلاق غیر مشروع نمی گردد و الا قول بحمد الله که اختلاط عمل مذکور با امور ممنوعه تسلیم نموده و در استحسان ذکر احوال آنحضرت صلعم که خالی از قیود نامشروع و روایات موضوعه باشد کلام نیست که آثار و احادیث بر فضیلتش ناظر اند و آنچه گفته که اختلاط امر غیر مشروع با مشروع حتماً پیدا نمیکند بنام دین مبین را منهدم میسازد زیرا که اکثر عبادات و خیرات که از اختلاط قیود و تعیینات و هیئات نامشروع با اتفاق جمله ناپسند اخل بدعات و محدثات شده اند لازم آید که مستحسن باشد و احادیث که در مذمت احداث وارد اند کان لم یکن شوند و صدر امور مثل اذان و اقامت و حائز و رکوع و سجود و تشهد و تعداد رکعات و دعای بعد الاذان از همین قبیل اند که از زیادت و کمی داخل غیر مشروعات میشوند و عمل مولد هم همین قیاس است که از اختلاط مکروهات و منہیات از ممنوعات است و الا نفسی که بالاتفاق مستحسن است و علی هذا دعوت طعام لیمه که بالاتفاق مسنون است از اختلاط و اقران افعال مکروهه و غیر مشروع و نزدیک محققین غیر مشروع میشود و آنچه که شامی از ابن حجر و زیارت قبول نقل کرده و لا شترک لما تحصل عندنا من منکرات المفسدات لا ان القربات لا شترک لکن بل علی الانسان فعلها و انکار البدع بل زلتها ان لکن و صاحب سال آما موافق مرام خود است و درین مقام آورده هرگز مضر خصم نیست زیرا که مقصود این حجرا این است که انسان بحالت ظهور بدعات و مفسدات زیارت قبول از بدعات و مفسدات محترز شده نفس زیارت قبول که سنون است بجا آر و همچنین است عدم ترک اتباع جنازه بحالت همراهی عورات نا محات زیرا که معیت عورات نا محات را در نفس امر مسنون یعنی اتباع جنازه مدخلی نیست و برخلاف عمل مولد که هرگاه اصلش یعنی اظهار سرور و ولادت آنحضرت صلعم از امور مشروع نیست پس از اتصال مفسد و ممنوعات اولی مکروه و ممنوع خواهد شد و نفسی که آنحضرت صلعم را اخل مولد و انفسی بدیهی البطلان است و علاوه بر این زیارت و اتباع جنازه را کسی مقید به مفسد و مجبور به عیش راشی و احد نمیداند چنان که با رعیت در عمل مولد جمله مفسد را داخل مستحسنات گردانید و اند قوله پس اگر جمله امور نامشروع و بعضی محال و بعضی اوقات قیر این عمل نمایند بجا این اقوال اقران آن امور خارجه اصل عمل مولد را حرام نخواهد

ساخت انخ اقول هرگاه که صاحب رساله آموزنا مشروعه را از مقومات و ذرات عمل مولد دانست
 و چاره از انکارش نیافت برای تعلیظ و کف و خلاصی خود از انارش بر عوام نهاد قوله حسب قبح محقق ترین
 صاحب رساله هم مراد از تشبیه ممنوع آنست که بوقت کفار در فعل مخصوص ایشان که از شمارشان باشد
 نموده آید ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حضرت امام عظم رضه آورده انخ اقول این تخصیص لا محص است
 شباهت کفار در جمیع افعال از ممنوعات است خود ملا علی قاری مستند صاحب حق الیقین در مرقاة
 بشرح قول علیه السلام لیس منا من تشبه بغيرنا ولا تشبهوا بالیهود والنصارى آورده و گفته
 لا تشبهوا بهم فی جمیع افعالهم خصوصاً فی هاتین الخصلتین و طیبی در شرح مشکوة
 نوشته قوله من تشبه یقوم هذا عام من الخلق والخلق والشعاس و در مجمع البحار مسطور است
 من تشبه یقوم فهو منهم ای من تشبه بالکفار فی اللباس و غیره با و باهل الفساق
 و باهل التصوف و بالصلحاء فهو منهم انتقاه و شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوة گفته هر کس
 که مشابه کرد خود را بقومی پس آن کس از آن قوم است و محدود است در ایشان باطلاق خود
 شامل است اخلاق و اعمال و لباس را خواه باخیار باشد یا به اشتراک اگر در اخلاق و اعمال است
 حکم او در ظاهر و باطن جاری است و اگر در لباس است مخصوص بظاهر خواهد بود پس بیشتر در
 شتفا هم عرف این را در لباس اطلاق کنند و باین جهت حدیث مذکور را در کتاب اللباس آورده
 با جمله حکم مشابهی حکم الشی است ظاهر کان او باطناً انتی و خود آنحضرت صلعم تشبه کفار در امور غیره
 هم عموماً روایت شده اند منها ما اخرجہ البخاری و مسلم عن ابی هريرة ان النبی قال ان الیهود والنصارى
 لا یصحبون فی القوم و منها ما اخرجہ الامام احمد فی مسنده عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم
 عاشوراء و قالوا الیهود صوموا قبله و یوماً و منها ما اخرجہ مسلم فی صحیحہ عن عبد الله
 بن عمرو بن العاص قال راے رسول الله صلعم علی توین معصف بن قحطان ان یوم
 من ثیاب الکفار فلا یلبسها و منها ما اخرجہ ابو داود فی مسنده عن عمرو بن الشریح
 عن ابيه قال مر به رسول الله صلعم و انما جالس کذا و قد وضعت یدی الیسر
 خلف ظهري و ان کانت علی الیة یدی فقال تقعد قعدة المعصوب علیهم و منها ما اخرجہ مسلم
 عن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلعم فضل ما بین ضیامنا و صیام اهل الکتاب
 اکلہ اخرج و منها ما اخرجہ ابو داود عن رکنه قال سمعت النبی صلعم یقول فرق بینا و بین المشکین
 العلم علی القلائس علی هذا القیاس صد ان اقول ان آثار علی العجم در مخالفت کفار و از اندیش تخصیص مخالفت تشبیه

نسخ
 کتاب
 التوحید
 فی
 شرح
 مشکوة

خاص مشرکین خلاف ارشاد شارع علیه السلام و علما و عظام است قوله حالانکه مشرک در پیشگاه
ولادت با سعادت و اظهار سرور و فرحت بذکر احوال خاتم رسالت صلعم نه از اعمال شمار
نصاری و هندو است و نه ادای رسم کفار و جهالت از آن مقصود اینخ اقول درین مقام صرف
این قدر گفتن کافی است که هندو و نصاری چنانچه سال بسال در ولادت کبر خود اظهار سرور
و فرحت بدرجه غایت می نمایند اهل بدعت هم درین باب مشابهت ایشان میکنند بکشد شاه اربل که
بانی این عمل است بچاد مولد بقصد تقابل و محاذات نصاری کرده است چنانچه از تواریخ نیکه هرست پس
پیش خلاف سنت و مشابهت صاحب غیرت شک شبهت قوله در اینجا نشانی از اربعین صحابه نیستیم در
چهارچوب که رسم اهل هند است نوشته فرستادن چنین غله و غیره از طرف ناهال مولد اگر نیست صله رحم
جائزست الی قوله و اگر نیست ادای رسم جهالت باشد جائز نیست اینخ اقول کلام صاحب اربعین را
مفید مرام خود دانستن و اثبات عمل مولد در معرض استدلال آوردن بی سود است زیرا که هرگاه صله رحم
و سلوک یاغرا و اقربا بشی مستون و مأمور به است و مقصود از آن ادای رسم جاهلیت نبیانه پس اگر اهل هند
هم این چنین صله رحم با ولاد و جهاد خود نمایند قباحست ندارد و حکم مشابهت بران نه نهاده شود چنانچه
ممنوع است که اهل اسلام با اتباع و تقلید کفار ترکیب و شریک فعال ایشان باشند و اگر کفار در بعض امور
موفق اهل اسلام نمایند مضائق نیست و علاوه ازین هندو درین رسم هزار تقیات و خرافات
اینچنین می نمایند که نوبت بزرگ میرسد اگر اهل اسلام هم مثل هندو ترکیب خرافات مذکوره شوند بی شک
داخل مشابهت است هرگز جائز نیست گویند مشابهت نباشد قوله جمیع محققین دین که مستندین صاحب
رساله در شرح حدیث تصریح فرموده اند که اصل در اشیا حلت اباحت است پس چیزی که از شارع دلیل
تحریم بران نباشد داخل حلال است پس استدلال این احادیث بی فهم معانی و بی دیدن شروح در
یت اینخ اقول الله العجب تماشا است صاحب کلمه الحق حدیث بخاری را الحلال بین و الحرام

بین بینما مشتهات لا یعلیهن کشیر من الناس من النقی الشبهات استبرک لیدیه و عرضیه بدین عرض آورده
که هرگاه ادله باطن و ظاهری در محبت عمل مولد متعارض اند و نفس شارع در حرمت و اباحت آن معذور
بالتفویض عمل مذکور را بر مشتهات و بدعت مذکور احترام از آن لازم حافظ این حجره فسخ الیاری بدلیل حدیث
مذکور گفته قوله الحلال بین و الحرام بین الی آخره تقسیم الاحکام الی ثلاثه و هو صحیح لان الشیء امان ان یخص علیه
طلب مع الوعد علی ترک او نیص علی ترک مع الوعد علی فعله و لا یخص علی فعله فالاول الحلال
البین و الثانی الحرام البین فبنی قوله الحلال البین الی بیانه اذا اشترک فی معرفه کل و لعله و الثالث

بنا

مشبهه بخانه فلاذیری بل هر چه در ام و احوال و ما کان هذا سببیه یعنی اعتباریه لانه الحاکم است فی نفس الامر
 حراما بقدری من تنها و انکانت حلالا بقدری علی ترکها بهد القصد لان الاصل فی الاستیفاء مختلفه
 خطرا و اباحه و تفسیر شبهات گفته و الثالث مما لا یحقق صله و تردد بین الخطر و الاباحه فالاولی ترک و نیز
 گفته و لا یبعد ان یکون کل من الادب مراد او یختلف ذلک باختلاف اناس فالعالم القطع لا یخفی علیه
 تمیسه الاحکام فلا یقع ذلک لانی لا استکثار من المباح او المکروه کما تقر قبل من و نه تقع له الشبهات فی
 جمیع ما ذکر بحسب اختلاف الاحوال و لا یخفی ان المستکثر من المکروه تفسیریه جراة علی ارتکاب المنی عنه
 فی الجملة اتی غرضکه بودن عمل مولد و بدعات مختلف فیها از شبهات کما حقه ظاهرست و مدعا
 صاحب کلمه الحق بخوبی حاصل از نجاست که صاحب حق یقین بخیر گزیر از جواب چاره دیگر ندیده
 مسئله اصل اباحت است یا بیان آورده و ندانسته که مسئله اباحت را محل دیگر است و در مسئله اختلافی
 علی الاطلاق دعوی اتفاق نمودن دیگر جهالت و حماقت است زیرا که درین باب علماء مختلف
 بعض اباحت را اصل میگویند بعض حرمت را و بعض معتقد به تقسیم اند و در فعال کفر و مضار حرمت را
 اصل گویند و اعمال دیگر را مباح الاصل خوانند و بعض علماء درین بحث توقف را اختیار کرده
 و اعراض را از تصریح تحریم و اباحت صواب دانسته اند و بجز معلوم در شرح مسلم گفته فحینه لایاتی خلا
 فی زمان من الارمنه وجود الان صلا و لایاتی الحکم بالاباحه مطلقا و لا بالتحریم مطلقا لیف فی کل
 زمان الشرعیه فیما تحریم بعض الاستیفاء و اباحه و غیر ذلک فان لیس الخلاف لانی زمان
 الفرة الذی اندرست فی الشرعیه بتقصیر من قبلهم و حاصل ان الدین جاؤ البعد اندراس الشرعیه
 و تبطل الاحکام فاما جملهم بدایکون عذرا فیما لیس مع الافعال کلها معامله مباح اعنی لا یواخذ
 بالفعل و لا بالترک کما فی المباح و ذلک سبب الیه اکثر الخفیه و الشافعیه و موه اباحه صلیه و هذا هو مراد فخر الاسلام
 بقوله و لسانقول بهذا الاصل ای بكون المحرم مناسخا للاباحه الاصلیه بوضع ان البشر لم ترک سدی
 فی شی من الازمان و انما هذا ای القول بالاباحه الاصلیه بار علی زمان الفرة قبل شبهه یعنی یعنی
 اذا لابیاحه حقیقه بل پیشه فی الحرج و لعل المراد من الافعال عدا الکفر و نحوه فان حرمتها فی کل شیخ
 بین ظهور تاما و الا لا یكون عذرا فحینه لا بد من القول بحسبیم الاشیا کلها لا خلاط الحلال بالحریم
 لیجمل بالتعین حرمت احتیاطا فصار الاصل التحریم کما عند عسیرهم و لعلمهم ارادوا ما یستوی
 الاستیفاء بفروریه و مزعم صدر الاسلام ان تحریم النفس اصل ثابت فی کل
 شیخ لم یشخ قط حکم به و اما غسیر نافذ جهلت و بدایجل عذر و لافصل و لعل هذا التفسیر

منه لقول الخفية والثابتية وفي كلام المصنف إشارة إليه أيضاً انتهى تاج الدين سبكي رحمه الله
 نوشته حکم المنافع والمضار قبل الشروع مرد بعد و یصح ان اصل المضار التحريم والمنافع الحلال
 الشيخ الامام الاموال بقوله صلعم ان و ما کم و اموالکم علیکم حرام انتهى و محلی در شرح جمع کجوت
 گفت و مقابل الصحيح ان الاصل في الاشياء التحريم و بعضهم ان الاصل فيها الحلال انتهى و در
 تفسير کبريدیل آية کریمه و لا تقربوا فی الارض بعد اصلاهما مذکور است مسئله ثانیه هذه الایة
 تدل علی ان الاصل فی المضار الحرمة و المنع علی الاطلاق انتهى و در تعلیقات شرح منار
 مرقوم قال صحابنا الاصل فیها التوقف الخ هذا صحیح شیعی عندی فی هذا الباب لان التوقف
 اصل التقوی فی الامر المسکوت عنه و هو مذهب اسبغی بکرو عثمان و تباعهم من الصحابة
 رض و یصح ان الاصل فی الافعال التحريم و هو مذهب علی و آئینته من اهل البيت و مذهب الکلمیین
 منهم ابو حنیفة و هو المروی عن علی فی الخلافة کما یسمی و الموقوف ان الاصل فی الاشياء الاباح
 و هو مذهب معاوية و من معه مروان و ابنه یزید و غیرهما و القول بان مذهب الشافعی رح
 یس عندی شیئی لانه لم یقل عنه فی الصحیح الا ما توافق التوقف انتهى ازین عبارت روشن
 و ظاهراًست که کسانیکه قایل باحت صلیبیم اند از محصور بر زمانه فرقت میکنند که قبل از ورود
 شریعت بودند بعد ظهور البعث و تبلیغ رسالت پس استدل بدان با کمال بیکارست و مذهب اسمعی
 باحت صلیبیم رفع حرج و مواخذ است از ترکین ان ترتب انعام و جزا و محبت و سائر فعل ان مقتضای
 تعبد است لهذا بدین وجه هم و عبادات محدثه توقع جزا و ثواب خیال خام و مذهب ساجا خواهد بود و حق همینست
 که ثبوت عقاید و عبادات از قیاس و رای بر سند باحت صلیبیم تعلیم انهم بر کرسی نمی نشینند و الا لازم آید که
 تحذیر و انکار بر حکم از رسومات محدثه کردن روانه بود و الا یقولوا لا سفیه پس ازین بیان ثابت شد که هر
 شبهات توقف و ترک لازم است کما قال الشاعر عده الدین عندنا کلمات مستندات فی الخیر البتة
 ترک اشبهات و از دور و دور مالیس بعینک و عملن مینه زیرا که ورع و تقوی
 در ترک پچنین امور است و لهذا بعض گفته اند الورع ترک ما لا یاس حدراً عما یاس به و سلف صالح
 ازین منته خطا و فروغ فیب اگر بود با آنکه بر بسیارے از ایشان ساهاسے دراز میگذاشت
 و بسم نمیکرد و از محمد بن سیرین مروی است انه اشتری زیتا لیتجی به باربعین الف درهم
 فوجد فی زرق منه فارة فظن انها وقعت فی المعصر فارق الزیت کله و لم یتفع
 بشی منه و روی عنه ایضاً انه اشترى شیئاً فاشرف فیہ علی ربح یأتین و الف درهم

فرض فی قلبه شیئ ترک قال هشام ما هو والله بهر او همچنین حکایات سلف بسیار مشهور اند و حضرت
 سلف را دروغ مسلکها بود و اشاره شارع علیه السلام هم بدیجایب است و ما یزید علی مالیک
 آخره الترمذی و غیره و ارشاد جناب سالتاب صلعم و کلام صحابه تا فرون ثلاثه بر تنه از شبها
 جای ناطق است اگر فراموش کرده آید دفتر باشد و آنچه عبارت علی قادری و غیره از کتاب طعمه
 درین مقام نقل کرده خارج از بحث است قوله بر اهل تحقیق مخفی نیست که بعد بعثت آنحضرت
 صلعم لایک کتاب و سنت اصل حلت و اباحت است اما بحسب فطرت پس در انهم بدست
 جمهور حنفیه و شافعیه مختار اباحت است لکن اقول صلیت اباحت و حلت بعد بعثت آنحضرت
 صلعم از کتاب و سنت اگر ثابت هم شود در ایجاد بدعات شرعی و اختراع عبادات نامرئیه است
 ابلیدعت شدن اسکانی ندارد زیرا که شارع حسن فرائض و واجبات و نوافل و قبیح شرک
 و بدعات و دیگر ممنوعات علی وجه اکمال بکرات و مراتب اظهار فرموده و کلامی دقیقه از دقایق
 در تشریح و توضیح باقی نگذاشته و از امور مشتبهات هم نهی فرموده پس اگر شارع علیه السلام که
 که امری شیئی عموماً و خصوصاً فرموده باشند حسب تصریح محققین احتراز و اجتناب از آن
 و لازم خواهد بود زیرا که یادش قول و فعل شارع علیه السلام بدعت است و اقل مرتبه بد
 که است است و منتهای آن تا کفر و الحاد میرساند لکن آنرا از مسامحات شمردن خلاف
 محض و شرع است قوله اولاً تبرک بمواضع متبرکه که محبوبان حق سبحانه خصوصاً مساجد و شاه
 و آثار آنحضرت صلعم از جمهور صحابه و تابعین و دیگر ائمه دین از سلف تا خلف ثابت و صحیح است
 لکن اقول این تقریر محض فریب و ترس است و فی الواقع از محال استدلال و تحقیق هم
 بر اهل بعید زیرا که محال محبت و تمسک صاحب کلمه المحی فقط همین است که هرگاه اموری که اصل آنها
 از شرع شریف و دین خفیف ثابت است همچو تبرک با آثار صالحین و تهلیل و تکبیر و تهلل و تسلیم
 و غیر ذلک سلف است و حضرات صحابه از آن هم بوجه افتراق بعض عوارض خفیفه را اندوه و عاصی
 قلیله محدثه مثل توجیه نام و مزید اهتمام که بر تر از درجه آنها باشد و رفع اصوات و فحش عبارات با کلام
 با توره منع فرموده اند و بر تارکین آن از افراط و تفریط زیاده و تویح نموده باشند پس بر محدثات
 صرفه و بدعات ضحانه که اصلاً و فرعاً از محدثات اند حضرات ایشان چه تذکر و فکیر و نیکو داند
 و فاعلین آنرا بتاریخ یا نه سیاست و قهر چه تا دیب و تنبیه نمیکشند و شک نیست که این
 استدلال از جهل و اختلال صحیح و سالم است و تمسک بدان هنوز قایم صاحب حق البقیین

چون در اصل بحث عاجز و متحیر و قاصر و شسته بود ناچار کلام را از جای بجای کشید که از اصل بحث
 بی تعلق چنانچه محض سبب زیر که تبرک بموضع متبرکه بر سبیل التزام و مزید اهتمام با اجتماع و از این
 چیزی دیگر است و علی سبیل الاتفاق بلا تعین بیت و هنگام چیزی دیگر و بحث و گفتگو در امر
 اول است نه در ثانی مویده است مدعای ما را حدیث مرفوع که میقتی در شعب الایمان از عبد الرحمن
 ابن قمره صحابی روایت کرده که ان النبی صلعم لو ضار یوما فجعل اصحابه یسبحون بوضوءه فقال
 لهم النبی صلعم یا حکمکم علی هذا قالوا حبیب رسول الله فقال النبی صلعم من سبه ان یحب الله ورسوله یحبه
 الله ورسوله فلیصدق حدیثه اذا حدث ولید واما انتم اذا تمتمن و یحسن جوارسین جاویده سید
 عاشیه مشکوة تحت حدیث مذکور گفته یعنی ادعای کم محبة الله ورسوله لایتمم بمسح الوضوء
 بعده الا سور انتهی شیخ عبد المحسن ترجمه مشکوة نوشته یعنی دعوی محبت خدا و رسول با مثال
 این امور که مسح بآب وضوء است شل و چند ان مونت ندارد و بنفس شاق نیست ثابت میگردد
 و عمده در ان امتثال او امر و نه ای از اینجا ثابت و محقق شد که بامور متدبر به مستحبیم مجوز فیض
 و واجبات شرعیه پرداختن و اهتمام و سعی زائد در بیان و بجاوری آنها ساختن خلاف شأن
 و التزام شارع علیه السلام است چه مندرج است در قفراط و افراط و معدود است از محرمات
 و بدعات حضرات صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که ازین امر آگاه و واقف ترین است
 بودند بهین جهت همچنین اعمال و افعال را مکروه و مخدور و محیوب و ممنوع می بیند ان شاء الله
 بخاری در صحیح خود آورده و کان انس یقل عن یمنه و عن یساره و یعیب علی من یتوخی او من
 یعد الانفال عن یمینه و از اسود روایت کرده قال عبد الله لا یجعل احدکم لشیطان شیئا
 من صلاته یرى ان حقاً علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه لقد رايت النبی صلعم کثیراً ینصرف عن
 یساره قسطلانی در شرح حدیث گفته و استنبط ان النیر منه ان المذوب بما انقلب یکرهنا
 اذا حیث علی الناس ان یرفعوه عن یمینه لان التیاس من حب لکن لما خشی ابن مسعود ان یعتقد
 و جوبه اشار الی کراهته قال ابو عبیده لمن انصرف عن یساره نه الاصاب الشیه یرید الله اعلم
 حیث لم یتیمم التیاس علی انه سننه موکدة او واجب الا فما یظن ان التیاس سننه حتی یکان
 التیاس بدعة اما البیدعته فی رفع التیاس عن یمینه قاله فی المصباح انتهی و همچنین است در
 فتح الباری و مجمع البحار و نیل الاوطار و غیره و این شاعت و قباخت در ان هنگام هم است
 که غالب و گار بند واجبات فرائض بدستور بود و در کوشش و همت تعمیل آنها قصور و تقصیر

تقیید و الا این هم اشنع و افصح بر این خواهد بود و آنچه حضرت شاه ولی الله محدث دہلوی
در جمعات معتکف شدن بمواضع متبرکہ ہم جائز و اشنع اندان و بیعت پیش آمدن کہ
مانع از حضور مساجد و یا عدم تیردن آن باشد و دین شکل مجبوری اگر کسی در غیر مساجد معتکف
شود موجب قباح نیست و در حقیقت اعتکاف مخصوص مسجد است آنحضرت صلعم
گاهی بجز مسجد دیگر اعتکاف فرموده و او تعالی میفرماید و اتقوا عافون فی الساجد و در حدیث
آمده لا اعتکاف الا فی مسجد الجماعة الغرض تعظیم و تکریم مواضع متبرکہ کہ سرگاہ مختص
اذن شارح است پس تخصیص و تقیید در عمل مولد بدون اذن شارح کی جائز و دروغ
بود پس استدلال صاحب کلمۃ الحق از روایت مذکورہ در باب عدم جواز تخصیص و تقیید مان
و مکان در عبادات بجای خود درست و صحیح است و شکوک و ادوایم شیخ البند عین کہ از راء
مفہمست و حماقت بودند متاصل شد و قولشانیا قطع نظر از دیگر آثار صحیحہ عین اثر منقول
از مجالس لالت مبیدار و بر استحسان تبرک نشاند و مساجد آنحضرت صلعم از صحابہ و
تابعین کہ در لفظ رای الناس پذیرسون موجود و نہ بودند ناس در آنوقت مگر صحابہ تابعین
الح اقول صاحب سالہ در نشہ تعصب آنقدر سرشار است کہ بغرض اثبات و تحویز بدعا
خاصہ فرسائی و مہودہ سرائی بکار برده تا حضرات صحابہ کرام الزام میرساند اگر بقول
شیخ الفراسلہ از مردمان آن مان یکی را ترجیح و فضیلت برد گیرے نہ باشد و افعال عمل
عوام و خواص مردمان آنزمان مستند و مقبول باشند لازم آید کہ خلفاء راشدین و دیگر
مردمان آنزمان کہ بہمان بادہ نشینان ہم بودند مساوی درجہ باشند و قول آنحضرت صلعم
بقول عوام ترجیح دادن خطا بود و خطا محصیت آن مردمان قابل مواخذہ و عار دیگر
و مستوجب اعتراض و تکیہ نہ باشد پس لشکر حضرت معاویہ و یزید پلید و قاتلان حضرت
عثمان و حضرت علی و حضرت امام حسین رضی اللہ تعالی عنہم و تابعین زکوۃ و غیر ہم را کہ از ناس
آنزمان و از صحابہ و تابعین بودند مورد بغاوت و انحراف از جادہ حق کردن و مستحق لعن طعن
و ارتداد و غیرہ دانستن ناحق و خلاف واقع باشد چه ایشان ہم با جمہم از ناس آنزمان
و داخل طبقہ صحابہ و تابعین بودند و لایقولہ الاسفید و مجنون افضل بودن قدر باغ
صحابہ بر لاحقین در علم و فضل و در حجاب مجتہدین ایشان بر عوام در قوف اصول فر
از مسلمات اہل علم دین و نہ سب ماثور فقہا و محدثین است و بر ظاہر است کہ حضرت

عمر از خلق و را شدین اند و نووی در شرح مسلم در باب صدقه فطر قول حضرت ابی سعید
و غیره صحابه بسبب طول صحبت و زیادت علم بحال آنحضرت صلعم بر قول حضرت معاویه
تریح داده و آنچه که یعنی بجواب قول نووی گفته فلنأان قوله فعل صحابی لا ینع لانه قد وثقه
غیره من الصحابة اجماع الغفر بیل قول فی الحدیث فاخذ الناس لفظ الناس للعموم فکان اجماعا
ولا یضر مخالفة ابی سعید لذلک لکن یحید وجهه و مثل است او لا انکه قول حضرت معاویه
را در باب اخراج و وید گندم شامی بر گاه حاضرین قبول نمودند پس دعوی اجماع از
کجاست حاشا این حجر در فتح الباری نوشته لکن حدیث ابی سعید و ال علی انه لم یوافق
علی ذلک و کذلک ابن عمر فلا اجماع فی هذه المسئلة انتهى و قسطانی تحت حدیث ابن عمر فرض
البتی صلعم صدقه الفطر او قال رمضان علی الذکر و الاشی و الحر و المملوک معا من شهر
او صلعم من شهر فعد الی الناس به نصف صاع من تمر گفته و المراد بالناس معاویة و من معه
لا جمیع الناس حتی یکون اجماعا کما نقل عن ابی حنیفة رحمه الله استدل به انتهى ثانیاً از لفظ فطر
الناس خود ظاهر است که از زمان آنحضرت صلعم تا آنوقت که حضرت امیر معاویه حکم اخراج
و وید نمودند علی ماثور خلاف آن بود و الا حضرت عمر فاروق رفقه بنظر حکمت و نیت و مصلحت
شرعی و طریق مکه معظمه از حضور مشاهد و مساجد آنحضرت صلعم که بطور هجوم واردها
و اتمام بود و مردمان را مانع آمدند اشخاص آن زمان راه مخالفتش نورزیدند پس گویا
برای صواب عمر ابن الخطاب از جمیع اصحاب سکوتی شد بر خلاف قصه و عظم
امیر معاویه که افضلین صحابه مثل حضرت ابی سعید و غیره همانوقت راه خلافت پیچود
و اجتهاد و راه ایشان را نپذیریدند قوله و ثالثاً این امر را معارض است دیگر آنکه
معروفه که مثبت اهتمام حضرت امیر المومنین فاروق رضه زیارت آنحضرت صلعم
و مساجد و مشاهد آنحضرت صلعم هستند در جذب القلوب آورده که روزی از یومین
عمر رضه زیارت مسجد قبا آمد فرمود سوگند خدا پیغمبر خدا را دیدم که باصحاب خود
سنگ بر ای بنای این مسجد میساختند و الله اگر این مسجد در طرئی از اطراف عالم
می بود جگرهای شتران که در طلب او نمی زیم الح اقول روایت اولی را معارض
این روایت گفتن و در میان ماثور و غیر ماثور فرق نداشتن بر سر سفاکت است
زیر که فضیلت و استحباب زیارت مسجد قبا و ادای نماز در آن از آثار صریحه احادیث

تفاوت

صحیح ثابت چنانچه در روایت احمد و نسائی و ابن ماجه آمده که قاله النبی صلی الله علیه و آله من تطهر فی سبیل الله
 فحسن الطهور ثم اتى مسجد قبا لا یزید الا الصلوة فیہ کان لک اجر عمره و در روایت ترمذی
 مذکور الصلوة فی مسجد قبا تعدل عمره و بکذا بقوله ایتہ کریمہ مسجد اس علی التقوی من اول
 یوم اتی ان تقوم فیہ رجال یحبون ان یتطهروا و اولہم حبیب المظہرین در بارہ مسجد قبا نازل
 پس قیاس دیگر مثلاً القایہ کہ فضیلت آئندہ آیت و حدیث غیر وارد است و حضور مشہد
 مقدس نبوی در آنجا باتباع و الاستطراء واقع شد و بہر اہتمام زیارت مسجد قبا نمودن قیاس
 مع الفارق است قولہ در جذب القلوب آوردہ کہ چون امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ شام کرد
 باہل بیت مقدس مصالحتہ نمود و کعب حب را آمد و بشرف اسلام شرف شد عمر ابن الخطاب
 را با سلام او غایت فرح و سرور دست داد و در وقت سجود با وی گفت یا کعب خواہی کہ با بدمینہ آئی و زیارت
 کنیا کی صلعم گفتہ نعم یا امیر المؤمنین ان فعل ذلک بعد از قدم بدمینہ طہرانہ قول نذیم کہ بشارت این قصہ کعب را کہ
 خارج از محل نزاع و بعید از مقصود است چرا آوردہ کہ زیارت قبر جناب سید المرسلین صلعم کہ مسنون
 و افضل مستحبات و موجب برکات و خیرات است و کجا اہتمام و توجہ تام بر تبرک دیگر مواضع کہ
 بعض صحابہ ہم از مبطلت شرعیہ تجاوز فرمودہ اند پس غیر ما تورا کہ متنازع فیہ است براہ مسنون
 قیاس کردن و قصہ مذکورہ را بلا فہم و ادراک معارض حجت دہم صاحب کلمۃ الحق دانستہ و در عرض
 بحث بغرض الزام خصم آوردن بخرساخت دیگر فیت و علاوہ ازین این قصہ کعب در کتاب فتح شام
 مذکور است و در فتوح الشام اکاذیب و موضوعات بسیار اند چنانچہ صاحب صادم نمی در
 بر و قصہ مذکورہ کہ سبکہ از فتوح الشام نقل کردہ بود گفتہ و هو مطالب لا یمیان صحۃ و ثانیاً بیان دلالت
 علی مطلوب لا سیل الی واحد من الامرین ومن المعلوم ان ہذا من الاکاذیب و الموضوعات علی عمر
 ابن الخطاب رض و فتوح الشام فیہ کذب کثیر و ہذا لا یخفی علی احاد طلبہ بعلم و لکن شان
 ہذا معترض الاحتجاج دائماً بانطیہ موافقا لہواء و لو کان من المنحۃ و المتردۃ و الموقوۃ و لیس ہذا
 شان العلماء بل المستدل بحديث او اثر علیہ ان بین صحتہ و دلالتہ علی مطلوبہ و ہذا منقول
 عن عمر رض لو کان ثابتاً عنہ لم یکن فیہ دلیل علی محل النزاع انتہی قولہ از کتب معتبرہ روایا
 معتبرہ ظاہر کہ شجرہ کہ بیعت تحت آن شدہ بود مشتبہ گردید و دو کس را ہم از حاضرین بیعت
 اتفاق اجتماع بر آن نیفتادہ اقول ازین اثر مخفی و مشتبہ گردیدن شجرہ متبرکہ بر جمیع صحابہ
 استفادہ نمی شود اگر چند شخص از ہمزایان عبداللہ ابن عمر شناخت او نکردہ باشند عدم علم

در فتوح الشام

بہر تحقیق

صحابه ازان کجا حاصل میشود مگر روایت متفق علیه بخاری و مسلم از جابر بن صاف صاف بخلاف
 ادعای کلی شهادت میدهند چنانچه مندرج موده لو کنت البصر لاریکم موضع الشجرة انتهى حافظ
 ابن حجر در فتح الباری گفته فقال سعید بن السیب ان اصحاب محمد صلعم لم یعلموا بان علمتوا
 فانتم اعلم قولهم عین علیا ای ایهت فی روایت عیان فعیه علیا مکانها و زاد فان کانت
 بقینت لکم فانتم اعلم و نیز گفته و انکار سعید بن السیب علی من زعم انه یعرفها معتدلاً علی
 قوله ایہ انہم لم یعرفوا فی العام المقبل لایدل علی رفع معرفتها اصلاً فقد وقع عند المصنف
 حدیث جابر السابق متبرکاً لو کنت البصر لاریکم مکان الشجرة فهذا يدل علی انه کان یضبط
 موضعها ففیہ دلالة علی انه کان یعرفها انتهى و در قافی در موابب نوشته و فی الصحیح عن ابن
 عمر و السیب ابن حزن و الدسعی ان الشجرة خفیة و حکمة فی ذلک ان لا یحصل فہت من
 لها لما وقع تحتها من الخیر فلو بقیت لما آمن من تعظیم الجبال لها حتی ربما اعتقد ان لها قوة
 لفع و ضرر کانتا ہرہ الا ان فیما دونهما و الی ذلک اشار ابن عمر بقوله کانت رحمۃ من اللہ
 ای کان اختفایا رحمۃ من اللہ و یحتمل ان معناه کانت الشجرة موضع رحمۃ اللہ و محل رضوان
 لنزول الرضا من المومنین عند ما لکن انکار سعید بن السیب علی من زعم انه یعرفها معتدلاً
 علی قول ایہ انہم لم یعرفوا فی العام المقبل لایدل علی رفع معرفتها اصلاً کما فی البخار
 عن جابر لو کنت البصر لاریکم مکان الشجرة فهذا يدل علی انه کان یضبط مکانها بعینہ
 و اذا کان فی اخر عمرہ بعد الزمان الطویل اضطرب موضعها ففیہ دلالة علی انه کان یعرفها
 بعینہا لانہا کانت قطعت قبل مقالہ کاروی عن ابن سعید باسناد صحیح عن تابع ان
 عمر یبلغ ان قویا یاتون الشجرة فیصلون عند ما فتوعدہم ثم امر بقطعة قطعت انتی و ہر گاہ فہت
 صحابہ موضع شجرة را بدریافت رسید و علی العموم مجهول بودن آن بہ ثبوت نہ پیوست
 پس نسبت آن جہل کل مردمان ظاہر کردن و قطع شجرة را بر دیگر شجرة مخترعہ مجهول
 نمودن و از محقق دانستن جہل و سفاہت خود را اظہار نمودن است خطابی در شرح
 شفا گفته و فیہ انہ یستحب الاقتداء بافعالہ صلعم تبرکاً و تمناً الا انہ قبل ان اصدر رعنہ امر محتمل انہ
 بمقتضی الجاسدہ الی شجرة لا یمیتہ التعبد بل یستحب فعلہ ام لا فہمب الا کثرون الی انہ یستحب الا
 لا باس بہ و ہو الظاہر و اما غیہ فیکہ الاقتداء بہ فی شدہ کما یفعلہ بعض الصوفیہ فی اتباع
 آثار شایخہم و من ہذا قبیل بسس الخرقہ انتی پس از روایات مذکورہ بخوبی ثابت شدہ کہ بعد

بیت شجره مذکوره بجبال تعظیم جهان و اعتقاد نفع و ضرر و ظهور صورت تعبیه المومنین حضرت عمر
 فاروق حکم قطع آن دادند و علاوه ازین اگر قبول صاحب رساله شجره مذکوره مخفی است منقطع
 تا هم مضر خصم نیست زیرا که ظاهر است که خوار آن اگر بخوف تعبیه جهان تعظیم عوام و دیگر منقاد
 بطهور آمده باشد پس در قطع هم همین مراتب ملحوظ و تخیل بود پس خفا و قطع هر دو باین
 مدعای صاحب کلیه الحق یکسان است و آنچه که از این عمر اهتمام شاید ماثور است پس قطع نظر
 از اینکه ایشان مامون و مصون بودند از آفتنان و درین باب دیگران مانع ایشان
 شدن نمیتوانستند خود امر دوتی و وجدانی بود و تصرف شد درین امر از دیگر صحابه پس
 بفعل ایشان حجاج ناصواب است خصوصاً مخالفت امیر المومنین حضرت عمر رضوان
 لازم باشد ازینجا است که امام مالک رحمه الله علیه یحیی امور روانه شده اند و فعل ابن عمر را
 که بنا فی مصلحت سد ذرایع بود سندی نه پنداشته قوله اما آنچه که در بعض روایات ذکر
 امر قطع شجره نسبت حضرت امیر المومنین مروی است پس محقق تحقیق فرموده اند که شجره
 دیگر بود بعضی کسان با وجود غائب گردانده شدن شجره بیت آنرا از غلط همان شجره
 بیعت نمیده بودند پس برای رفع شیوع کذب و افست امر بقطع گردانج اقول
 این توجیه از روایت مصنف ابن ابی شیبه ظاهر است زیرا که لفظ حدیث ان ناسیا لئون الشجره
 التي بویل تحتها فامر بها فقطعت دلالت دارد برین که شجره که حضرت فاروق حکم بقطع آن
 داده خود شجره بیته الرضوان است نه شجره دیگر فلذا با قوال سخیفه رفتن و رویت صحیح را از
 دست دادن کردن عقل و انصاف زدن است و ماورای این عبارات ایما اعلام
 اند یعنی چنانچه قبل ازین معلوم شده و خفای در شرح شفا آورده و بناید علی جواز ترک
 بالانسیار و الصالحین و آثارهم و ما یتعلق بهم الم یودای الفقه اوفد عقیده و
 یحل ماروی عن عمر انه قطع الشجرة التي وقعت تحتها البیعة لئلا یقتن بها الناس لقرب
 عهدهم بالجمالیة فلما ساقا بیما انتهی و احمد ابن عبد الحلیم در صراط المستقیم نوشته و امر عمر بقطع
 الشجرة التي توموا انها الشجرة التي بویل الصحابة تحتها بیعة الرضوان لما رای الناس یتباکوا
 و یصلون عند ما کانها المسجد الحرام اوسعی المدینه و کذا کما لما را هم قد عکفوا علی مکان قد
 صلی فیہ نبی صلعم عکفوا فانها هم عن ذلک قال اتریدون ان تتخذوا آثارا سیما هم ساجده
 انتهی و امام ابن قیم در آغاثه اللهفان گفته و لما بلن ان الناس یتباکون الشجرة التي بویل

تحتها رسول الله صلى الله عليه وسلم اعصابه ارسل يقطعها رواه ابن اوضح في كتابه قال سمعت عيسى
بن يونس يقول امر عمر بن الخطاب بنقطع الشجرة التي يبيع تحتها عيسى صلى الله عليه وسلم لان الناس كانوا
يذهبون فيصلون تحتها فحانت عليهم الفتنة قال عيسى بن يونس وهو عندنا من حديث ابن عمر
عن نافع فاذا كان هذا فعل عمر رضي الله عنه بالشجرة التي ذكر الله في القران ويايع تحتها الصلابة
لرسول الله صلى الله عليه وسلم فماذا حكمه في ما عدا ما من هذه الانصاب التي قد عظمت الفتنة بها واشتدت
البلية من المساجد المعروفة على القصور انتهى وهرگاه که دلسع این توجیه که مجهول و مخفی بود
شجره است از اصل ساقشده پس تعلق بقبر عرش هم خلاف تحقیق است الغرض اتهام و تخریب
زیارت این چنین امور غیبیه را ثوره بلا شبهه رفته رفته نوبت به تعبیر رساند چنانچه عوام
کالاغنام برقرار او یارای کرام طلب حاجت و برکت و کموی دنیا و عاقبت می نمایند
و قوت و قدرت نفع و ضرر در ذات ایشان می دهند و خواص اهل بدعت اگر بطاهر و
اینها این امور بذات خود میشوند ولیکن عوام متعبدین خود را محافضت هم نمی سازند پس حضرت
عمر فرمود که حکیم است خیر مصباح بودند سدا الذرائع الشک که امروز مشاهد است حکم بقطع شجره
دادند قوله انکار بر التزام صلوة تحت آن نموده آید یا از قطع نموده شود بالاخر بالاتر از آن است
که حضرت ابن مسعود و غیره انکار بر صلوة صفی میفرمودند مذهب انکارشان و همچنان اطلاق
بدعت بر آن که بنا بر مصلحت تبیین حکام بودست لزوم حرمت صلوة صفی و ضلالت التزام و لزوم
آن مکرر دیده الخ اقول حسن استجاب صلوة صفی از احادیث صحیحه بخوبی تحقیق شده و انکار
حضرت ابن مسعود و حضرت ابن عمر محمول است بعدم علم ایشان یا بنظر مواظبت و التزام در
مساجد چنانچه در موابب لدیه مرقوم است ارادانه صلعم کم یداوم علیها و ان الظهارانی لیساجده
و نحو باده و بالجمله فلیس فی احادیث ابن عمر مایفیع مشروعیه صلوة الصفی و ان لقیه محمول
علی عدم رویت لاسیما علی عدم الوقوع فی نفس الامر والدس لغاه صفة مخصوصه استی و حافظ
ابن حجر در نصب الرایة فی تخریج احادیث الهدایة نوشته ان البنی صلعم کان یطیب علیه لارب
فی الصفی سلم من طریق مسادة انها سات عایشه کم کان رسول الله صلعم یصلی الصفی قالت
اربیع رکعات ویزید یا شاء الله تعالی و لابن لیلی من وجه آخر عن عایشه قالت کان
رسول الله صلعم یصلی اربع رکعات لا یفصل بینهن بکلام و اما حدیث عروة عن عایشه ما
صلی البنی صلعم سبعة الصفی قط وانی لاسجها اخرجه البخاری و حدیث عبد الله بن شقیق است

عایشه بل کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قالت لا الا ان یحیی من منیۃ فالجمع منہما ان یحیی الانکار
 علی المشاہد والاثبات علی الاخبار عن غیب باوانکار علی الاعلان والاثبات علی الاختفاء
 او الانکار علی المواطئ والاثبات علی المعاہدہ او الانکار علی صفۃ مخصوصۃ فی وقت مخصوص
 کما فی رکعات فی الضحی والاثبات علی اربع اوست و فی وقت دون وقت والحد علم ہے
 قولہ اولاً اگر حضرت ابن مسعود نہ بر رافعین اصوات در مسجد بتلیل و صلوة ہیکار نہ مودودہ
 بودن بر رفع اصوات در عہد آنحضرت صلعم بیان نمود مقصود اذان رفع تشویش خاطر
 مصلیان بود ایخ اقول صاحب رسالہ درین مقام در عبارت کلمۃ الحق آنچنان تحریف
 واستطاع بکار آورده کہ مضمون او را بے منہ و خط گردانیدہ یعنی صاحب کلمۃ الحق از بجای
 عبارت تا ما رضانیہ و طوابع الانوار باین الفاظ نقل آورده بود و قد صرح انہ قیل لابن مسعود
 تو ما جمعوا فی المسجد یصلون ویصلون علی النبی صلعم و یرفعون اصواتہم فذهب الیہم ابن مسعود
 وقال ما عہدنا علی عہد رسول اللہ صلعم و ما را کم الامتدین فانزال ذکر ذلک حتی احسبہم
 من المسجد صاحب سالہ آخر عبارت از فذهب الیہم بعد یرفعون اصواتہم ساقط نمودہ بجایش قول
 صاحب مجالس الابرار الخ فہتم رسول اللہ صلعم فظانک بالذین عقدوا مجالس مولد النبی داخل گرد
 و اصل نشان داشت حضرت ابن مسعود را کہ بوجہ غیب مہود بودن در عہد آنحضرت صلعم بود کہ کلمہ
 ما عہدنا علی عہد رسول اللہ صلعم بران شاہد است ویرا خلاف الفاظ حدیث و سیاق و سباق
 عبارت محمول بر رفع تشویش مصلیان گردانیدہ حالانکہ این تاویل از قبیل توجیہ القول یا
 یرضی بہ قایدہ است زیرا کہ مخالفت و زجر و توجیح حضرت ابن مسعود در صرف لبیب رفع صوت
 نہ بود بلکہ بر مجموع ذکر بتلیل و تصدیق بیہیت اجتماع در مسجد کہ در عہد آنحضرت صلعم مہود و مقرر نہ بود
 از مسجد حکم اخراج افراد مان دادند چنانچہ مقتضای ظاہر عبارت بر معنی شاہد عدل است غایت در
 آنکہ رفع صوت را ہم مجموع مہنی عنہ متضمن بود و اگر نفس رفع صوت را علت نہی حضرت عجلہ گردانیدہ
 شود تعطیل لغیب مہود بودن و خطاب مبتدع دادن فضول و لایسنہ خواہد گشت کما لا یخفی فاما در
 این چون رفع صوت در بسیاری از اذکار شہ عیہ معروف و ما ثور است چرا حکم آنچنان
 درینجا گرفت قاعدہ جسداً و مجموع کجارت و حسب سلیم مترض چون دلالتش بر شامت
 ذکر ہر واضح است پس چرا بقایدہ خصم در تجویش عرق زیری و جہد بیخ میکت و خود قول صحابہ
 کلام و ہم پس پشت می اندازد موبد تقریر راست مخالفت حضرت عبد اللہ ابن عمر وقت عہد نبوی

کلمۃ الحق آنچنان
 تحریف و استطاع
 بکار آورده کہ
 مضمون او را بے
 منہ و خط گردانیدہ
 یعنی صاحب کلمۃ
 الحق از بجای
 عبارت تا ما رضانیہ
 و طوابع الانوار
 باین الفاظ نقل
 آورده بود و قد
 صرح انہ قیل
 لابن مسعود

از افزدون والسلام علی رسول الله وعلیه وعلی آله وعلی حبیب الله
 عمر قتال الحمد لله والسلام علی رسول الله قال ابن عمر انما قول الحمد لله وکذا علنا رسول الله
 صلعم پس سبب مخالفت ابن عمر نیست که زیادت بر فعل آنحضرت صلعم و این روایت در
 کلمه الحق هم مسطور بود تاویل صاحب حق الیقین چون در آن مساعی نبود بخیر اعراض چشم بود
 از آن چاره دیگر ندیده بجهوری تحریف و سقاط را بعمل آورده چنانکه گذشت قوله پس اگر کسی
 مجتهد حسب اجتهاد خود در رفع اصوات تهلیل و تهلیل را هم نزد خود مخالف سنت قرار دهد
 مستلزم آنست که بر عمل مولد که امید دین استخوان آن فرموده اند و مهور بودن اجزای آن
 از سنت ثابت نموده اند گوئیم آن چند عبادات ثابت در جلسه واحده بخصوصها ما ثور باشد
 این قول هر گاه که عبد الله ابن مسعود بدلیل غیبه مهور بودن ذکر مذکور را با وجود حسین
 بودن حبس و افراد مجموع ذکر را در واقع بدعت قرار داده و عبد الله ابن عمر وقت خطبه
 کلمه والسلام علی رسول الله را روانه داشته پس در رد دیگر بدعات و محدثات که افراد
 آنها مستحق و ما ثور هستند و مجموع بدلیل عدم ما ثوریت ممنوع و ناجایز است از قول حضرت
 عبد الله ابن مسعود و حضرت ابن عمر و غیرها صحابه کرام حجت آوردن عین مفید مرام و مناسب
 مقام است قوله و تا نیارفع صوت با ذکر در مساجد مسئله است فقیهیه فیه که بعض
 فقها با استدلال احادیث مخالفت رفع صوت مکرره میدانند و دیگران جواب از آن
 استدلال داده بجهت دیگر دلایل جایز می پذیرند و انکار حضرت ابن مسعود مانند انکار
 بعض صحابه کرام بر صلوته صحیح و اطلاق بدعت بر آن لغرض مصلحت و تمیز حکام میدانند این
 قول انکار ابن مسعود را محمول بر مصلحت و تمیز حکام نمودن مردود و مخدوش است
 زیرا که تهلیل و تهلیل که در نفس الامر محمود و ما ثور است بصورت جماع آن کدامی امر بظاهر سخنان
 پیش آمده که بمقتضای مصلحت قابل انکار گردیده و اگر در آن وقت بوجه قرب اسلام و علم
 تدوین حکام در بجا آورده فعل جدید بودن اذن شارع خوف افتنان خرابی ایمان و
 ارتداد بودند پس باید که بعد تدوین احکام و تکمیل شرایط اسلام و رفع خوف ارتداد احداث
 و ایجاد و زیادت بر قول و فعل شارع علیه السلام ممنوع نباشد و احادیث و آثار که در مذمت
 فعل بدعت وارد اند مخصوص بزمان اول باشند و انکار ابن مسعود را درین باب انکار
 صلوته صحیح قیاس کردن خلاف عقل و دلیل سفاکت است زیرا که اصل صلوته صحیح

و این قول را در حدیث صحیح

از آنحضرت صلعم ما ثور است و نیز بمحمول به صحابه کرام و انکار ابن عمر محمول بر عدم علم ایشان یا ادبش
 بجماعت است که تقصیر مذکور شد و اجتماع مردمان بر آن تبلیل و تقصیر خلاف اوست و
 ماوراء ابن ابن مسعود که در انکار غسل مذکور اینجا که نشد و نموده اند ابن عمر در انکار صلوته صحنه
 نموده اند و چونکه مسیح الفراسه در تجویز ذکر بالجمله سعی بیغ و جد و جهد بسیار میکند لهذا بجوابش
 درین مقام ذکر اقوال و آثار که در انکارش وارد اند مناسب دینست طیبی در شرح مشکوٰۃ گفته
 قوله اربعوا علی انفسکم ای ارفقوا بها ایقال اربع علی نفسک ای نظرو فی المعنی مسکون
 و فروع من اربع الرجل بالمکان اذا وقف عن السیر و اقام استقامه و در تفسیر مدارک مرقوم
 است ادعوا ربکم تضرعاً و خفیةً یضرب علی الحال ای ذو التضرع و خفیةً و تضرع یفعل
 من الضراعة و یمیه الذل تذلاً و تعلقاً قال علیه السلام انکم لاتدعونهم ولا غائباً منهم و لا قریباً منهم
 مسلک اینها کنتم عن الحسن بن عوف المرسل و العلامیة سبعون ضغفانه لا یحب المعتدین و المجاوزین ما دواء
 فی کل شیء من الدعاء و حیمه و عن ابن بزیج الراغبین اصواتهم بالدعاء و منه الصیاح
 فی الدعاء مکرره و بدعت و قیل هو الاستهباب فی الدعاء استهتبه و در تفسیر کسب مستطوره است
 و اعلم ان الاختفاء مستبر فی الدعاء و یدل علیه وجوه الاول ان هذه الایة فائدتها دل علی
 امر تبارک و تعالی بالدعاء و مقرون بالاختفاء و ظاهر الامر للوجوب فان لم یحصل الوجوب
 فلا اقل من کونه مذاباً قال تعالی بعده انه لا یحب المعتدین و الاظهر ان المراد انه لا یحب المعتدین
 فی ترک هذین الامرین المذكورین و هما التضرع و الاختفاء فکان المعنی ان من ترک فی الدعاء
 و الاختفاء فان الله لا یحب و محبة الله عبادة عن الثواب فکان المعنی ان من ترک فی الدعاء
 التضرع و الاختفاء فان الله لا یشبهه و لا یحسن الیه و من کان كذلك کان من اهل العقاب
 لا محالة فظهر ان قوله تعالی لا یحب المعتدین کالتهدید و التشدید علی ترک التضرع و الاختفاء
 فی الدعاء انتهى و در تفسیر نیشاپوری هم وجوب اخفاء و دعاء مرقوم است و ابن همام متوجه تفسیر
 ذکر کرده فقال ابو حنیفه رفع الصوت بالذکر بدعتی خالف الامر فی قوله تعالی و اذکر فی نفسک
 تضرعاً و حنیفه و دون الجهر من القول انتهى و در تفسیر منطهری مذکور است ان الذکر علی ثلثة
 مراتب احداً بالجهر و رفع الصوت بها و ذلک مکرره اجمالاً اذا دعیت الیه داعیه و قضیه حکمة
 فیحیی ذکر یكون افضل من الاختفاء کالاذان و التلبیة و نحو ذلک انتهى و در توضیح مذکور است و کل
 بالانقیض له مثل شبهة لا یقضى الا بنص کالوقوف و رمی الجمار و الاضحية و کبیرات التشریق

فانه على صفة الجهر لم تعرف بقرنة الا في هذا الوقت لان الاصل فيه الاختلاف قال تعالى واذكر ربك
 في نفسك تضرعا وخفية دون الجهر وقال تعالى ادعواكم تضرعا وخفية انتهى ودر اصول سر خسته
 مذکور است و لهذا من فاتته صلوات في ايام التکبير نقصا با بعد ايام التکبير لم يكرهها لان الجهر
 بالتکبير و بر بصلوات غير مشروعة للبعد في غير ايام التکبير بل هو من عنة انتهى و در فصول
 شرح اصول شائسته مطور و انما نقول الجهر بالتکبير بدعة لانه قال الله تعالى ادعواكم تضرعا وخفية
 الا في زمان مخصوص فلا يكون له التکبير بالجهر شرعا في غير هذه الايام فقط بلغات اشمل است
 و صاحب بحر الرائق گفته قال حاصل ان الجهر بالتکبير بدعة في كل وقت الا في الموضع استثناء
 و شرح قاضي خان في فتاواه بکراهة الذكر جهر او تبس على ذلك صاحب المصنف و في الفتاوى
 العلامة و منع الصوفية من رفع الصوت و الصفق و صرح بحرته العينية في شرح التحفة و منع على
 من يفضله مدعي انه من الصوفية انتهى حضرت مجدد الف ثانی در مکاتیب خود نوشته اند که در بیان
 طرق صوفیه اختیار کردن طریقه علی نقشبندیه اول واجب است چنانچه بزرگواران ائمه سابقین
 سنت نموده اند و جناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال درویشی
 بیخ نداشتند و خورسندند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور داشتند این احوال نمی پسندند از اینجا
 که سماع و رقص را تجویز نکرده اند و احوالیکه بران مرتب شوند اعتبار نه نموده اند بلکه ذکر جهر را بدعت
 منع ازان نموده اند و ثمر آنیکه مرتب شوند التفات بان نه نموده روزی مجلس طعام در ملازمت
 حضرت خواجه باقی بایند حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت خواجه ما بود وقت اجتماع
 طعام در حضور ایشان هم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر بیخ من نموده اند
 که او را منع کنند که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان یعنی از حضرت خواجه خود شنیدم
 که حضرت خواجه نقشبند علما را راجع کرده بخاندان حضرت میسر گفته اند که ذکر جهر بدعت است
 نکنند ایشان در جواب من فرمودند که کلمه اکابر این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند
 از اسماع و رقص و تواجد چه گوید انتهى و این حاج در مدخل در منع ذکر جهر گفته ان بطلان
 ذلك الوقت بالنوم فضل من الذكر الجهر ان كان الذكر جهر اسلاما من الدسائس المخدورة
 المتوقعة فيه فان دخل شي من الدسائس فهو خسران والعياذ بالله الخسران وانچه که آثار در
 جواز ذکر بالجهر آمده اند این حاج بجا باشد گفته فان قيل قد وردت احاديث تدل على ان الله
 والقرآن جهر او جماعة فالجواب ان الاحاديث الواردة في ذلك محتملة للجهين جافعل السلف

باحد ہما خلا شک انہ المرجوع الیہ واما مارواد عبد اللہ بن الزبیر رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 من الصلوۃ یقول بصوتہ الاسع لایزالہ وجہہ لا یشرب لہ لایملک لہ لاکھد و یسوتہ علی
 یتخی قدیر لاجول ولا قوۃ الا بالہ ولا غلبۃ الا بالہ ولا النعمۃ ولا الفضل ولا الشناہ الحسن الخلیل
 لا اللہ مخلصین لہ الدین لو کرہ الکافرون ومارواہ البخاری عن ابن عباس رضی اللہ عنہما
 رفع الصوت بالذکر یصرف الناس من المکتوبۃ کان علی عبد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاجواب
 من وجہین احدہما ما ذکرہ الامام الشافعی فی الام حیث قال واختار الامام والمأموم ان یکررا
 بعد الاضرات من الصلوۃ ویخفی الذکر الا ان یمکن انما یجب ان تعلم عنہ فہر ستر یری انہ قد
 تعلم منہ تم لیس فان اللہ تعالیٰ یقول ولا تجہر بصلوۃک ولا تحافت بہا واللہ اعلم بالعار
 لا تجہر ترفع ولا تحافت حتی لا تسمع لنفسک حسب ما روی ابن الزبیر عن تہلیل التہی صلی اللہ علیہ وسلم ومارواہ
 عن ابن عباس من تجہرہ کما رویاہ انما جہر قلیلا لیتعلم الناس منہ وذلك ان عامۃ الروایات
 تشتمل مع ہذا وغیرہ بالیس یذکر فیہا بعد التسلیم تہلیل ولا تکبیر وقد ذکرنا ذکر بعد الصلوۃ بھاوت
 و یذکر الفرائد بلا ذکر وقد ذکرنا ام سلمۃ مکہ ولم یذکر جہرا حسب انہ لم یکتب الا ینذکر ذکر غیر جہر
 انتہی ودر بیان جواب ثانی گفتہ و الجواب اثانی ما ذکرہ اشیع الامام
 ابو الحسن ابن بطلال فی شرح صحیح البخاری لما ان حکم علی حدیث ابن عباس فقال یحمل
 ان یمکن ان ارادہ المجاہدین فان کان كذلك فهو الی الآن وعلیہ العمل فہو ان المجاہدین اذا
 صلوۃ الخس سجۃ لم ان یکمر واجہر یفوضون الصوت لیسر ہوا العدو قال فان لم یحمل علی ہذا
 فیکون منسوخا بالاجماع قال لانی لا یعلم احد من العلماء یقول بہ والاجماع لا یجوز علیہ انتہی پس
 ہر گاہ کہ کیفیت ذکر بالجہر بخین باشد مجلس عمل مولد کہ محدث و شتمل بر قیود غیر شرع و عہدست بچہ طور
 مشروع خواہد شد قولہ آری امر کیہ یحکمونہ مزاحم و میفر واجب و سنت نباشد و در عبادا
 عامہ و مندوبات مطلقہ شارع مندوب باشد گوئیم کہ دائیہ خاصہ از حضرت ماثور نباشد اما نہ
 وین تحسان آن فرمودہ باشند ہیچ امر را باعتبار اصل عام سنت و باعتبار خصوص سنت
 حسنہ فرمودہ اند از آن قول سنت و بدعت حسنہ راشی واحد تصور کردن و عبادات محدثہ را باحو
 عدم ماثوریت از استحضات نمودن علاوہ مخالفت اصول دین متین الزام ضلالت و جہالت
 بر صحاب کرام و مجتہدین عظام نہادن است زیرا کہ حضرات ایشان بر صد ہا ہور کہ از قسم عبادات
 و حسنات و مندوب رج عبادات عامہ و مندوبات مطلقہ اند و مزاحم و میفر کہ اسے واجب سنت

نیستند حکم بدعت و کراهت داده اند کما مر ذکره مفصلاً و از همین قبیل است وقت عطسه انگار زیاد
 کلمه والسلام علی رسول الله بر احمد و انکار از اجتماع مردمان در مسجد بنا بر تهلیل و تصدیه قوله
 اولاً که علماء محققین نوشته اند که اصل در هر مسئله صحت است پس کسیکه در خصوص عملی که فسادش
 منصوص نیست قائل صحت کرد و همان است متسک باصل که در اثبات آن حاجت دلیل گیرند
 البته کسیکه دعوی خلاف آن دارد محتاج دلیل اقوی است برای ابطال خصوص آن عمل
 اقول علی سبیل الاطلاق صحت را اصل گفتن غلط است زیرا که بعضی حرمت را اصل میکنند
 و بعضی اباحت را و بعضی معتقد تقسیم اند و علاوه بر این سند اباحت اشیا را در هر مقام علی العموم
 جاری کردن صحیح و ناصواب است زیرا که علماء محققین و متعلقین بافعال قبل بدعت قرار داده اند
 چنانچه در تلویح مسطور است مسئله انماهی لیان حکم الافعال قبل البعثة فان کان اضطرار یا کما
 ونحوه نهی پس بمنوع الامن جوز تکلیف المحال و انکان ختیار یا کما کل الفوا که حکم الاجابة
 عند بعض المعسرة و بعض الفقهاء من الحنفية و الشافعية و الحسنة عند المعسرة البغدادية و بعض
 الشيعة و المتوقف عند الاشعرى و یصیر فی اثنی پس بعد زمان بدعت و شرعیت متسک بان
 نمودن و بر استحسان امور محدثه غیر ماثوره باوجبت گرفتن و چه ندارد و اگر بیه شریعت هم
 حکمش تسلیم کرده آید مراد از ان اباحت ماکولات دینی و خواهد بود نه جواز طاعات و عبادات
 مختصره زیرا که برای اثبات و تجویز طاعات و عبادات وجود سند از کتاب سنت ضرور
 و لابد است و بصورت نه موجود بودن سند داخل بدعات و محدثات اند و فعل محدث را
 بدلیل اباحت اصلیه جایز و روا داشتن آثار و احادیث را که در مذمت فعل بدعت وارد اند
 نفوذ بانه محض بکار و فضول گمان کردن است قوله و ثانی نیست که علم بجرمت و بطلان مجلس
 مولد شریف و ضلالت مجوزین خصوص این عمل تا حال حاصل نیست زیرا که عدم ثبوت
 خصوص این عمل و ضلالت مجوزین آن از مخصوص کتاب و سنت مثل دیگر ممنوعات مخصوصه
 محتاج بیان نیست انخ اقول دلائل قاطعه و براین ساطعه عدم جواز مجلس عمل مولد سیاقاً
 ذکر کرده ایم در ین مقام اعاده آن موجب تطویل است و هر گاه که باتفاق طرفین عمل مولد مثل دیگر
 محدثات بدعت است و در مذمت و اجتناب از فعل محدث و بدعت کتاب و سنت ملحق
 پس در آوردن دلیل دیگر عدم جواز چه احتیاج و حسب قاعده مسئله ایل منظره در جوازش آوردن
 دلیله از دلائل شرعی مجوزین است نه برانفین قوله امام عدم ثبوت تحریم و مخالفت از قیاس

فعل بدعت بحکم حدیث تریف کل محدث بدعت وکل بدعت ضلالت است پس در سنن
 بدعت از طرف خود خلاف منشاء و حکم حضرت شارح علیه السلام تحقیق نمودن فعل محدث را از تحت
 شمردن صریح راه مخالفت آثار صریحه و احادیث صحیحیه بودن است کما مر سابقاً قوله اولادین قول مذکر
 مباح است پس اموریکه قرب اندیشی ذکر شامل داراضات و معجزات آنجناب و دعوت حباب
 و اعطای صدقات و شکر نعمت و فرحت بذکر آنحضرت صلعم کی منبرج درین قول تواند شد که همه
 این امور ثابت از سنت اندلخ اقول اولاد دعوت احباب و اعطای صدقات و بجا آوری
 شکر و نعمت و غیب بار از عمل مولد بیحکام و در کار نیست ثانیاً امور مذکوره را اگر از افراد و جزا
 عمل مولد شمارند تا هم حسب قاعده مقرر که از حسن افراد در مجموع حسن پدیدگردد مشروعت عمل
 مذکور لازم نمی آید قوله ثانیاً همان فقهای این هم نوشته اند که استعمال مکروه بچند سنه می آید مکروه تحریمی
 و مکروه تنزیهی و خلاف اولی و نیز تصریح می نمایند که بے ثبوت دلیل خاص مانعت حکم مکروه و تحریمی
 صرف بوجه عدم ماثوریت از سنت بلکه از ترک هم لازم نیگردد الی قول پس در امر مباح هم صرف
 بدلیل مکروه بودن بوجه عدم ماثوریت نهی خاص حکم کراهت تحریمی هم لازم نخواهد بود دلخ اقول
 ازین تقریر صاحب رساله در دلیل دوازدهم صاحب کلمه الحق غلط و نقصان نمی آید زیرا که مکروه
 بهر سنه که مراد گرفته شود عمل مذکور از سنه کراهت بیرون نشد و هو المطلوب در دلیل مذکور که بر سبیل
 تنزل و اباح فرض کرده بسبب اعتقاد ابدعت موجب سنت بودن آن موجب عقد مقرر فقها کل مباح
 یؤدی الی اعتقاد الوجوب الله فهو مکروه نوشته است بر جای خود قایم است و در حقیقت در آنجا مکروه همان
 معنی مراد است که فقها در حقیقه همچنین امور مراد گرفته باشند چنانچه در فتاوی عالمگیری مرقوم است و البعض عقیب
 اصوله مکروه لان الجبال لقیقه و نهانسته او وجبه وکل مباح یؤدی الیه محکوم و کذا فی الزاهدی در محیط
 مذکور است قرآه الکافرون مع الجمع مکروه لانهما بدعت لم یقبل عن الصحابة و التابعین استه و علاوین
 اگر در اینجا مکروه خاص مکروه تحریمی مراد گیرم و عدم نقل را دلیل نهی آرم همچنانکه فقها مثل صاحب محیط و دیگران
 و غیرهم در بیان کراهت امور محدثه از عدم نقل حجت گرفته اند بجا و عین صواب است قوله تسبیح
 مطالعه شروح احادیث از اندام اهل سنت کرده است نیکو می دانم که مراد در احادیث تریفیه دم هر امری است
 که مخالف و مزاحم و غیر کلامی سنت محدوده مخصوصه باشد دلخ اقول اولاد احادیث تریفیه چنانکه منت
 امر مخالف و مزاحم فعل سنون اردست مذمت فعل بدعت زاید از این مذکور است کما ذکر است
 سابقاً ثانیاً خود فعل بدعت رافع و مخالف سنت میباشد کما جافی الحدیث ما حدیث قوم بدعت

الارفع مثلها من السنة وابن الملک در شرح مصباح نوشته و لکن المراد باینده فی لایجاد
 المخالفة للسنة ای کل حصلة اسمی بها جدیداً لم یقبلها البقی صلعم فبھی مخالفة للسنة والمخالفة للسنة ضلالت
 استیسیس چیزیکه محدث و نوید است اگرچه بظاہر من درج عموماً و منادات شرعی باشد
 عامتر ازینکه مزاحم و مخالف خاص کلامی سنت باشد یا نه بحکم احادیث مذکوره داخل ضلالت
 و موجب ظلمت است شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه شکوة در مذمت بدعت خوب گفته چون
 احداث بدعت رافع سنت باشد پس قیاس سنت قانع بدعت خواهد شد پس چنگ
 در زدن بدعت اگرچه اندک باشد بهتر است از نوید کردن بدعت اگرچه چند است زیرا که
 باتباع سنت پیدا میشود نور و گرفتار بے بدعت در بے آید ظلمت انتهی قوله و از همین قبیل
 عمل مولد که قطع نظر از ثبوت سرائی آن از سنت نیست کدائی که عبارت از جمع چند
 عبادات متفرقه در جلیه واحد است بچگونه مزاحم و مخالف کلامی سنت نیست انخ اقول
 تشریح تمام تفصیل مالا کلام در ماسبق دلائل و براین مذمت و قیاس عمل مولد با حسن الخو
 مرقوم گشته اند در اینجا باز اعادة تقسیر مذکور کردن بے سود است قوله جواب این مخالفت
 بطریق نقص و حل مرقوم گردید اقول آنچه که درین باب صاحب رساله در ماسبق عامه فرما
 و بیوده سرائی بکار آورده بود بنیایت الهی با حسن الوجوه از آثار و احادیث سرکوبی او نمود
 شد قوله اما این قدر در اینجا دانسته است که اود عار عدم وقوع علی الاطلاق در صدر
 اول و قرون سابق بے احاطه علمی بحجرات جمیع فعال اکابر صدر اول و قرون سابق
 محل کلام است انخ اقول در عدم ماثوریت عمل مولد از قرون ثلاثه تأمل و کلام نمودن
 بچند وجوه دلیل جهالت و سفاکت است اولاً آنکه خود صاحب رساله عدم ماثوریت بنیت کدائی
 خاصه عمل مولد در همین کتاب تسلیم نموده است ثانیاً حافظ ابن حجر و سخاوی و غیره با اقرار
 و اود عار عدم وقوع آن در قرون ثلاثه کرده اند چنانچه حافظ گفته جعل المولد لم یقبل عن احد من السلف
 اصالح من القرون الثلثة و تاج الدین فاکهانی که جلال الدین سیوطی جایجا از ایشان ستانده و مسکن نوشته
 لا أعلم لهذا المولد صلواتی کتاب لاسنة ولا یقبل عنه عن علماء الامامة الذین هم القادة فی الدین المستسکون
 باتفاقین بل بدعتی هتده لبطالون انتهی ثالثاً حالات و افعال ائمه اطهار صلعم را که صحابه کرام و محدثین و شیعه بود
 آنرا از اتباع خود نقل فرمودند و از اتباع ایشان دیگران باستقرا و تمام و جستجوی مالا کلام
 اخذ و حفظ نموده جمع کرده اند همان ماثوریت حکام شرعی هستند و امور زاید آن حکم ضلالت و بدعت

و اما بقول صاحب رساله امکان وقوع عمل مولود در صدر اول تسلیم کرده شود قیاسی تعلیم
 پیدا شود و باب فتنه و فساد و شرک و الحاد مفتوح گردد و هر شخص برین قیاس مرتب افعال
 شرک و بدعات میتواند شد و اگر بفرض محال حالات آنروز کائنات در تحریر نیامد و باوجود
 محنت و عرق ریزه حضرت محدثین سر اغش بهم نرسید جلد آنها کامل نمیکند پسند قوله
 دین و محققین شرع بمین بدلیل مضامین آیات کلام رب العالمین احادیث سیل سلیمان
 فضیلت و شرف از منظر لایزال از منظر سابقه اند بجهت آنچه در آن زمان از نعم الهیه ظاهر گردید ثابت
 فرموده اند و نزول نعمت را در یک زمان سبب تخصیص و تشریف نظر آن شریف را داده اند
 و این امر منافاتی به سیال و غیر قار بودن زمان ندارد و قول قیاس فضیلت از منظر
 لاحق بر از منظر سابقه عام و شامل جمیع افراد نیست بلکه حسب تحقیق شخص بان مقام است
 که در خیر هم میجویش علیه سبب رنج و راحت یا الم و نعمت متحد و شود مثل عید فطر و
 عید الضحی که سبب سرور یعنی صیام رمضان حج خانه کعبه در هر سال می آید از نیابت که
 شرح شریف حکم اعیاد و موامع بر اعراضه محض معنی نگردیده است بلکه بر رنج و الم و شادی
 و سرور را خاص بزمانش مخصوص نموده است و بعد گزشتن بایه شرف و الم انهم منصرف
 و ماضی میشود و در این همه جزئیات همین کلیه است چنانکه محققین از این تحقیق رسانیده اند و
 آنچه که صاحب رساله درین باب از آیه کریمه شهر رمضان الذی انزل فی القرآن پیروی
 استدلال آورده که فضیلت و شرف ماه رمضان از نزول است و آن است حال آنکه نزول
 قرآن در یک زمان واقع شده بود سال به سال متحد نیست منقطع محض است زیرا که
 بر فضایل ماه رمضان بے شمار احادیث و آثار ناطق اند علت فضیلت ماه رمضان منحصر
 در نزول قرآن نیست بلکه حکم صیام ماه مذکور عمده ارکان است درین باب آری اگر
 فرضیت صیام رمضان یا انتخاب قیام در ایام مینه بر نزول قرآن در
 رمضان میبود استدلال مقرر عرض از بحث بیکانه نمی نمود و قوت میداد مدعای ما را و نیست
 صیام رمضان مبارک در اتم سابقه چنانکه مفسرین در تفسیر آیه کریمه یت علیکم الصیام مکاتبت
 علی الذین من قبلکم تعریض فرموده اند در تفسیر الی یهود و قوم است ان صوم رمضان

زمان سیال و غیر قار

کان کتوبا علی الیهود و النصارى اما الیهود فقد ترکوه فصاروا یومامن السنه زعموا انه یوم
 عرق فرعون و کذبوا فی ذلک خانه کان یوم عاشوراء اما النصارى فابهم صادوا حاشدیدا بختهم

که قبل از نزول مستر آن هم فاضل تبرک بودن ماه رمضان از آن ظاهر میشود و خصوصاً بعد و منج
اینکه میگوید و روز آن مجید نزول دیگر کتب سماویہ صحف هم در ماه رمضان واقع شد و کما جانی الحید

عن ابن عباس صلعم انزلت صحف ابراهیم اول لیلۃ من ال رمضان و انزل التوراة لست مضن منه
والانجیل لثلاث عشرة منہ پس در صورت کجا گنجایش استدلال مذکور است زیرا که برین تقدیر

آیت مجرب است از فضیلت شهر رمضان که از قبل او را حاصل بود و همان فضیلت زاید از
شهر مخصوص نزول مستر آن بر رمضان از سایر و هو گشته است و تقدیم بار و مجبور بر مرفوع

که مفید وجود مختص و مرجع است در آیت مشعر این معنی است و معذک معنی آیه که میگوید مختار
بعض مفسرین است استدلال مذکور را بر اعل بعید سے افکنده امام رازی در تفسیر کبیر بذیل آیت

که میگوید مذکور نوشته القول الثانی فی تفسیر قوله انزل فیہ لیسر ان معناه فی فضلہ استر آن

و در اختیار حسن بن فضل قال و مثله ان یقال انزل فی الصدیق کذا آیه یرید ان فی فضلہ
انتهی و بعض گفته اند که انزل فیہ القرآن بمعنی انزل فی ایجاب لیسر ان چنانکه در تفسیر مطبوعه

قال ابن الانباری انزل فی ایجاب صوم عن الخلق مستر آن کما تقول انزل فی الزکوة
کذا و کذا یرید فی ایجابها و انزل فی الخمر کذا یرید فی تحریمها غرض که درین هر دو صورت هم محتاج

آیت بر کسی صداقت نمی نشیند و بر سبیل تنزل ازین جمله بیان اعراض کرده اگر حاجت
مترض رسالت هم داریم هیچ ضرر سے بما نخواهد رسانید تا وقتیکه ظاهر نکنند که فلان عباد

و عمل از سر عن و نقل بمنبر بر شرف و فضل متنازع فیہ است تا سند عمل مولد باشد
والا از نفس غیثت قیاسے کاری نمیشاید و بلا تجدد مایه بخت و شادی در هر سال و بلاد

انحضرت صلعم کمال سرور و فرحت نمودن مثل خیال روافض است که در هر سال غم و ماتم
بروز شهادت حضرت امام حسین علیه السلام میکنند شاه عبدالعزیز صاحب دہلوی در

این عقیده روافض شهر طحجد و مایه سرور و شادی نموده اند و احاده معدوم را در تحفه بدیل
زمان سیال غیر قارم موع نوشته اند چنانچه گفته که این روز فاصله هزار و دو صد سال

دارد و این روز را بان روز چه اتحاد و کدام مناسبت و روز عید انقضای عید انحرار برین قیاس
نباید کرد که در آن جا مایه سرور و شادی سال به سال متجدد است یعنی اداسے روز و رمضان

و ادائیج خانه کعبه استہ قولہ قال رسول اللہ صلعم نے جواب من سال صوم موم الامین
فیہ ولدت الحدیث ملا علی قاری در مرقات نوشته فیہ ان الزمان یتشرف بما یقع فیہ و کذا

المكان الخ قول صاحب رساله که پیدایش آنجناب صلعم بروز دوشنبه علت صوم مذکور قرار داد و بچند وجه محل کلام است اولاً آنکه در حدیث مذکور بعد فیہ ولدت و فیہ انزل علی تم موجود است که شیخ الفراسده ذکرش نکرده پس خاص ولادت را علت صوم گفتن نزول قرآن است و کسین ترجیح بلامرجح است ثانیاً ذکر فیہ ولادت و فیہ انزل علی بطور بیان واقع و اظهار امور عظام متعلقه آنروز است نه علت اختیار صوم و حدیث دیگر که در فضیلت روز جمعه وارد است بر مدعی ما حسن شاهد است قال النبی صلعم خیر یوم طلعت فیہ الشمس لوم الحفیه خلق آدم فیہ اذ خل الجنة و فیہ اخرج منها و لا تقوم الساعة الا فی یوم الجمعة قاضی عیاض تحت حدیث مذکور گفته اظهار این الفضائل

لیست لکن فضیله الان اخرج آدم قیام الساعة لا تعد فضیله و انما هو بیان لما وقع فیہ من الامور العظام و ما یستحق

لیتأهب البعد فیہ بالأعمال الصالحة لئیل رحمة الله و دفع نقمة الله و بسبب اصلی اختیار صوم یوم دوشنبه این است که در آن روز اعمال عباد و بروس حکم الحاکمین پیش عرض میشود آنحضرت صلعم بدین خیال که بروز رفع و عرض اعمال صائم بودن خوشتر است در یوم

الاثنين اختیار صوم منمود چنانکه در ترمذی از حضرت ابی هریره مروی است قال قال

رسول الله صلعم عرض الاعمال یوم الاثنين و الخميس فاجب ان یعرض علی و انما صام

و اخرج احمد فی مسنده و ابن ماجة عن ابی هريرة ان النبی صلعم کان یصوم یوم الاثنين

و الخميس فقیل یا رسول الله انک تصوم یوم الاثنين و الخميس لیس فیما لکل مسلم الا اذا جری

و شیرازی در القاب مثل روایت ترمذی از ابی هریره آورده پس قیاس عمل موار که محدث

و بدعت است بر فضیلت یوم الاثنين نمودن قیاس مع الفارق است و بدون اظهار

این منتهی که فلان عبادت و عمل سببه بر شرف و فضل متنازع فیہ است نفس فضیلت

قیاسه دهور و شهور در اثبات عمل مولد فائده نخواهد بخشید کما بیناه سابقاً قوله و قول

صاحب تحفه اولاً خارج از مبحث است که یک چیز را بعینه و نه متن چیزی دیگر است و محققاً

بقا شرف و برکت در نظایر زمان نزول نعمت چیزی دیگر است الخ قول عبارت تحفه

را خارج از مبحث گفتن انکار بد است کردن است زیرا که روافض غم و ماتم حضرت امام حسین

علیه السلام که در هر سال بروز شهادت آنجناب میکنند این روز را بعینه روز شهادت

نمیدانند بلکه باین خیال و اعتقاد که این روز نظیر آن روز است که شهادت مذکور در آن

روز واقع شده بود غم و الم بعمل می آرند و همین است اعتقاد و حال اهل بدعت که در هر سال

بروز ولادت آنحضرت صلعم مجلس سحر در وقت نیمه‌نیماید و این روز را قطیر آن روز میدانند پس
 صاحب تحفه که بدون تجد و ایام غم و الم بعد التقصای سالهای دراز در قطیر همان روز اول اظهار
 غم و الم کردن چپا و خلاف شرع دست بر فعل روا فیض رد کرده است در عمل مولد هم همان
 وجه مانع است و عدم مشروعیت موجود است پس تفریق از کجاست قوله ثانیاً بر تقدیر تسلیم
 اینکه قول تحفه موافق مدعای صاحب رساله باشد معارض است آنچه در تفسیر جابجا
 شرف گردیدن زمان لاحق نسبت نزول نعمت در زمان سابق بیان نموده اند از آن
 جمله در وجه خصوصیات وقت ضحی نوشته اند انخ اقول عبارت تحفه را معارض تفسیر
 دانستن بمنزله بر عدم فهم مرام و بخیر دلیست زیرا که صاحب تفسیر حکم باری تعالی بحضرت
 موسی علیه السلام و ایمان آوردن ساحران مشرکون را در وقت ضحی علت مشروعیت
 و استحباب صلوٰۃ ضحی نوشته اند چنانکه ابله دعوت ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
 در یوم الاثنین و ماه ربیع الاول علت عمل مولد در آن ماه و روز میدانند بلکه اموریکه وقوع آنها
 در وقت مذکور گشته است موافق عادات اهل تاریخ حضرت شاه صاحب آنها را مسطور
 فرموده اند از آن جهت بر مدعای محترض بوجهی قایم نمیشود زیرا که از وقوع فتن مشرک
 و نزول قهر و عذاب چنانکه حکم نخست و بدی در ایام اسبوع و شهور ساری نمیشود و بچنان
 از وقایع حسنه و مرام جمیده کلامی وقت رسید و خیر نتوان گفت همین وقت ضحی که
 جامع چندین فضائل است و خود خدا را پاک و او را وقت نزول عذاب قرار داده بر خطر
 گردانیده است چنانکه گفته ام و او امن اهل ایتسری ان یاسیم با سنا ضحی و هم یلیون
 افاموا مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون و اگر آنرا علت صلوٰۃ ضحی قرار داد
 شود لازم آید که از خلق آدم تا ایندم که در وقت ضحی پیدایش هزارها شقیاء و مشرکین گشته جمله
 علت استحباب صلوٰۃ مذکور باشند و ماورای این در غیبه وقت ضحی که وجود صداحات
 و خیرات و برکات در عالم گشته آن امور چه را علت تقرر کلامی صلوٰۃ مثل ضحی نشدند حق
 این است که یخنین رنگ آمیزها از قبیل نکات بعد الوقوع و خطابیات نه اظهار اصل
 و قانون کلی است برای اختیار محذورات و بدعات پس قیاس یک بر دیگر و استدلال
 بدان همه خطا و وسواس است و همین است جواب از فضیله لیلۃ لقدم قوله ثالثاً استحسان
 و التزم مجلس شریف داعی اس کبر و خویش از بعد صاحب تحفه و والد و مرشد صاحب تحفه و

جواب از معارض عبارت تحفه و غیره

خود صاحب تحفه و برادران و تلامذه رشیدین ایشان نه چنان است که بر کسی مخفی تواند شد این سخن
 اقول هرگز انتقاد مجلس مولد و اعراض بیست مرد و از صاحب تحفه و کبر ایشان ثابت نیست
 بلکه صریح اقرا و پستان است بر اکابر وین اجتناب والد ماجد صاحب تحفه از شرک و بدعتا
 و ترویج مسایل منت را قیافات ایشان مثل حجت الله البالغه و غیبه بر همگان از هر من شمس است
 و اگر والد ماجد صاحب تحفه ملزم و مروج بدعات مثل عمل مولد و عرس و غیره می بودند مولوی
 فضل رسول والد صاحب رساله در بوارق بر جناب شاه صاحب مولانا می شهباز می
 تقاضای طعن و تشنیع بسیار نمی نمود و ذات ایشان را از نواصب و خوارج نمی شمرد چنانکه
 گفته است واضح باد که کشته ظاهر به بعد از نصب و خروج هم داشتند شاه ولی الله دهلوی که
 بر کتب این قوم مشرف گردیده در تصانیف شان کلمات ظاهریه دخل یافته است مخصوصاً قوله
 هرگاه که بجا آوردن آنحضرت صلعم صوم عاشورا بموقت یهود بوجهی احیای سنت موسی علیه السلام
 اعتراف نموده و سوسه طعن صاحب رساله از ائمه اسلام باطل گردید این سخن اقول آنحضرت
 صلعم که به یوم عاشور خست یا صوم فرمود بنایش بر موافقت یهود نه بود بلکه نظر اتباع و احیای
 سنت حضرت موسی علیه السلام بود چنانچه در صحیحین مروی است فصار موسی شکر الله فحزن
 لصلوم فقال رسول الله صلعم نحن اهل بموسه منکم شیخ عبدالحق در لغات ترجمه شکوگه گفته
 یعنی نحن لصلوم موافقت بموسه لا موافقت لکم و علاوه ازین قبل از استفسار یهود هم داشتن
 روزه مذکور از آنحضرت صلعم ثابت است چنانچه از حضرت عایشه مروی است که کان یصوم
 قبل ذلک و برین تقدیر استفسار مذکور از یهود بطریق لاعلمی نخواهد بود و نه نقیض علیه
 عمل مولد تواند شد از بجا ظاهر شد که روزه عاشورا از جناب رسول خدا صلعم باظهار شرح
 و سرور غرق منتهی نبود بلکه برای احیای سنت حضرت موسی علیه السلام بود مطابق ایشان
 الهی اولک الذین هداهم الله فیهما هم قهده چنانچه لفظ نحن اهل بموسه منکم صاف صاف بر
 دلالت وارد آرس اگر این فعل ابتداء از آنحضرت صلعم یا بر اظهار فرحت و نجات موسی علیه السلام
 و غرق فرعون بلا وجود سند و نظیر مثل عمل مولد بوقوع می آمد یا کلامی که مشعر به نیست
 کامیابی حضرت موسی علیه السلام بابت صوم عاشورا میفرمود البته از حدیث مذکور فی الجمله
 در اثبات مولد میتواند شد و هم برین قیاس اگر گاهی بغرض اظهار سرور و ولادت خود
 آنحضرت صلعم یا محاب و اهل بیت ایشان کمر تبسم روزه میداشتند یا در آن روز تعقاد مجلس

حال شاه ولی الله صاحب دلو

صوم عاشورا

شادی میکردند در این روز هم از استحباب این فعل داخل بدعات نمی شد بلکه تسلیم صوم مذکور
 احیای سنت میبود و هرگاه که این عمل از آنحضرت با وجود مقتضی و عدم مانع بوقوع نیامد
 معلوم شد که محدث و بدعت است الغرض اشکالی که بر مولد وارد است بر صوم عاشورا لازم
 نمی آید پس ازین گفت بر بوضوح پیوست که آنچه حافظ ابن حجر در بیابان تفریر کرده اند لغیر
 ایشانست لیاقت احتجاج ندارد لکن جواده قول مشهور است علامه شوکانی رحمه الله علیه
 در فتاوی منع عمل مولد بر حجت حافظ رد و قبح بسیار نموده اند من شأن تفصیل فایز
 الیه قوله اما آنچه گفته که در مولد اتباع صاحب ملت محمدی مفقود است این قول حسب تحقیق
 مستندین او مردود است تا آنکه در قول علامه ابن حاج هم از مضمون حدیث شریف است
 و عظمت ایام ولادت و استحباب اعاده شکران نعمت به تصریح موجود است از قول
 علامه ابن حاج که بقاء شرف و فضیلت شهر ولادت آنحضرت صلعم دانسته حکم کثرت
 خیرات و زیادت حسنات در آن شهر داده در اثبات عمل مولد حجت و دلیل نمی باشد
 زیرا که محققان ابن حاج در بقاء شرف زمان سابق بدون تجدید سبب و علت نیست
 درین باب افزودنی و وجوب آن ایشانت و اگر بر سبیل تنزل مقوله ایشانرا تسلیم کرده
 شود تا هم از خیال شرف شهر مذکور کثرت خیرات و حسنات در آن نمودن داخل دیگر
 بدعات و محدثات که مشتمل بر بیانات محدثه و تخصیصات و تقیدات غیر مشروعه هستند
 نمیشود که بهین وجه علامه مذکور عمل مولد را سبب احترام و تکریم و شرف ماه مذکور نشمرد
 در غیر مشروع و بدعت بودنش در مدخل دلائل شرعی و براین مرضیه آورده است

كما قال الأثر من أهم ما خالفوا السنة المطهرة و فعلوا المولد ولم يقتصروا على فعله بل زادوا

عليه ما تقدم ذكره من الأباطيل المتعددة فالسعيد السعيد شديده على امتثال الكتاب

والسنة والطريق الموصلة الى ذلك هي اتباع السلف المأثمين رضوان الله تعالى عليهم

الجميعين لانهم اعلم بالسنة منا هم اعرف بالمقال واتفقوا بحال وكذا لك الاقتداء بمن سبهم بجان

اسي يوم الدين ليحذر من عوائد اهل الوقت ومن لفعل العوائد الردية وهذه المناسك مركبة

على فعل المولد اذا عمل بالسماح فان خلاصه وعمل طعنا فقط ونوى به المولد ودعا اليه لا

وسلم من كل ما تقدم ذكره فهو بدعت بنفسه فليقلنا ان ذلك زيادة في الدين وليس من عمل

السلف المأثمين واتباع السلف اولى بل اوجب من ان يرد مخالفة لما كانوا عليه لانهم لما

اثباتاً عاينه رسول الله صلى الله عليه وسلم و تعظيماً له و سنة الرسول صلى الله عليه وسلم و لهم تقدم سبق في المبادرة الى ذلك و لم
 يتقبل عن احد منهم انه نوى المولد و نحن لهم تسع فيسعدنا ما وسعهم و نيز ابن الحاج در مدخل نوشته
 و لو قال قائل انما عمل المولد للفرح و اسرور بولادته صلى الله عليه وسلم ثم اعمل يوم اخر لما تم و الحسن
 و البكا عليه فالحجاب انه قد تقدم ان من عمل طعاماً يمينه المولد و ليس الاجماع الاخوان فان
 ذلك بدعة و هو فعل واحد ظاهره البر و التقرب ليس الا كيف لهذا الذي جمع بدعا جملة في
 مرة واحدة فكيف اذا كرر ذلك مرتين مرة للفرح و مرة للحن فتزيد البدع و كثير اليوم
 عليه من جهة الشرع و العدا علم و نيز ابن الحاج رحمه الله نوشته تم نزوح الان الى ما كنا بسيله
 من ذكر تيسر من سائل المولد و فمن ذلك ان بعضهم يتورع عن فعل المولد بالمعاني المتقدم ذكرها و
 يعرض عن ذلك القرار و الفقراء الذين يذكرون مجتمعين برفع الاصوات و الهنوك كما علم من عاينهم
 في هذا الزمان و كذلك الفقراء و قد تقدم الدليل على منع ذلك في غيب المولد فكيف به في
 المولد و قد تقدم انه اذا اطعم الاخوان ليس الا يمينه المولد ان ذلك بدعة فكيف به هنا من باب
 اخرى المنع منه و قد يحصل في هذا من المفاسد بعض ما تقدم ذكره او اكثر او مشد و بعضهم يتورع
 عن هذا و يعمل المولد لتبارة البخاري و غيره عوضاً عن ذلك و هذا كانت قراة الحديث
 في نفسها من كبر القرب و العبادات و فيها البركة العظيمة و تحبب الكثير لكن اذا فعل ذلك
 بشرط اللاتيق به على الوجه الشرعي كما ينبغي لا يمينه المولد الا ترس ان اصوله من عظم القرب الى الله
 تعالى و مع ذلك فلو فعلها انسان في غير الوقت المشروع لها كان مذموماً مخالفاً فاذا
 كانت اصوله بهذا المشابة فما بالك بغيرها انته قوله و تصحيح استناد بكتاب مجهول مصري
 و موجب ترجيح ايشان بر ايد شهورين شرح محمدى بوجهيك مثبت تجوز حكم ضلالت بر تعين تحفة
 باشد حيث اقول كتاب قول محمد مجهول نيت در بعض كتب خانه هند حسب شهادت حيا
 مطرقة الاسلام موجود و علاوه از اين مصنفش احمد بن محمد سكندري مصرى مالكي از علمي و متدين و
 مستدين مشهورين است ترجمه اش در كتاب قبص حاوى كه از مولفات شيخ ابن الدين عمر
 ابن احمد الشجاع الجلبى تلميذ سخاوى متوفى سنة ٩٣٥ هـ است موجود و علاوه از اين در كتاب مذکور در
 منع مولد اقوال چند علماء محققين مثل علامه ابن حاج و علامه عز الدين حسن ابو الحسن على بن
 الفضل المقدسى المالكي و شيخ الحنا بل شرف الدين احمد و تاج الدين فاكها في وغيرهم هم
 منقول اند و در حاليكه اشخاص مذکورين از مشاهير اند و اقوال ايشان در منع عمل مولد مستطوره

كتاب
 قبص

کتاب مذکور را که صاحب رساله مجهول مینویسد اگر نفس الامر موجود نبی بود هرگز باغبین ذکرش
 بلا فائده در مصنفات خود نمیکرد البتة والد صاحب رساله از کتب مجهوله و غیب موجوده مثل مقدمه
 احمدیه و لمعه مکیه و غیرهما که استناد گرفته است در عالم وجودشان نیست و جهالت عمر بن محمد ملا
 مولد بوجاهات مذکوره بر جاسه خود قایم است و صاحب سیرت شامی که از قائلین استخوان
 عمل مولد اند اغراق و مبالغه شان در حمش قابل حجت نیست قوله ابن حاج مذکور در خلا
 همان قول منقول و مسطور بعد از آن که ترک نمودن آنحضرت صلعم عمل را بر حمت خود بخوف و خجست
 و سزاوار بودن شهر مولد زیادت عبادت با وجود عدم زیادت حضرت بیان فرموده
 انخ اقول جواب این قول آنچه که باسابق گذشت کافی و وافی است اعاده اش بموجب
 تطویل است کما مر قوله و نیز حافظ سیوطی که مستند طائفة است جرح و تنقیح تقریر این حاج فرموده
 چنانکه از سیرت شامی ظاهر است الی قوله و نیز تحقیقین بر کتاب ابن الحاج کلامها نموده اند
 انخ قول علامه ابن الحاج فاضل جلیل القدر است اگر کسی از راه تعصب پیش نماید در کمال
 و فضل شان خلل و فرقی نمی آید علماء زمان بعدش مبالغه نموده اند چنانچه مستند صاحب
 رساله علامه زرقانی در شرح موہب گفته و طنب ابن الحاج ابو عبد الله محمد بن محمد العبد
 احمد علماء العالمین المشهورین بالزهد و الصلاح من اصحاب ابی حمزة کان فصا عارفا بجدید
 مالک و صاحب جماعه من ارباب القلوب مات بالقاهرة سنة سبع و ثمانین و سبع مائة فی کتاب
 المدخل الی تسمیة الاعمال تحجیم النیات و القبة علی کثیر من البدع المحدثه و الفوائد النجاة الیها
 و ابن فرعون در روح مدخل گفته و هو کتاب فضل جمع فیہ علماء عزوا الالہام بالوقوف علیہم
 و یجب علی من لیس له فی العلم قدم را سخ ان تیمم بالوقوف علیہ است و حافظ ابن حجر بعدش گفته
 و هو کثیر الفوائد کشف فیہ عن منایب و بدع یفعلها الناس و یتساهلون فیہ فاکثر ما یمازج
 بعضها بما یحتمل و صاحب کشف الظنون در حاشی نوشته مدخل الشرح الشریف علی المدخل
 الامام ابن الحاج ابی عبد الله محمد بن محمد العبد ری الفاسی المالکی المتوفی سنة قال ابن حجر
 هو کثیر الفوائد کشف فیہ عن منایب و بدع یفعلها الناس و یتساهلون فیہا کثیرا مما ینکر و بعضها
 مما یحتمل ذکر فیہ ان شیخه ابا محمد عبد الله بن الی حمزة اشار الی تعلیم الناس مقاصدہم فی اعمالهم
 فکلیه و سماه المدخل الی تسمیة الاعمال تحجیم النیات علی بعض البدع و العوائق الی اتمت فی
 بیان شناختها انتهى و آنچه که صاحب بستان المحدثین از این فرزوق عدم اعتبار ابن ابی حمزة

علی ابن الحاج صافی

و تمیذ آن ابن حاج در باب نقل مذاهب معتزله منتهی مفروضه فی مقصود خصم نیست زیرا که اولاً قول
 واحد ابن مرزوق بلا دلیل و وجه ثبوت مقبول نیست ثانیاً بر تقدیر منقض اگر در نقل مذاهب قبل
 علامه قبول نگردد در جلالت ان به علوم متعارفه از چنین اندک نقصان خلل نمی آید و از همچنین
 نقصانات اغلب که در جهان یکے هم از علمائے خالی نخواهد بود در جمله اصول و فروع
 دینیہ شرعیہ و احکام مبانی علوم عقلیہ کسی را اعتبار سے باشد معذور الیه است
 ابن حاج در رد دعوت است نه نقل مذاهب پس آوردن این بحث باطل از بحث بیگانه
 است قوله و سیوطی در شرح ابن ماجه در حال مدخل نوشته علی ان فیہ مواضع لایسلم
 انکار باونی عزے انشاء الله تعالی ان اختصره و اذهب و اجوده الخ اقول هرگاه که در
 مدخل انکار بر عمل مولد و شناعة فاعلین مرقوم است و سیوطی از مجوزین است بیوجبه
 قوش به نسبت کتاب مذکور بوجه تعصب مقبول و قابل اعتبار نیست و علاوه ازین
 سیوطی اگر چه کثیر التصانیف و کثیر النظر است و در جمیع علوم و فنون مهارت دارد و این
 عاظم اللیل و جامع هر طب و یابس است از تحقیق و تنقیح چندان سرور کار نمیدارد
 بیوجبه از تصانیفش میچنانکه فائده و نفع گردید ضرر هم رسیده و روافض و دیگر فرقه ضالّه الهیست
 بلکه نصاری هم بمقابله اهل اسلام از کتب شان استناد میگردند و خود هم از لغزش سالم نمایند
 چنانچه در اسلام ابون نخعرت صلعم که رسائل متعدده نوشته نزد اهل تحقیق همه انها از مخطوطه
 و سقطه ایشان است ازینجا است که حافظ سخاوی در خود لامع القدر سبب شتم و ظهار خطیایات
 شان کرده و الزام تصحیف و تحریف نهاده که بدین تعلق دارد چنانچه صاحب بدر طالع در حال

جلال الدین سیوطی می نگار د قال سخاوی فی لفظه اللامع و هو من شتمه ترجمه ترجمه
 مضلیه غالباً لثبوت فضیحه و سبب شیخ و تقاص غلط مناقبه تقریر سخاوی تلویحاً است نه سیوطی هم
 در جوابش رساله کاوی لداغ سخاوی نوشته است که این فعل یعنی سبب شتم را پسند نمیکنم که
 از شان این چنین علماء ثقات از پس بعید است پس ازین بیان غرض و مقصود خاکسار
 همین قدر است که اگر کلامی سبب وجه خاص سیوطی نسبت فضیلت علامه مذکور یا
 بتجای او کلام کرده مثل اقوال سخاوی معمول بر تعصب است قابل التفات اهل علم نیست
 که فضل و کمال علامه میچنانکه هست در عالم مشهور است قوله اولاً قول فاکهانی که بر عدم علم
 ایشان مبنی است چنانکه علامه مذکور از انصاف تصریح بدان منسب نموده کی بر اقوال دیگر محققین ترجیح

میدارد بخ اقول در حالیکه علامه فاکھانی در انکار این عمل متفرذست و دیگر علماء محققین
 مثل شیخ الاسلام ابن تیمیہ و حافظ ابن قیم و علامہ ابن حاج و حضرت مجدد الف ثانی و قاضی
 القضاة علامہ شوکانی و شارح طریقہ محمدیہ و غیر ہم درین انکار شریک آن ہستند و دلائل
 منع بدست خود میدانیں درین باب ترجیح بر غیر فن ظاہر قولہ ثانیاً قول مذکور
 باوجودیکہ بے دلیل است مستندین صاحب رسالہ مثل حافظ سیوطی و علامہ ابن حجر
 رد آن نموده اند بخ اقول انھیں قول مدلل را غیر مدلل گفتن انکار بدیهات است زیرا کہ
 فاکھانی در روش دلیل بس نفیس آورده است چنانچہ گفتہ بل ہو بدعتہ احدیہا البطلان
 و شبهہ نفس استعنے بہا الا کالون بدلیل اما اذا اوردا علیہا الاحکام الخمسة قلنا انما ان یکون
 واجبا او مندوبا او مباحا او مکروا او محرما ویس بواجب الامد بالان حقیقہ مندوب و مباح و
 من غیر ذنب علی ترک و ہذا لم یاذن بہ الشرع و لا فعلہ الصحابہ و التابعون امتیون فیہ
 ما علمت و ہذا جوابی بنیدی المدعو بل ان عند سئلت و لا جایز ان یکون مباحا لان
 الابتداع فی الدین پس مباحا باجماع المسلمین ظہم سبق الا ان یکون مکروا او محرما انتہی و منجہ
 کہ سیوطی و غیرہ جواب قول فاکھانی نگاشتا اند بعض ناصرین ایشان روش حرف
 بوجہ حسن نموده اند چنانچہ در رسالہ غایۃ الکلام شطری ازان مسطور است پس ذکر اقوال سیوطی
 باوجود اطلاع رد میان آوردن خالی از سفاہت نیست قولہ ثالثا بیان جہہ ترجیح اول
 کتب مسطورہ بر تحقیقات مشہورین مستندین صاحب رسالہ بر ذمہ وی ضرور است
 اقول در صورت عجز از اثبات دعوی از مانع تلاش و جستجوے دلیل ہر چند خلاف قاعدہ
 سلسلہ مناظرہ است کما لا تخفی کربا بن ہتمہ تبرعاً میگویم وجہ ترجیح قول بالغین اظہر من الشمس و این
 من الاس است حاجت و مناسحت ندارد کہ باوجود مقتضی و عدم مانع وجودش ہر گاہ کہ در آن
 مشہود لہا باخیر یافتہ نشد پس بالیقین از محدثات ردیہ و بدعات سیدہ خواہ بود و عموماً
 احادیث کہ در منع از بدعات و ذم محدثات تمام تاکید و تحذیر وار دارند و تشدید و اہتمام صحابہ
 و تابعین و تبع تابعین و ائمہ مجتہدین و جماعہ محدثین کہ درین باب ما ثورست حجت قاطع اند بر رد
 این عمل چنانکہ گذشت قولہ رابعاً مہذا کلمہ حکم تفسیق و تحیل دیگر ائمہ دین کہ مجوزین این
 عمل اند و تبیین ایشان از دیانت و انصاف نہایت درست بخ اقول حکم تفسیق و تحیل
 بر علماء مجوزین سابقین احدی از ما نہیں نکرده است بلکہ ہمین قدر گفتہ می شود کہ مقتضای بشر

در جوازش خاطی شد البته اگر برنجین زمانه حال حکم مذکور کرده آید مناسب و صواب است که ایشان
از حالت و کیفیت افعال متقدمین در گذشته اند و در حقیقت از کرامت نوبت به تحریم رسانید
اند که پیارگان مجوزین سابقین روادار و مرکب اینچنین افعال ذمیمه بودند و ابله عت که در
رسائل خود بر باغین این عمل که گشت از ان از متقدمین دستنیدن اند زبان طعن و تشنیع کشود
اند و از الفاظ سخت و نامناسب یاد کرده اند اگر اهل حق در بعض مقام جواب ترکی ترکی
دهند مضایقه نیست و علاوه ازین بروقت ذکر و بحث کلامی مسند در حق مخالف الفاظ
نامناسب بر زبان آوردن محمول به قدیم است چنانچه در روایت بخاری وارد است که چون
بحضرت ابن عباس مقوله نوب بکالی تا بے نقل نمودند که موسی صاحب خضر را غیر موسای
بنی اسرائیل میگویند حضرت ابن عباس از خلاف واقع بودن این منتهی در حق ایشان
کذب عدوا اند گفتند حال آنکه مومن و مسلم بودن نوب بکالی از مسلمات حضرت ابن عباس
هم است همچنین حضرت حسن بصری نسبت کسانیکه ابلیس را از لاکه می شمردند بلفظ قاتل الله
اقواما دعای بد کردند حال آنکه حضرت ابن عباس هم از جنس همین قائلین اند که شیطان را
از لاکه گردانند قوله اگر صاحب رساله راستی از عقل و انصاف می بود کلام شیخ را
که از بحث نزاع خارج است برای اثبات تفصیل امیه دین پیش نمی نمود عبارتیکه مربوط
باول باشد اقتضای ذکر آنست که صحت منع حاصل از مکتوب میجوش عنه در آن مکتوب است
بیح مفید نیست این قول چه دلاوریست دزدی که کف چراغ دارد و از اول تا
آخر در مکتوب دو صد و هفتاد و سوم بوضاحت تمام شناعة بدعت و ابله عت
و کرامت این عمل تنازع فیہ مذکور و بقول صاحب رساله در حالت ارتباط کلام آخر
باول خود ظاهر که آخر مکتوب مذکور نتیجه و مفهوم اول مکتوب خواهد بود پس اگر صاحب کلمه حق
بوجه طوالت عبارت سابق را بلا وجه دیگر حذف نموده بر عبارت اخیر که موافق اول است
اقتضای کرده مضائقه ندارد و این منتهی کثیر در کلام اهل مناظره موجود است و تعجب می آید
که صاحب رساله دیده و دانسته عبارت مذکور را بچه وجه خارج از بحث نگاشته حال آنکه
شیخ موصوف علی الاعلان در پی انکار این عمل است چنانچه گفته اگر من رضا حضرت
ایشان درین آوان در دنیا آمده می بودند و این مجلس و اجتماع منعقد می شد آیا باین
امر راضی می شدند و این اجتماع را می پسندیدند یا نه یقین فقیر آنست که هرگز این منتهی را

عبارت مکتوب حضرت محمد در این
عمل نموده

تجويز نمی نمودند بلکه انکار می نمودند مقصود فقیر را اعلام باید کرد قبول کند یا نکند مضائقه
و گنجایش مشاجره ندارد اگر مخدوم زاد و یاران آنجا بر همان وضع مستقیم باشند با فقیران غنیه از
حرمان چاره نیست زیاده چه تصدیقه ده است پس میسریم که از عقل و فطرت است و گویاست از رو
انصاف صاحب حق یقین خطه نماید دریا خشم آن قوله همان شیخ در مکتوب صد و هفتم از جلد
ثالث مکاتیب خود نوشته اند دیگر آنچه در باب مولد خوانی اندراج یافته بود در نفس مستر آن
خواندن بصوت حسن و در قصائد نعت و مناقب خواندن چه مضائقه است ممنوع تحریف و غیر
حروف مستر آن است انسخه قول مکتوب مذکور در بیان سبب فتور در نعت رابطه بخواجه محمد
اشرف است از بحث عمل مولد تعلق ندارد و عبارت مذکوره در آن غیبه موجود البتة در مکتوب
هفتاد و دوم بعد تلاش بسیار عبارت مذکوره بهم رسیده مگر مضمونیکه خارج از بحث بود
صاحب ساله ذکرش بمیان آورده و مضمون آنست همان مکتوب که موافق خود ندیده حذف
نموده و او این است محذوبان بخاطر فقیر میسرند ازین باب مطلق نکتند بوالهوسان ممنوع میگردند
اگر اندک تجويز کردند منجز بسیار خواهد شد قلیله یفضلی کثیره قول مشهور است و السلام نته
پس علاوه کذب و افتراء درین مقام خیانت و تغلیط عوام هم بکار برده و آنچه که حضرت مجدد
خواندن مستر آن و قصائد نعت و مناقب را بصوت حسن بلا تغیر و تحریف و بلا رعایت
مقامات نغمه ممنوع نوشته نمیدانم که او چه مفید صاحب رساله است زیرا که در آن مکتوب نه
ذکر انفا و مجلس و تعیین روز و ماه است و نه ذکر دیگر قیود و تخصیصات و خواندن قرآن قصائد
نعت و مناقب را عمل مولد میگویند مگر نظر حریص و خوف فتنه بدعت آخرش ازین معضل
هم مطلقاً مخالفت کرده اند کما مر پس امر خارج از بحث را ذکر نمودن صریح دلیل نافه و جهات
صاحب ساله است قوله ثبوت استخوان بدعات حسنه از صحابه کرام و دیگر ائمه عظام از خفیه
و شافیه و غیرهم از سابق بوضوح رسیده و موجب ثواب و عدم لام بودنش بدلیل
اتفاق محققین از ستدین صاحب رساله نقل گردیده انسخه قول چون احادیث صحیحه

عقل صاحب ساله را در مکتوب

حرفه همچو کل محدثه بدعت و کل بقضائهم من احداثی امرنا هذا بالیس منه فهور و شر الامور

محدثاتها و من و قر صاحب بدعت فقد اعان علیهم الاسلام و لا یقبل البتة صاحب بدعت
صوم و الاصلوة و الاحیاء و الاغمره بر مذمت مطلق بدعات و عدم تقسیم آن بسوی حسنه و شایسته
و بر خلاف آن تخمین بدعت اندیشا حضرت صلعم منقول نیست پس بمقابله احادیث صحیحه

مرفوعه حاجت ذکر اقوال دیگران نیست مذهب اعلامه اقوال علماء محققین باغبین خود را مستندین
 صاحب رساله مثل شیخ عبدالحق و علی قاری و غیره بهادمت بدعت حسنه سابق ذکر
 کرده ایم و از حضرت صحابه کرام هرگز استحسان بدعات ماثور نیست و آنچه که بعضی اهل علم
 از حدیث صلوٰۃ تراویح و صلوٰۃ منی القسام بدعت تصوریده اند بواسطه دندان شکن
 از دیگر احادیث و اقوال محدثین محققین داده ام من شایر فیرج الیه و عبارت حضرت
 مجد الف ثانی که از علماء حنفیه اند و مذمت بدعت حسنه کافیست چنانچه گفته دیگر برعم
 فقیر الترام متابعت سنت سینه است علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التحیة و جتناب
 از اسم و رسم بدعت تا از بدعت حسنه در رنگ بدعت سیه احترام نماید بوی دولت بشام
 جان او رسد این معنی امر و معتبر است و در ظلمات بدعت آرام گرفته کرام محال است
 که دم از رفع بدعت زند و با حیا ی سنت لب کشاید اکثر علماء از توت رواج دهند که بدعت اند و محو
 کنند باحیث بدعت های پهن شده را قائل دانسته بجز از آن بلکه با استحسان آن فتو
 میدهند و مردم را به بدعت دلالت مینمایند استیسی در استحسان بدعت اتفاق
 محققین بیان نمودن علاوه مخالفت احادیث صحیحہ آنحضرت صلعم چه قدر کتب و افرت
 قول که بلکه صاحب بنیہ السفیه نقل اجماع فرق اسلامی بر آن پرداخته که قولش محسره
 خبیثه و سوسه و افض و اسماعیه و بایه را از یخ و بن قطع ساخته ابرخ اقول درین باب
 قول صاحب بنیہ السفیه را موافق مرام خود دانسته قبول میکند و آنچه که آنصاحب در تحفه در
 بحث زمان سیال غیر قار اظہار غم وفات حضرت امام حسین علیہ السلام را بسبب
 عدم تجد و بایه غم و محال بودن اعاده معدوم جایز نداشته اند و در رجوم الشیاطین به نقل
 عبارت امام غزالی رحمه الله علیه در عبادات بدینہ مثل صوم و صلوٰۃ و زکوٰۃ و غسل و غیر
 انحصار بدعت سیه نموده اند و بدعت حسنه را در عبادات مالیه مثل بنارس مدارس و غیره
 میگویند کما مذکره از چشم انصاف نمی بیند که ازین هر دو کتاب و ساوس باطله و خیالات
 فاسده فراسله که در استحسان این عمل به تعلیل بدعت حسنه ظاهر نموده بودند کجا فتنه
 و آنچه که در بنیہ السفیه بجز از بدعت حسنه نگاشته که هیچکس از فرق اسلام این قسم بدعت را
 مذموم نمیشمارد محمود بر همان منسی است که در رجوم الشیاطین ذکر فرموده است یعنی در عبادات
 مالیه مثل بنارس مدارس و غیره این قسم بدعت با اتفاق فرق اسلامی مذموم نیست و اگر قبول

مگر عالم و در بدعت غرق گشته است

صاحب رساله در عبادت بدینہ جو از ش مراد گرفته شود پس در حالیکہ کشتہ محققین بر
 خلاف آن یعنی بجانب عدم تقسیم بدعت بمنی مذکور رفتہ اند ذکر دعوی اتفاق فرق
 اسلامیہ لغو خواہد شد قولہ و استناد محققین شافعیہ برائے تأیید کلام جزئی گیر است
 و تقلید مذہب شان امرے دیگر است انج اقول صاحب کلمۃ الحق کجا گفتہ است کہ
 استناد بعدائے شافعیہ عبارت از تقلید است کہ صاحب رسالہ از تقریر تفرقہ استناد
 و تقلید خواہ مخواہ دفع عمتراض میکند و بصورت ایراد منشائے غلطی را از مخالفان
 بیان میسازد در کلمۃ الحق صاف صاف مسطور است استناد بانشخاص مقلدین مجتہد دیگر
 مستبرئیت استہ آری بمقتضای اتحد و اجبار ہم و رہبانہم اربابا من دون احدیچہ
 مرض ذات الجنب کہ در پہلوی صاحب رسالہ عارض است آنرا ضبط نتوانست کرد
 و یحکل و بیوقوف زبان خود را بدان بیالود و علاوہ ازین چونکہ بانیان مجلس میلاد مرحومین آن
 ہا بچو عمر بن محمد ملا و ابن وحید و مظفر الدین شاہ اربل و غیہ ہم و ناصرین و مستدلین ہر جوا
 عمل مذکور مثل حافظ ابن حجر عسقلانی و شیخ جلال الدین سیوطی و علامہ جزری صاحب
 حصن حصین و قسطلانی و صاحب سیرت شامی و ابوشامہ و امثالہم را کہ دعایم محکم این
 عرش انداز مقلدین مذہب امام ابوحنیفہ بودن ثابت کند و روایات صحیحہ از کتب طبقات
 پیش نمایند تا واضح گردد کہ مجوزین این عمل متبع اجناف اند نہ مقلدین شوافع و بعض خفییہ
 کہ در تہرون متوسطہ تجویز این عمل نمودہ اند بچو شیخ عبدالحق و ملا علی قاری و غیہ ہما
 بنائے ایشان ہم بر تقلید بزرگواران مذکورین است اگر مصنف حق یقین بذات خود تقلید
 شافعیہ اختیار نکرده است چون ما شس ہمان است کہ از و احتراز ورزید لاحوالہ این
 ہمہ تقریر بحث و بے فائدہ گردید و اگر آنحضرت را از محققین مستدین درین مسئلہ نمی پڑ
 باید کہ امین با بچہ و رفع الیدین و فتاویٰ فاطمہ خلف امام و غیہ ہارا کہ نزد شیوخ
 مسنون اند و از احادیث صحیحہ ہم مذہب ایشان را قوت و صحت و حقیقت ایشان
 مے نماید لاجرم انہار امیوب نہستہ بلا نظر قضا و تقلید مذہب حنفی بران ہم عمل کردن
 بیک داند و انچہ کہ مانعین این عمل اقوال مقلدین امیر اربہ نقل میکنند نابراہم نمایند
 ورنہ عمل اعتقاد ایشان مقصود است برآید کریمہ ماتکم الرسول مخزومہ و ما نھکم عنہ فانتھوا
 و برین حدیث الحلال مین و الحرام مین و بینہما مشتبہات لا یعلمہن کشیر من الناس

ستاد فوج نظام مجتہد

فمن تلقى اشبهات استبرار له منه وعوضه پس ازین تقریر عمت را مذکور بر کسی قوت شست و شوی
 و اموریکه انهار است قرار داده این طعن نماید اجله مجتهدین بسیاری از ان امور مخصوصه خود نمائند
 و نسخیت از احادیث شریفه خاص بنظر فرموده اند اقول صاحب کلمه الحق که آئین باجماع در رفع الیه
 و ترجیح فی الشکاتین معمول به شوافع را از امور سنونه نگاشته بود صاحب ساله که انهار را مرجع و
 منسوخ قرار داده بیوده سرای نمود و محض جهالت و سفاهت است که هرگاه ماثور و منون بودن افعال
 مذکوره از احادیث صحیحه صحیح است و غیر ما بوجه حسن ثابت و دلیل منسخ از قول فعل شارع علیه السلام
 منفق و پس بلا وجود سند این چنین دعوی غلط و افتراء عظیم کردن با عذاب الیم برگردن خود نهادن
 است صاحب ساله را اگر طاقت و قدرت فهم معانی احادیث میسر نه بود بجانب تراجم احادیث چرا
 رجوع ننمود تا به احادیث و آثار که موید طریقه شوافع و محدثین اطلاع یافتی و کلمه نسخیت و مرجعیت آنها
 بر زبان نیارودی و درین مقام ذکر چند احادیث صحیح که محدثین در اثبات افعال مذکوره می آرند
 بنا بر یکدیگر اطلاع صاحب ساله کرده میشود چنانچه در باب آئین باجماع در ابوداود و ابن ماجه از ابی هریره مروی
 است قال کان رسول الله صلعم اذا تلغى فيه مغضوب عليهم ولا الضالين فقال امين حتى يسمع من يمين
 اصف الاول وقال حتى يسمع من اهل اصف الاول يسبح بها السجود عن اهل بن حجر قال سمعت رسول
 الله صلعم قر غير المغضوب عليهم ولا الضالين فقال امين بعد بالصوته رواه احمد و ابوداود و الترمذی و حسن
 و النسای و ابن ماجه و الحاکم و صححه و المستفی فی منته و شرح البیاضی و ابن مردويه بسند جيد عن ابی هریره
 قال قال رسول الله صلعم اذا قال الامام غير المغضوب عليهم ولا الضالين وقال الذين خلفه امين لقيت
 من اهل السماء والارض امين غفر الله ما تقدم من ذنبه و در روایت داوود و ابن ماجه و ترمذی و نسائی
 قال کان رسول الله صلعم اذا فرغ من قراة ام القبلان رفع صوته وقال امين و حاکم نیز صحیح این
 روایت کرده است همچنین در ثبوت رفع الیدین روایات بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی
 و مسند احمد موجود اند و در صحیحین از ابن عمر مروی است قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا قام
 الی الصلوة رفع یدیه حتی یكونا بخذ و ینکبیه ثم یمیز فاذا اراد ان یرکع رفعهما مثل ذالک و اذا رفع راسه من
 الركوع رفعهما کذلک ایضا و قال سمع الله من حمده ربنا و ذلک التضرع علیه و للبخاری لا یفعل
 ذلک مین یسجد و لا یحین یرفع راسه من السجود و لمسلم و لا یفعل حمین یرفع راسه
 من السجود و لا ایضا و لا یرفع مین السجود و من نافع ان ابن عمر کان اذا دخل فی
 الصلوة کبر و رفع یدیه و اذا رکع رفع یدیه و اذا قال سمع الله من حمده رفع یدیه و اذا قام من الركعتین

آئین باجماع

رفع الیدین

اشهد ان محمد رسول الله من حجى الصلوة من حجى على العلاج من ان الله اكبر الله الا الله ربه
 سلم والنسائي وذكر التلخيص في اوله اربعة وخمسة عن ابي مخدرة ان ابي صلعم علم الاذان سبع
 عشرة كلمة والا قاتمة سبع عشرة قال الترمذي حديث حسن صحيح قوله در حق قائلين استحسان
 عمل كرم وعاقدين مجلس ذكر عظيم باين طعن فاسد وناصواب پر داختن نزد اولوالباب كجا
 رافتاب انداختن است اخرا قول هرگاه كه بدعت و مذموم بودن عمل مولد بخوبى ثابت و
 نحق گرييس اگر بعض محققين با وجود اقرار بدعت اورا جاز نموده اند خطا کرده اند قوله
 تقرير علماء اهل سنت را كه از تزيير خود بحدف بعض مقدمات و قلب بعض و عدم فهم مراد در
 بعض بلفظ شبهه تعبيري نمايد و بنام جواب پر چه در دش مى ايد بى باكانه مى سپارد اخرا قول
 چونكه صاحب كلمه الحق دام قباله بعد بيان شانزده دلائل ممنوعيت عمل مذكور بنا بر تكميل بحث
 قصدر دلائل و شبهات مجوزين كرده لهذا هر دليل مخالف را على حده على حده قائم كرده
 بوجه حسن جمله دلائل جواز را انچنان مردود ساخته كه نزد يك اهل اصفاء اهل بدعت
 را بجاي دم زدن باقى نگذاشته و صاحب رساله كه الزام تحريف و حذف و غيره در بيان
 تقرير اهل علم نسبت صاحب كلمه الحق در اين مقام ميدهد لازم است كه ثابت كند و بگويد
 بپر گزشت ثابت نخواهد كرد قوله از ما سبق ثابت گرديد كه آنچه در مقدمه بنا بر تحقيق آورده مخالف
 تحقيق محققين بلكه مخالف اتفاق است اقول آنچه كه در كلمه الحق دلائل منع عمل مولد و در
 شبهات مجوزين بجهت تمام و تنقيح بالا كلام بحواله آيات و احاديث سيد الانام مسطور است
 بچگونه مخالف تحقيق و اتفاق خواهد بود و صاحب رساله كه از راه ناهنوي و جهالت خواه
 نيت فساد و شذارت بر حقيقتات مذكوره خامه فرساي نموده بود و بفضل تعال بجهت طور از
 از جوابات لائقه گوشايش كرده شد قوله از شهادت صحابه كرام واضح كه آنحضرت
 صلعم بسيارى از امور خير را با وجوديكه محبوب طبع مبارك ميود صرف شفقت على الامة
 هم بكم است لزوم مسيح بر ايشان ترك مييفرمود اخرا قول آنحضرت صلعم كه بعض افعال
 محبوبه و مرغوبه خود را باين خيال كه او تعالى آنرا واجب و فرض نكرده اند شفقت على الامة
 من مودند ضرور است كه يك دو مرتبه وجودان فعل از انجذاب بظهور آمده است مثل
 اداي نماز تراويح كجاست چنانچه در صحيحين از حضرت عائشه مروى است ان النبي صلعم
 صلى في الصلوة ناس ثم صلى الثانية فكثر الناس ثم اجتمعوا من اليمة الثالثة او

الا بعلم نخرج اليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رايته الذي صنعتهم فابغضني من خروج اليهم الا اني
 خشيت ان يغتصبوا عليكم واذك في رمضان عمل مولدكم صراحة واثارة از انحضرت صلعم انور و
 منقول است صاحب رساله انرا بر امور مذكوره بكم ووجه قياس ميكنند وعلامه ازين بالقرن
 اگر او تعالى از اهتمام انحضرت صلعم بجا آوري اين بعد يك سال واجب و لازم فرمودي چه حج و
 وقت لاحق حال است گشتي پس قياس كمي بدگيري قياس مع الفارق است قوله باجملة
 ترك انحضرت صلعم را على الاطلاق تحريم و مانعت لازم است البته در صورتيكه كدامي قمرية خاصه
 حسب فهم متبدين و اجتناب از كدامي فعل دلالت كند آن وقت ترك انحضرت صلعم بجا
 معنى دليل مانعت ميتواند شد انچه اقول هرگاه كه حسب تصريح مستدين صاحب رساله اين قلعه
 كايه كه المتابعة كما تكون في الفعل يكون في الترك از سلمات است پس تلاش كدامي قمرية
 خاصه بر اجتناب و ترك فعل چه ضرور است اگر با وجود مقتضي و عدم مانع در ان زمان بجا
 وجود اين عمل نكرديد و يا شايع غريب آن فرمود باليقين داخل بدعات و ممنوعات است
 چنانچه در مجالس الابرار مرقوم است و اما ماكان لمقتضي الفعل في عهد عم موجود اس غير وجود المانع
 منه ومع ذلك لم يفعل عم فاحدا انه غير لدن الله تعالى اذ لو كان سيصلي فليقله او حيث عليه
 علم انه في موضع صلته بل هو بدعة بغيره مثاله الاذان في العيد فانها واحدة لبعض المسلمين
 انكره العلماء و حكموا بكبريتها فلم يكن كونه بدعة و لا على كراهية ليقبل هذا ذكر الله و دعاء الخلق
 عباد الله في قياس على اذان الجمعة او يدخل في العمومات التي من جملتها قوله تعالى واذكر الله
 ذكر الشراء من حسن قول الامن و عالي الله لكن لم يقبلوا ذلك بل قالوا كما ان فعل ما فعله عم كان
 سنة كذلك ترك ما تركه عم مع موجود مقتضي و عدم المانع منه كان سنة تنهى و انكره كدامي صلات
 و حكمت در اختيارش بوده انحضرت صلعم و اصحاب كرام از اجرا اختيار فرمودند پس حقيقت
 صاحب رساله عوام را انچه در چاه ضلالت انداخته كه راه نجات ایشان دشوار گردیده است
 قوله اولاً ذكر رسول الله صلعم را كه على الاطلاق مرغوب شايع است و تنقيدي و مخصوص
 بقية نيست بر خصوص تقرير سنت اذان براي عيدين كه سنت مخصوص فرائض است
 قياس نمودن و ازان حكم ضلالت است باطل و قياس مع الفارق است انچه اقول اين
 كلام فساد القيام بحدودش است اولاً انكه از ما سبق واضح شده كه در مطلق عبادت
 اختراع ابتداء ناجائز است پس در ذكر انحضرت صلعم هم كه از عبادت است ايجاد

میرزا قاسم

واحد است کردن لامحاله داخل ممنوعات خواهد شد ثانیاً چنانکه ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی الاطلاق مرغوب و محبوب است مطلق عبادت و ذکر الهی هم مطلوب و مرغوب است و هرگاه در عبادت زیادت و اختراع و تقید وقت و تخصیص مهلت و غیره منع گشت در ذکر جناب رسالت با صلعم هم زیادت بانو احسان منع خواهد شد ثالثاً علاوه اذان معهود و ماثور که در عهد سرور کائنات صلعم بود در صلوة جمعه حضرت عثمان رضی الله عنه بنا بر اعلام عام اذان ثالث را زائد فرمود که محمول بر مقبول جمهور صحاب اهل علم گردیده چنانکه اگر در صلوة عیدین کمی از علماء کبار ضرورت اعلام و دعا خلق تجویز اذان فرمود هر آینه کمتر از بدعات مروج و موجب مزید قباح است بود و لیکن هرگاه که وجودش در زمان مبارک یافته نشده علماء محققین بوجه عدم ماثوریت او را احتیاطاً نکرده و در اعتبار ضرورت اذان ثالث جمعه و اذان عیدین متساوی اند بلکه زائد اذان را تماماً ادعای کلی تخصیص اذان بفرایض غلط است زیرا که گفتن اذان در گوش مولود و برای دفع بلیات و ارواح خبیثه و دفع آتش زدگی و آفات شدید هم از احادیث ثابت است خامساً تقدیم دعوی تخصیص میگویم که این تخصیص را دلیل اگر تقریر از شاذ حضرت صلعم است از انبایش کند زیرا که برای هر ممنوع شرعی بودن دلیل خاص تر و معتض ضرورت است و اگر عدم عمل آن سرور رحمت میگیرد باید که از جمله بدعات محدثه دست شوید قوله حکما تصحیح فرموده اند که اگر در عیدین هم بجای اذان که امی ذکر دیگر نه بطور سنت بلکه بلحاظ دعا خلق گفته شود البته حسن است که مندرج است در عمومات شارح آخر اقول هرگاه که گفتن اذان در عیدین بوجه عدم ماثوریت مکرره و بدعت قرار یافت حالانکه الفاظش مطابق سنت و ماثور از آنحضرت صلعم انداختراع القادیر بجای اذان مثل الصلوة جامعاً یا الصلوة عیداً یا الصلوة عیداً الضحی در عیدین گفتن بدرجه اولی ناجائز و ناروا خواهد بود و آنچه که ملا علی قاری بجای اذان عیدین الصلوة جامعاً گفتن بخون نموده خطا ایشان است چنانچه تحقیق این معنی در سطلانی تبصره کج تمام موجود است کما قال فی روایتی بحسب لفظ

عن ابن حریج عن عطاء عن ابن عباس قال لا یزیر الا تؤذن لها ولا تقم اخرجها ابن ابی شیبة و مسلم عن عطاء عن جابر فید بالصلوة قبل الخطبة یؤذان ولا اقامه و عنده

ایضاً من یقول عبد الرزاق عن ابن حریج عن عطاء عن جابر قال لا تؤذن بالصلوة

یوم الحید ولا اقامه ولا شئی واستدل المالکیة المحموری بقوله لا اقامه ولا شئی انه لا یقال

قبله الصلوة جامعة ولا الصلوة انتهى قوله قطع نظر از آن چه میگویم که همان حضرت علی کرم الله وجهه
 قایل تجویز و استحسان جبرگیر در عید فطر بوده اند با وجودیکه آنحضرت صلعم در عید فطر ترک آن فرموده
 آخر اقوال مقصود صاحب سالک ازین تقریر برتر از دیگر اظهار ایراد و قبح است بر حضرت علی کرم
 الله وجهه باین پنج که جناب شان جبرگیر در عید فطر شعار خود ساختند حال آنکه خبر مخالفت
 صریحه دارد بالفعل و سنت آنحضرت علیه الصلوة و التحیة لهذا احتجاج بقول ایشان در
 مخالفت نفل قبل از صلوة و نیست پس قطع نظر از خلاف تحقیق بودش چنانچه باید این
 مقوله صاحب رساله صین دلیل خروج نصب و ستاخی و سواد و است بجناب حضرت
 علی کرم الله وجهه زیرا که ایشان هرگز استیفاء شرع جدید و دیده و دانسته تجدید امری
 خلاف سنت در عید و غیره فرموده اند که در و این طعن معاذ الله و ابا شد حسن ظن بخصم
 صحابه که اخص خصوصاً بخلفاء اشدین رضوان الله علیهم جمعین مقتضی است که در صورت مخالفت
 سنت اقوال و افعال ایشان را بر عدم اطلاع خوب حقیقت و استدلال بحجت دیگر باقیان
 بمقدمات قیاسیه محمول نمایم و اگر مقصود اعتراض بر صاحب کلمه الحق یا دیگر اهل حق است
 بنحیث حضرت علی کرم الله وجهه در خفا و جبرگیر بایش سفارت و جعل است از مذہب
 مختار جناب مومنان زیرا که در کتاب بدو را لایله و غیره صاف صاف تصریح فرموده اند بجهت
 کردن تکبیر فطر و صحنی چنانکه بر ناظرین ظاهر و مہدید است و اگر بالفرض درین مسئله خاص نفل
 بهم میبود همان قدر عار و ریا میشد که در حق امام ابوحنیفه رحه توان گفت نذر اندازان بلکه از آن
 هم کم چه صاحب کلمه الحق آثار موقوفه رجبت دینی و دلیل شرعی نمی گرداند و استدلال بخیر
 بقول ایشان حاجت موافقت شرعی و اخبار صحیح است که بر بدعت ناطق اند تحقیق مسئله مذکور
 درین باب است که گفت بکیر در راه عید گاه در کدامی روایت صحیح متصل اسند از آنحضرت صلعم
 مروی نشده است سر باشد یا جبراً و نه کدامی ارشاد در تخصیص سر و جبر دارد است درین حکم
 روز عید فطر هر دو برابر اند بر مختص لازم بود که مدعای خود را اول از حدیث صحیح ثابت
 بنمود و ثانیاً زبان ایراد میکشود و آنچه از رجوع بطرف کتب حدیث و نسخ شده همین روایت
 مرفوع است نزد حاکم و یحیی که از عبد الله بن عمر مروی است و دلالت دارد بر جبرگیر فطر
 قال ان النبی صلعم کان یرفع صوته بالتکبیر و التلیل حال خروجہ الی المید یوم الفطر حتی یاتی
 الصلوة و این روایت اگر چه ضعیف است اما قبل راوی این حدیث حضرت عبد الله بن عمر

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

که جبریکه فطر است من و نه نطفون است خصوصاً ازین جهت که انما کلمه ایشان در اتباع
 سنن و التزام استجاب برنگنان روشن است پس درین روایت اگر جناب مقتنی علی
 کرم الله وجهه در کبیر عید فطر تجویز می نمودند موافق خواهد بود قول ثعلبی آنحضرت علیه الصلوٰه و الخیر
 زینت لف آن و ما و زامی این همه میگویم که بر جبریکه فطر آنحضرت علی رضی الله عنه سندی
 از کتب حدیث پیش نماید صرف آوردن عبارات فقها درین باب کفایت نکند قوله
 حافظ ابو الفضل ابن حجر بحجت این و هم یکی است استحباب اعادة شکرت و ادا آن بعد
 مرد و از زمان در نظیر آن بوم از شرع شریف ذکر فرموده اقول حافظ ابن حجر که از صوم حرام
 در استحباب عمل موله حجت گرفته اند جوایش تفصیل تمام آنچه که با سبق گذشت کافی است
 و علاوه دیگر دلائل سابقه با یقین ظاهر است که از صوم مذکور قصد آنحضرت صلعم اطمینان
 سرور و فرحت بر نجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون نه بود و نه نزد و نه فرود
 که حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام را که در آتش انداخته بود و حکم آیه کریمه قلنا یا نار کونی
 بر دلا و سلام علی ابراهیم آتش مذکور هیچ ضرر با آنحضرت نرسانید همچنین بار دوم که برای الزام
 آنحضرت علیه السلام آن مردود و از لشکر کثر رسیدن بمقابله آمده بود و خدای تعالی از آسمان
 پشیمانی پیشار برای ذلت و هلاکت آن بزرگوار فرستاده خلیل خود را منظر منصور و کفار را خائب
 و خلیل گردانید جناب رسالت مآب خاتم المرسلین سید العالمین صلعم بغرض اطمینان سرور و
 فرحت نجات جدا مجد خود اختیار صوم ضرورتی عا شور فرمودی که نسبت حضرت موسی علیه السلام
 علیه السلام برای اطمینان سرور حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام حق بودند که شریعت و ملت محمدیه ملت و
 شریعت حضرت خلیل الله با هم مناسبت تمام دارد و او تعالی تمام آنحضرت صلعم حکم اتباع ملت حضرت
 ابراهیم بآیه کریمه و اتباع ملت ابراهیم ضعیفا فرموده پس معلوم شد که صوم عاشوره محض بموافقت
 و احیای سنت حضرت موسی علیه السلام بود قوله بر تقدیر تسبیحیت روایت تخفیف عذاب این
 مقال فاسد است چه از آن روایت که ظهور این نعمت بابرکت در هر یوم الاثنین و پسندید
 حق تعالی اطمینان فرحت و ولادت را ظاهر است اقول در صحت روایت تخفیف عذاب برای
 این آزاد کردن جاریه روز ولادت آنحضرت صلعم بچند کلام است ثبوتش از روایت
 صحیحیه هم نمی رسد اولاً آنکه این حدیث که روایتش عروه میکند مرسل است و حدیث مرسل نزد
 از روی تحقیق قابل احتجاج نباشد چنانچه حافظ ابن حجر در فتح الباری بکتاب حدیث مذکور

میگوید جیب اولاً بان انجیر مرسل ارساله و در وقت ذکر من حدث به و مستطانی هم او را معتبرند
 ثانیاً این قضیه خواب حضرت عباس است و قصه خواب غیرنی قابل حجت و ثبوت احکام شرعی
 نمیشود و کما قال الکافط فی الفتح فالذی فی انجیر و یا منام فلا حجت فیه و در ارشاد الساری شرح
 صحیح البخاری مرقوم است فلینجیح به اذهور و یا منام لا یثبت به حکم شرعی در شرح منار قمر
 است و لا اعتبار با لهام غیر البنی و رویاه اتھی و ثالثاً شاید این خواب حضرت عباس قسماً
 زمان ایمان باشد و خواب زمان جاهلیت بدرجه اولی حجت نخواهد شد چنانچه عبارت فتح
 الباری شاید دوست کما قال و لعل الذی را با لم یکن اذ ذاک استلزم فلینجیح به اتشی را با حق
 و مقرر است که برای نجات آخرت و حصول ثواب و نتیجه خیرات و اعمال صالحات ایمان شرط
 است اگر ایمان نیست اعمال صالحه هیچ سود نخواهند بخشید و مستطانی شرح بخاری مذکور است
 و استدلال بنده علی ان الکافر قد نیفقه العمل الصالح و هو مردود و ظاهر قوله تعالی و قد مننا الی ما
 علموا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً انتهى و ابن حجر در فتح الباری گفته و فی الحدیث دلالة علی ان
 الکافر قد نیفقه العمل الصالح فی الاخرة لکنه مخالف لظاهر القرآن انتهى و علاوه ازین دیگر آیه
 قرآنی میبودا و هستند قال الله تعالی فک رقبه او اطعم فی یوم ذی مسغبة میاذا مقرته او سکینا
 ذالترتبه ثم کان من الذین امنوا خامساً این فعل الی لب یعنی از اد کردن جاریه در یوم لا
 انجذاب صلعم بحالت لاعلمی از نبوت بخیاں رشته قرابت بود نه بخیاں عظمت و شان نبوت
 بلکه بعد استماع خبر نبوت و رسالت انحضرت صلعم الی لب مردود از انواع و اقسام اندا
 رسائی و تکلیف دینی انحضرت صلعم سعی و کوشش نموده بود که از ان سبب مستحق عذاب شدید
 گشت و حق تعالی در دوزخ و کوشش آن سوره ثبت نازل فرمود و ظاهر است اینحال که حضرت
 عباس اد خواب معلوم گردید بقوله الی لب است و در حالیکه قول فعل کافر بحالت حیات شرعاً
 معتبر نیست بحکمات بحالت خواب چگونه معتبر خواهد شد و هرگاه که روایت مذکوره بوجه
 مندرک حسب تصریح محدثین از درجه احتجاج و قبول ساقط گردید پس آنچه که البعدت خیالات باشد
 بران مرتب ساخته بودند همیشه متصل شدند ثبوت اکبار ثم نقش فحیا قوله این جواب متوجه
 نیست که استدلال به توارث علماء اعلام و اعظم دین و اکابر مسلمین و جم غفیر از اعظم عرب
 و عجم بوده پس گوی صطلاحی اصولی اجماع بران صادق نیاید اما انکار از نبوت توارث از
 جم غفیر و جماعت کثیر علماء اعلام و قضات و مفتیان اسلام و اعظم دین و اکابر مسلمین نتوان نمود

حیات
 طاعت

اقول تعال و توارث در شریعت نزدیک الی تحقیق معتبر و مقبول همان است که از صدر اول
 علی سبیل الاستمرار آمده باشد کما تقررنی موضعه و ظاهر است که از قرن اول تا قرون ثلاثه و شصت
 ازین محل نه بوده و بعد صد با سال محدث گردید پس اوجار توارث بران محل محض لغو است
 و اگر بعضی از علما تجویزش نموده اند هم غفیر از اکابر محققین بردش پرداخته اند و علاوه ازین محالیه
 ارشاد انحضرت صلعم ایام و محدثات الامور فان کل محدثه بدعه و کل بدعه ضلالة و من احدا
 فی امرنا هذا ایس منه فمورد توارث بعض اشخاص از اهل علم برستحسان محل موله که باتفاق
 طرفین محدث و بدعت است هرگز قابل قبول نخواهد شد چنانچه صاحب هدایه مستند حسب
 رساله در بحث اذعان خبر قبل از وقت خلاف ارشاد انحضرت صلعم توارث اهل حریم را معتبر
 نداشته چنانچه گفته قال الی یوسف و هو قول الشافعی بخود للفجر فی النصف الاخرین الی لیس التوارث

اهل حریم و آنچه علی الکل قوله علیه السلام لبلال توذن حتی یسئین لک الفجر یکنذا و یدیدیه عرضا
 اتهمی و آنچه که اهل بدعت در جواز این عمل از فعل و توارث اهل حریم حجت می آرند ازین
 تقریر صاحب هدایه باطل و مندرفع گردید قوله محققین مستندین صاحب رساله که در محل
 مختاره خود با دلیل توارث حسن آن ثابت نمایند الخ اقول هرگاه که خصوم صاحب حق ایاز
 اصل و مدار ثبوت احکام و مسائل شرعی کتاب و سنت را میدانند و در تصانیف خود
 جای تذکره اش نمایند پس بدون وجود دلیل شرعی محض از توارث در اثبات و استحسان
 کدامی فعل محدث چگونه حجت خواهند گرفت قوله اگرچه جهتا و شرط اجماع اصطلاحی اهل
 اصول است اما در مسائل فرعی اتفاق محققین بهم با وجود ممر عصار برای حجت مثل
 اجماع اصطلاحی کفایت میکند الخ اقول هرگاه که بموجب اصطلاح اهل اصول و مطلق اجماع
 اجتماع و شرط است عام است که در مسائل اصلی باشد یا فرعی پس تا وقتی که اهل اجماع
 از مجتهدین نباشند بشرط مذکور بالضر و نفس اجتماع مصداق اجماع نخواهد شد و آنچه از
 مسلم نقل کرده که اتفاق علما محققین بمنزله اجماع حجت میباشد در تجویز عمل موله فائده
 نمی بخشد که اتفاق در ان غیر حاصل و اگر قول بعض را اتفاق و اجماع قرار میدهند پس
 بغایت الهی بربوبت مجوزین مانعین خطی از تحقیق زائد میدارند قوله پس استحسان این
 آنکه کرام که موافق بکتاب و سنت و مندرج در عموما و مذوات شریعت و غیر فرام
 و مخالف بکدامی سنت است البته صلح عمل است الخ اقول جواب این قول تفصیلا مره بعدا و

و کرة بعد از خبری سابق ذکر کرده ایم اعاده اش موجب تطویل است قوله این قدر خیال نگرده که صاحب مجالس درین قولی استثنای نموده است و متصل بهین قول نوشته الا ان کیون موافقا للاصول و الکتاب المحترمه الخ قول زباید و عباد که لیاقت و صلاحیت اجتهاد نمایند صاحب مجالس که کلام ایشان را غیر معتد به نگاشته بود صاحب گفته الحق در تأیید مرام خود از ان استدلال نموده بود و استثنای مذکور که خارج از بحث بود بدان توجه نفرمود که بصورت موافق بودن باطلی از اصول شرعی قبول و تسلیم آن کلامی نیست و ظاهر است که عمل مولد محدث و خارج از اصول شرعی است صاحب تقهیم که در بحث استمداد باطل قبول عبارت ترجمه مشکوة شیخ عبدالحق که در ان انکار اکثر فقهاء استمداد باطل قبولی مستور است و شیخ مذکور از اکابر مقتدایان و مستندین فراموش اند بدین عرض آورده است که جماعت مانعین علی رغم التبعیه درین مسئله چون تمسک باطل کتاب سنت اند و حجت شرعی جانب ایشان قائم بحین الزام شدند و مخالفت سواد عظم هم از ایشان بی اصل و حقیقت است چه کثرت ایشان خود از قول مجوزین ثابت است پس حاشا ختلاج است بکثرت علماء سنت بعد لحاظ دلیل و حجت و این امر بر ناظرین تقهیم مسائل و غایته الکلام و غیره ظاهر است بنا علی هذا عبارت تقهیم گفته الحق که صاحب ساله از بی فنی خود اثبات مخالفت میکند ناشی است از عدم فهم مرام هر دو و عباد علماء این هر گاه که اهل تحقیق در شرح حدیث فعلیکم بالسواد الاعظم بلا خیال قلت و کثرت اقتدار حق و اهل حق که تمسک بکتاب و سنت اند و از احداث و اختراع احتراز میدارند نگاشته اند اندرین صورت تقریر تر ویر صاحب ساله که در کثرت مجوزین نوشته اگر صحیح هم باشد محض بی سود است و الفاطمیه مثل عامه و جامعه در احادیث و روایات وارد اند مردان جماعت صحابه و تابعین هستند نه غیر آن و صاحب گفته الحق کورین مقام ذکر مسئله حسن و نج عقلی فرموده بود صاحب الیقین چونکه تاب جوابش ندید از بخش اعراض و زدید قوله برای ابطال استدلال برای اتباع سواد اعظم مذکور ایات کریمه فی فهم مطالب آن برداشتن و این امر که از بار حق اندک بود و ندو خواهند بود از ان ثابت ساختن الی قوله ابطال حدیث است که این مسویش نموده بحق ابطال و رد ان فرموده اند از قول رد افض که بر کثرت حقیقت مذکور خود این ایستدلال میکنند مدار استدلال شان اثبات قلت مختص در فرقه خود ازین حال الزام حق بودن مذاهب خوارج و نواصب و زیدیه و مجسمه و غیره

قلت الحق و کثرت ان لا یفوت

که از جماعت فرقه شاعشریه هم کم اند بر ایشان جایگاهت بخلاف اهل سنت که بعد از ثبات هر سده
از کتاب وسنت و توقفت کتاب و خبر را در هر علم و عمل مقدم کرده بر قلت خود شاکر اند و آیات
و احادیث کثیره مودید حال ایشان هستند پس در هر دو صورت تفاوتی بین و قیاس یکی بر دیگری
بلا وجود جامع است و چونکه درین زمان قلت اهل حق و غربت دین حسب ارشاد جناب سید السیّد
صلعم بدر الاسلام غریبا و غریبا و لا تزال طائفة من امتی منصوبون لایضربهم من خذلهم
حتی تقوم الساعة و در روایت دیگر آمده لا تزال طائفة من امتی علی اهل حق ظاهرین لایضربهم
من خذلهم حتی یاتی امر الله و ظاهر است که لفظ طائفة دال بر قلت است نه بر کثرت لازم
این وقت است پس قلیل بودن اهل حق که متمسک بکتاب وسنت آمد دلیل حقیقت ایشان
است و آنچه که در کلمه اهل حق بطو احتمال ثانی در قلیل بودن اهل حق باین طور مذکور بود که اگر سواد اعظم
مقید است بامت محمد پس درین امت مرحومه نیز اصحاب فرق باطله نسبت اهل حق سواد اعظم اند
صاحب ساله بخواشش درین بحث خلاف بدست تقریر مکان پیش آورد یعنی گفته که از کثرت
فرق کثرت اشخاص لازم نمی آید که جائز است اشخاص فرقه واحده از اشخاص ساز فرق اکثر
باشند و چنان ندانسته که صاحب کلمه اهل حق ادعا وجود وقوع کثرت فرق باطله در عالم میکند
پس پیدا کردن احتمال عقلی مذکور بحسب منقسمه محض امری دیگر نیست زیرا که بر منقسمه وضع غیر
مخفی است که خروج و در و اض و کور رست و اهدست و اهلرای و ملحد و یحیر و غیر هم که از باب
زمان شهود و لها باخیر صریح مخالف هستند و عقائد و خیالات تراشیده و طابع خود را صحیح و حق
کمان میزند نسبت به روان مسلک شریعت و در هر دو ان طریق سنت جم غفیر و انبوه کثیر هستند
و ماورای ذلک انجیل و سبوا و اعظم گرفتن و کثرت جهلاء و عوام الناس را که اقلیل گویرستان
و غریبه داران و عبید و مشایخ و سکان زر و سیم و هوا پرستان اند و بسیاری فقها و بزرگان معتزله
کم فحان و علما و نیا طلبان امفید مدعای خود و شمران جهالت و اضح و سفاهت صریح است
از مبانی قرآن و حدیث و معانی کتاب وسنت زیرا که برای شناخت حق و باطل و تمیز غلط
و صحیح محض کثرت تأملین و معتقدین بابل مطابقت کتاب وسنت شریعت مطهره معیار و
مناظر قرار نداده خصوصاً بمقامه سکین آیات الهی و تشبیه اخبار رسالت پناهی بر اثبات
بر دعوات مختصره و محدثات شائعه از ان سنده مستند دلیل خود پنداشتن از ابطال الابطال
و افند انخیالات است چه دلیل و حجت حسب ارشاد صاحب نبوت علیه الصلوٰة و التحیة مقتضی است

در کتاب سنت نه غیر آن علی الخصوص درین زمان پر شور و طغیان که بعد قرون تلته مشهور لها با تحب
که طایفه پیش گوی جنبه صاوق صلح جمالت و ضلالت عالم را فر گرفته زور و کذب محذرات و
بدعات در رسوم کفر و شرک در عامه عرب مجتم نشو و نما قرار واقعی یافته و اعیان ضلالت یعنی علماء سوء
مصدّق ضلّوا فاضلوا هر جانب پید گشته و حکام فساق و خجاری بلکه کفار شرار لکع بن لکع
و از جنس حفاة و عرّاة و اراذل و رعایه بر کرسی امارت نشسته غرض که هر مردی دنیا با اهلان
موسسه متعلق است و جماعت مسلمین پریشان و متفرق است و لفظ و ترکیب حدیث از اثر
طایفه من اتی من صورین علی الحق از حجت تنگی و تحبض که بقلبت ملحق در اثر متاثر ذلالت دارد و گویا
ازین زمانه پر آشوب خبر میدید که از یکصد شخصی بلکه از هزار هم فردی بر کتاب و سنت عقائد و
اعمال را عرض نمیکند اختلافات کثیره در اصول و فروع جمله مسائل مسلمة اسلامیه نمودار است
کل نفس و نیما مشاهد و پدیدار طالب حق و چین اعمال خود را سوا حق کدام جماعت سازد
و از شمار بدعات محذرات و تنازعات و اختلافات کدام کدام را حق و ناحق پندارد
ای ممکن است که خدا و رسول چنین در ظلم و فتنه عیار و تنگی بی انفر مایند بدایت ایشان
مستلزم مقتضی جمله مفاهم مختلفه باشد و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فيه اختلافا کثیرا الیاء و با
منه بلکه ظاهر اسناد حدیث حکیم بالسواد الا اعظم و من شد شد فی النار و ید الله علی الجماعه
و غیر با که درین باب واردند حکمت بلزوم جماعت مومنین و نصرت و اعانت خلفا و ائمه
دین در تجویز مصالح و اصلاح منافع مسلمین و فکر قلع و قمع کفار شرکین که محمول است بر جمیع
اهل عقد و حل و این امر همان وقت است که جماعت اهل اسلام قائم و ملت حق را استحکام
ارکان و دعائم کما حقّه بود چنان که در صدر اول بود و اما الیوم که حالت نهایت غربت اسلام
رسیده است و علم از حکومت و دین از دنیا بالکل جدا گردیده حکمتش مجبوری مرتفع است
چنانچه این حدیث حضرت حذیفه در صحیحین مزی است ازین معنی خبر میدهد قال قال النبی صلی الله
رسول الله صلی الله علیه و سلم عن انجیر و کنت اساله عن الشرف فحافه ان یدینی قال قلت یا رسول
الله انا کان فی جاباتی و شرفی انا الله بهذا الخیر فقل بعد الاخیر من شر قال نعم قلت و هل بعد ذلک
الشرف من خیر قال نعم و فیه من قلت و ما و خذ قال قوم یستنون بغیرتینی و یبیاون بغیر یدی تعریف
منهم و منکر قلت فقل بعد ذلک الخیر من شر قال نعم دعاة علی ابواب جنهم من اجابهم الیها
قد فوه فیها قلت یا رسول الله صفهم لنا قال من جلد ثنا و یطعمون باستان قلت فما ثمرتی

ان ادرستی ذلک قایل ملزم جماعه المسلمین امامهم قلت فان لم یکن لهم جماعه و الا امام قال فاعتزل
 تلك الفرق كلها و لو ان بعض باطل شجرة حتی یدرکک الموت و انت علی ذلک متفق علیه و فی روایه
 المسلم قال یكون بعدی ائمة لا یتددون بهند امی و لا یون سستی و یقوم فیهم رجال قلوبهم قلوب الشیاطین
 فی جثمان انس قال حدیقه قلت کیف اصنع یا رسول الله ان ادرت ذلک قال تسمع و تطیع الامیر
 و ان ضرب ظمیرک و اخذ مالک فاسح و طع و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 باءروا بالاعمال قتنا لقطع السبل المظلم یصبح الرجل مومنا ثم یمسی کافرا ثم یصبح کافرا ثم یمسی
 بعض من الدنیا رواده سلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما شکون فتن القاعد فیهما
 خیر من القائم و القائم فیهما خیر الماشی و الماشی فیهما خیر الساعی من تشرف لها تشرفه فموجع
 لمجا و معاذا فلیعذب به فقی علیه و فی روایه المسلم قال یكون فتنه القائم فیهما خیر من البقیضان و البقیضان
 فیهما خیر من القائم و القائم فیهما خیر الساعی من و جدید مجاء و معاذا فلیستعذب و عنه قال قال رسول
 الله صلی الله علیه وسلم تقارب الزمان و یقص العلم و یظهر القس و یلقی الشیخ و ینکثر الهرج قالوا و ما
 الهرج قال القتل متفق علیه و عن الزبیر بن عدی قال اتینا انس بن مالک فسلونا السیه بالقی بن
 الحجاج فقال اصبر و افانه لا یاتی علیکم زمان الا الذی بعده اشر منه حتی یلقوا ربکم سمعته من بنیکم
 صلی الله علیه وسلم رواه البخاری و عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان ابنی صلی الله علیه وسلم قال
 کیف یک اذا البقیث فی خثالة من الناس حرت عهودهم و اماناتهم و خست فوا فکانوا بهذا و شک
 بین اصابعه قال فهم تامر فی قال علیک تعرف و مع ماتک و علیک بخاتمة نفسك اماک و عوامهم
 و فی روایه لزم ببتیک و اماک علیک لسانک و هذا تعرف و مع ماتک و علیک بامر خاتمة
 نفسك و مع امر العاتمة رواه الترمذی صححه قوله که فضیلت و عظمت و اکثریت مجوزین
 و عامه انصار علی عمر الا عصا را کتب بخت و علما دین ثابت است اقول فضیلت و تبحر و
 اتقاسمکین ابن علی مثل علامه فاکانی و تقی الدین ابن تمیم و حافظ شمس الدین ابن قیم و علامه ابن
 حلیج و ابوشامه و استاد نووی و قاضی القضاة علامه شوکانی و حضرت مجدد الف ثانی و غیرهم مثل
 سفید صبح روشن و آشکار است و محض کثرت مجوزین بدون دلائل شرعیة کتاب سنت بی سود
 و هر گاه عمل مذکور محدث است و سندش در کتاب و سنت یفقو و پس بالضرور در جواز و عدم جواز
 نظر بر قوت دلیل باید نه بر کثرت و قلت قوله اولایه گاه که سکوت شارع علیه السلام در بیان حکام
 مستلزم منع سکوت عنایت پس تا بد گیران چه رسد انی اقول بنا دین اسلام و مدار الحکام

بر قول فعل شاع علیه السلام است چنانکه از نجاب علیه الصلوٰۃ و السلام یا از صحابه کرام که محبوب
 ارشاد آن علیه السلام علیکم بسنتی و سنتی الخلفاء الراشدين المهديين که فعل ایشان هم در حب
 الاتباع و سنت میباشد قولاً یا فعلاً ماثور و مقول است محدث و بدعت است و کجاست ایم
 و محدثات الامور و من احدث فی امرنا الا لیس منه فهو فعل محدث ممنوع قابل اخترا است
 پس امر غیر یا ذون و مسکوت عنه را ممنوع ندانسته عمل آوردن او را صریح مخالفت کتاب
 و سنت است ثانیاً فقها حنفیه و دیگر علماء را سخنی که جایجا در عبادات شرعی سکوت یعنی صرف
 عدم نقل دلیل مانعت و تحریم قرار داده اند بی اصل و لغو خواهد شد کما مر سابقاً قوله ثانیاً
 میگویم که دلیل استحسان جمله صدر اول بسیاری از امور خیر را با وجود اطلاق محدث
 و بدعت و اقرار عدم ثبوت بخصوصها از سنت گنجایش آن است که بحسب ثبوت استحسان بدعت
 حسن از صدر اول صدر اول را با مجوزین در نیاب یکذات گفته آید راجح اقول آنچه که از
 صدر اول در بعضی مقام مثل ترویج و صلوٰۃ شخصی اطلاق بدعت آمده محمول بر معنی لغوی است که
 تفصیلش بالا گذشت پس صدر اول و مجوزین فعل محدث که هر یکی ضد دیگر است چگونه
 یکذات باشند قوله اینقدر دیگر بجای آرد که بودن امام مجبوری و تسلطانی و سخاوی و غیبتاً
 و صاحب مجمع البحار و ملا علی قاری و غیرهم در عصا خود با از علماء را سخنی وین متشن جانیا
 شرح همین و بهترین مردم روشن چون افتاب است الی قوله در ثبوت آن از سواد اعظم
 از نیاب است راجح اقول همچنانکه این چیزی و غیره از مجوزین اند علامه ابن حاج رحمه الله
 و تاج الدین کفانی و غیره از علماء محققین و کبرای را سخنی و حامیان دین سنی از منکرین هم اند
 و آثار و احادیث ثبوت قول خودی رسانند و فعل و ترک اتباع قول و فعل شاع علیه
 السلام مقدم میدارند پس مراد از سواد اعظم که جماعت صحابه و سنی ایشان مجوزین این عمل را
 قرار دادند و حماقت است قوله شرح حدیث از محققین تصریح فرموده اند که من
 مطلق روج و اتی بطریقه است که شامل است احیاً بطریقه سابقه و ایجاباً بطریقه تبتیه و غیره
 سن منافی ابداع نیست راجح اقول لفظ سن احام و شامل معنی اختراع و ابداع و احداث
 گفتن بوجود غلط است اولاً آنکه احداث و ایجاب در شاع بدلیل انحصار صلعم من احداث
 فی امرنا نه الا لیس منه فهو ممنوع است پس اگر سن شامل معنی احداث گفته شود لازم آید
 که چنین هر دو حدیث مخالف واقع گردد ثانیاً گمانیکه انحصار صلعم در حق ایشان ارشاد

حدیث سن من فی الاسلام حقه

مذکور بود و ترجیح سنت نموده بودند نه احداث و ابداع که از سیاق و سباق حدیث که در صحیح مسلم
 واقع است صاف ظاهر است ثالثاً در حدیث دیگر ترمذی شریف بجای لفظ سن لفظ احی
 موجود است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من احی سنتی قد اتمیت بعدی فان له
 من الاجر مثل اجر من عمل بها و ظاهر است که یک حدیث تفسیر حدیث دیگر میشود و مستحق گو
 که لفظ سن بمعنی احی و روح است نه بمعنی احدث و اخترع قوله بسیار می آید در دین و علم
 راجحین تصحیح فرموده اند که البته تعالی و اعتبار مسلمین در بلاد خود با اگر چه بعد عصر صدر اول
 باشد داخل استحسان و استحباب بلکه موجب ارشاد حدیث شریف حکما داخل سنت است
 اخ اقول تفصیل و بحث بمعنی تعالی آنچه که گذشت برای سرکوبی اهل بدعت کافی و وافی است
 و حیف است که بلا وجهه نظر تغلیط عوام بار بار عاده او مر و نه میکنند و کلام و عبارات
 مستندین خودی بنید شامی در حاشیه و مختار و غیره نقل کرده اند و مستندین شما هستند تعالی شما
 صحابه و مجتهدین را معتبر و محبت نمایند و هر گاه که عمل مولد نه در صدر اول بودند در عهد
 مجتهدین سابقین پس تعالی از کجا آمد قوله حجة الاسلام و کثیر سعادوت در آداب حد
 فرموده و این همه اگر چه بدعت است و از صحابه و تابعین نقل نکرده اند و لیکن پیروی بدعت بود
 نشاید که بسیاری بدعت نیکو باشد پس بدعتی که مذکور است آن بود که مخالف سنتی بود و اخ
 اقول قول استحسان کثیر بدعات اولاً مخالف قول حضرت خیر البریات است و ثانیاً
 غزالی خبر سن ان لدای دلیل قائم نموده ثالثاً مخالف است آنچه که خود در احیاء العلوم
 انحصار بدعت حسن و عادات کرده و بدعت سیئه و عبادات کما قال و عند الاستقراء
 تلك البدعة الغير المستیة فی العبادات البدیة المختصة بالصوم و الصلوة و قرأة القرآن و اوصاف
 كل منها بل لا تكون بدعة فیما الاستیة لان عدم وقوع الفعل فی الصدر الاول ليس بالاعتبار
 الحاجة لیس له وجود مانع منه و لعدم التنبه له و التمسك به و لکراهته و عدم شرف و عمت
 الاولان متیقن فی العبادات البدیة المختصة لان الحاجة الى التقرب الى الله بالعبادة لا تقطع
 و بعد غلبة اهل کمین مانع و کذا عدم التنبه بها و التمسك بها و لکراهته و عدم شرف و عمت
 بالنسبة صلعم جمیع اصحاب فامتیق الالکونها بدعة مکروهة غیر مشروعة حتی قوله ثانیاً صلما مذکورین
 که اعتبار اتفاق نبودش از صدر اول شرط میکنند مراد نیست که تعالی که صلاحیت تقدیر
 اطلاق داشته باشد همان است که از صدر اول بالاتفاق استمرار داشته باشد و اخ

بنا

اقول علماء محققین و فقهاء سنیین صاحب سالک که در معنی تعامل اتفاق صدر اول شرط
 میکنند مراد ایشان همین است که چیزیکه علی سبیل الاستمرار از صدر اول مروج و متمم بلا تکلیف باشد
 حجت و معتبر است نه تعامل و اتفاق عرف و بلده خاص چنانچه از عبارت حضرت مجتهد
 و صدر شریف و غیره واضح و اگر تعامل اتفاق بلده خاص مراد گرفته شود علاوه مخالفت
 تصریح محققین قباحتی بسیار پیدا خواهند شد یعنی اگر چند صاحبان بلده خاص بحجت تعامل
 خود از صراط مستقیم دور افتاده ابواب بدعت و محذورات خلاف جمهور خود متوجع سازند
 و هر یکی از اهل بلاد از تعامل عرف بلده خاص خود حجت گیرد لازم آید که مردود نباشد و
 علاوه ازین بصورت اختلاف با همی چند اهل بلاد در مسئله خاص هرگاه که هر اهل بلده از تعامل
 عرف بلده خاص حجت خود حجت گیرد در آنوقت اگر تعامل هر اهل بلده صحیح دانسته شود
 لازم آید که همه بر حق باشند و هم محال و اگر یکی را از ایشان بر صواب دانست صحیح بلاد هر
 پیدا خواهد شد و بواسطه باطل پس تعامل صدر اول و عرف عام در حقیقت حجت است
 و مصادرش معاملات مثل بیع و شرا و غیره هستند چنانچه در فصول الجواشی شرح است
 شاشی سطور است و التعلال هو عادات الناس فی المعاملات من البیع و الشراء
 و الاجارة و غیره و کشف المناکر قوم و اما التعلال ای عمل جبری به العادة فی المعاملات
 و در اشباه و النظائر مذکور فلماذا اعتبر العرف فی المعاملات و لم تعتبر التعلیق علی عمومی
 و الاخصیصة العرف و عمومی در حاشیه اشباه گفته قال بعضهم العادة الغالبة اما التوشی المعاملات
 لکثرة وقوعها و در غیبه الناس فمما روج فی البتقة غالباً و لا توشی التعلیق و الاقرار و التحو
 بل یبقی اللقط علی عمومی فیما توشی قوله بدان معنی لقط بدعت هیچ منافاتی بحسن ندارد و سخن
 اقول اگر از بدعت معنی لغوی مراد است صحیح و درست و اگر معنی شرعی مراد است پس
 بدعت شرعی را که موجب ضلالت و آفت است از حسن و قربت چه تعلق و با هم هر دو وقت
 ظاهر و آنچه که در کلام بعض حضرات بر بعض سخنان اطلاق بدعت آمده معنی لغوی است
 که امر قوله تعامل حرین شریفین اودها الله تعالی شرفاً خصوصاً موجب حسن و مندوب است و
 مخالفت انراست که نمی تیج و کراهت نگاشته اند اقول شارع علیه السلام انحصار امتیاز
 حسن و قبح افعال بر کتاب و سنت فرموده که قال و ان تنازعتم فی شیء فمروا به الی
 الله و رسوله نه بفضل علماء حضرات حرین شریفین و اگر انحصار حسن و قبح موقوف بر نفوذ

تعامل
 حرین شریفین

و محاضرات آنحضرت باشد لازم آید که اهل حریم شریفین هر چه از قسم بدعات و مکروهات بعمل آید
حسب قول صاحب ساله همه محمود و محسن باشد چنانکه درین قربانان چهارم از انقضای قیام و
کثرت جمل و حب دنیا میشود و بر بندگان مخفی نیست الا من حفظه الله تعالی چنانچه قرطبی گفته فیما
تیسیم علی صحته نهیب الی الله و سلام الیه و ان علمهم حجت کما رواه مالک قلت هذا انما کان فی زمن
صلعم و خلفاء الراشدين الی انقضای القرون الثلاثة و هی تسعون سنة و اما بعد فقد تغيرت
الاحوال و کثرة البیوع خصوصاً فی زماننا هذا اتی و ملا قاری در مرقاة و در باب بیان قیام
رضان بعد اظهار ابتلاء اهل حریم شریفین در بدعات و فساد گفت و ولو ادرك الاول
ما اتی الیه الاخرون کما علیهم اهل زماننا فحکموا بحرمة المجاورة فی الحرمین الشریفین من شیوع الظلم
و کثرة الجبل و قلعة العلم و ظهور المنکرات و فساد السبع و السیات و الکمال و الاحرام و السبها
اتی پس با وجود اینچنین حالت و استحسان عمل مذکور را عمل اهل حریم شریفین حجت
گرفتن از رئیس عجب است و حق نیست که بقول علامه قرطبی تا نو رسال بعد وفات جناب
رسالت ما صلعم که انتباه مدت قرون ثلاثه بود فعل حضرات مذکورین قابل احتجاج بود
نه الی یوم القیامة قوله البتة لی شک و شبهه سیکه در حریم طیین محرمات شرعی عمل آرد
آن افعال اولیایقت اتباع ندارند انداخ اقول هرگاه که افعال اهل حریم بدون وجود
سند کتاب سنیست حسب تصریح محققین لایق احتجاج و استناد نیستند پس فعل و عمل آنحضرت
درین عمل محبت مقبول نخواهد شد عام است ازین فعل عالم باشد یا جاهل قوله فقها
کرام و محدثین عظام حدیث ما راه المسلمون جناراً مرفوعاً هم از آنحضرت صلعم روایت نموده
اند و بدان جایگاه کتب مشهوره معتبره برای استحسان مستحبات آنکه است و تعامل عرف و
حادث استلال نسیموده انداخ اقول اولاد مرفوع بودنش کلام است و را شباه
مذکور است قال العلانی لم اجده مرفوعاً فی شی من کتب الحدیث اصلاً و لو بسند ضعیف
بعطلول لبحث و شد کشف السؤال و انما بقول عبد الله بن مسعود مرفوعاً علیه از حجه
فی سند آتی ثانیاً قطع نظر از مرفوع و موقوف بودن حدیث مذکور مدعای ایهیت
برخی آید زیرا که حسب تحقیق محققین و ما راه المسلمون الف لام برای عهد است و مراد
از آن حضرت صحابه کرام اند چرا که در آن حدیث ذکر و مدح اصحاب موجود است و کینه
آنحضرت حاکم زمانان زمانه حال لیاقت و صلاحیت ایشان بر آنست که را می و فقه عمل

ما راه المسلمون جناراً مرفوعاً هم

ایشان قابل وثوق و اعتماد باشد کما لا یخفى پس باوصف موجود بودن قرینه از مسلمان مفهوم می شود
 مراد نگر فتن و تعمیش نبودن سراسر سبب است اگر بقول صاحب ساله الف لام جنس مراد گرفته
 شود تا هم در اثبات عمل مولد از حدیث مذکور حجت گرفتند راست نمی آید که چنانکه چند علماء زمان
 تجویزش کرده اند دیگر علماء را چنین راه انکارش هم پیوده اند پس بر بناء ماراه المسلمون قیحا فهو
 عند المدیح از انکار مانعین بالضرورة عمل مذکور قیحا خواهد شد البته اگر عمل مولد در عالم بلائیکه اشغال
 در وراج یافته در وقت از مسلمان مطلق جنس مسلمین مراد گرفتند و در اثبات بدعا از آن حجت ورون
 سراوار بود پس و هر گاه که عمل مذکور مختلف قیما و از مشتهیات گشت و احتراز از مشتهیات
 ضروری و هم چنین دفع مضرت از جنبعت اولی و مقدم بنا علیه ترک عمل مذکور لابد و ضروری است
 و علاوه بر این از حدیث مذکور در آن مقام حجت گرفته میشود که خدا و آن دلائل شرعی موجود نباشند
 و حال آنکه در مذمت این عمل بوجهدعت و محدث بودنش حاویث بسیار و از آنکه کما مر الغرض
 بعد از آن مشهور و لها باخیر که احاطه کذب فتن و شد و گردیده و بر اقوال علماء این زمان حسب
 ارشاد جناب سید الکوثین صلعم خیر القرون قرن ششم الذین یلوئهم شتم الذین یلوئهم شتم نفیوا الکذب
 فلا تعمدوا قولهم قابل و وثوق و اعتماد نموده از حدیث مذکور بر استحسان بدعات مخترعات خود
 استدلال آوردن سراسر سبب و خلاف منشاء شارع علیه السلام است و صاحب مجالس
 رحمه الله درین باب تقریر و پذیر نگاشته است کما قال فان قيل قد اعتاد کثیر من الناس
 ان یتدلوا علی عدم کراهته ما اعتادوا من البدعة بحديث شائع بینهم وهو ماراه المسلمون حسنا
 فهو عند الله حسن ماراه المسلمون قیحا فهو عند المدیح و بل یصح هذا الاستدلال منهم ام لا یصح فاجواب
 علی ما ذکره بعض الفضلاء ان هذا الاستدلال لا یصح و الحدیث حجة علیهم لا لهم لانه بعض حدیث متواتر
 علی ابن مسعود و راه احمد و البرار و الطبرانی و الطیالسی و ابو نعیم یکنون ان الله تعالی نظر فی
 قلوب العباد فاختر محمدا فبعثه برسالة ثم نظر فی قلوب العباد فاختر له اصحابا فجعلهم انصارا منه
 و وزیرا ینیه فماراه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن و ماراه المسلمون قیحا فهو عند المدیح و لا شک الا ان
 فی المسلمین لیس اطلاق الجنس لان الحدیث یحذیکون مخالفا نقوا علیه السلام مستغرق امتی علی ثلاث
 و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة لان کلام من فرق الامة مسلم برے نهیه حسنا فیلزم ان لا تكون
 فرقة منها فی النار و کذا بعض المسلمین بری شیئا حسنا و بعضهم بری قیحا فیلزم ان لا یتیمز کن بن
 القیحا بل هو اما للبعد و البعد و ما ذکر من قوله فانتقل له اصحابا فیكون المراد الصحابة فقط و لا متخلف

خصائص نجس فیroad باسلیین اہل الاجتہاد الذین ہم الکاملون فی صفۃ الاسلام صرفاً للطلق الی الکمال
 لان المطلق عند عدم القرینۃ ینصرف الی الفرد الکامل وهو یجتہد فیکون المعنی ماراه الصحابۃ
 او اہل الاجتہاد حسناً فهو عند المدح ماراه الصحابۃ او اہل الاجتہاد قبیحاً فهو عند السدیح ویکوز ان
 یکون الاستغراق الحقیقۃ مراداً فیکون المعنی ماراه جمیع المسلمین حسناً فهو عند احسن وماراه جمیع
 المسلمین قبیحاً فهو عند السدیح واما تختلف فیہ فالعبرة جینۃ القرون المشہورہ لہم بالخیر لا للقرن المشہور
 لہم بالکذب فی قولہ عم خیر القرون قرنی الذین بعثت فیہم ثم الذین یلوئہم ثم یشوق الی الذب
 فلا تلتزموا قولہم وافعالہم ولا ریب ان الصحابۃ والتابعین والائمة المجتہدین کأنوا یرون ما
 جاوز قدر الضرورۃ من البدع قبیحاً فهو عند السدیح قولہ بر تقدیر الف لام استغراق اثبات
 اجماع واتفاق مروج قاطبۃ برای استحسان چه ضرور است چه در ان الف لام استغراق
 مفید مفاوکل افراد سے مذہب منصور است الی قولہ بموجب تدقیق این ارباب تحقیق این
 معنی خواہد شد کہ پسندیدہ ہر مومن پسندیدہ پروردگار است حالاً صاحب سالہ فرماید
 کہ تقدیر استغراق صاحب سالہ را چه مفید است الخ اقول کج نہی صاحب سالہ از بخا
 باید دریافت کہ چه قدر دور از قواعد بحث و مناظرہ افتاد و تعصبش در بدعات از کج
 بجا کشیدہ آنچه در بخا بر عبارت کلمۃ الحق منع وارد کردہ این منع است بمقابلہ منع زیر کہ
 عبارت مسطورہ و تواند شد کہ الف لام برائے استغراق حقیقۃ باشد ولالت واضح
 دارد بر معنی منع از استدلال بحديث ماراه المسلمون خنا کہ حجت الہدیعت است
 و مقصود از ان ابطال احتجاج است بابتداع تاویل و احتمال اگر چه من وجہ ضمن ضعف
 باشد بمقابلہ نافع چنین تقریر پیش آوردن کہ بر تقدیر الف لام استغراق اثبات اجماع
 و اتفاق مردم قاطبۃ برای استحسان چه ضرور است ایراد منع است بر کلام مانع حالانکہ
 ماروا بودن این امر بر بت دیان ہم پوشیدہ نیست تا بہ منتہیان چه رسد و آنچه سرانیدہ
 کہ بوفن الف لام استغراق مفید مفاوکل افرادی مذہب منصور است الخ ہمہ اش بے
 سرو پا و از علم و عقل ہر دو دور است زیرا کہ در استغراق اجماع و اتفاق تمام افراد
 از مسلمات جملہ محققین اہل اصول است از بخا است آنچه صاحب توضیح در ثبوت اجماع
 از حدیث لا یتجمع امتی علی الضلالة و قولہ علیہ السلام ماراه المسلمون حسناً فهو عند احسن
 حجت گرفتہ گفتمندہ ہی الادلۃ المشہورۃ علی ان الإجماع حجتہ و قاضی عضد و شرح مختصہ ابن

حاجب و خصوص این حدیث نوشته قالوا انما یناقال صلعم ماراه المسلمون حسنا فمؤمنه عند الله
 حسن دل علی ان بایراه الناس فی عاداتهم و نظر عقولهم مستحسنه فیه حق فی الواقع از مایهین کتب
 بحسن عند الله بحجاب المسلمون صفة عموم فالمعنی مارا جمیع المسلمون حسنا اتقی و ابهری در حدیث
 شرح مختصر در بحث استغراق نگاشته و قوله المستغرق ارید به معناه اللغوی و هو ان لا ینخرج
 شی من التعد الذی یکن ان بعضه اللفظ و اگر بقول شیخ البندین معتبر استغراق کل افراد
 بلا لحاظ اتفاق باشد لازم آید عدم امتیاز حق از باطل و تجویز سایر بدعات حسنه و سبیه و اجتماع
 حسن قبیح از جهت واحد و عدم تفرقه زشت از خوب نجات بر فریق از فرق بمقتاد و سه است
 محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و مخالفت بحديث مستغترقی امتی و غیر ذلک من الاباطیل
 کما شرحه المولف و ام اقباله که مترض از ان بالکل ساکت و عاجز مانده ورنه چون مرسوم خود را
 منصوب گفته بودے بایست که یگان یگان اعتراض را هم از وسع دفع مینمود و انی له ذلک هر که
 استغراق جمع را مانند استغراق مفرد گفته مرادش در تعلق حکم بهر واحد از افراد است نه آنکه بگوید
 اتفاق و اجتماع در ان مضاد مراد است و اگر استغراق افراد بی اتفاق هم مفاد حدیث باشد
 چنانکه رغم ابن الفرسول است در تجویز تخمین اموری این لابد و ضرورت که بی ظور نکیر و قبیح اواز
 احدی بوقوع نیاید خدرا عن الخط و التناقض و مسئله مولد و غیره چون از قبیل نیست لاجرم
 استدلال بدان ساقط است این تطویل پاس خاطر مخاطب ما هم کرده ایم و الا از اصل حجت
 گرفتار بدین حدیث موقوف که قول صحابی است در تجویز محدثات که از جنس شیع مالیه
 اند و رسول است و مخالف است آیات و احادیث صحیحہ مرفوعه که در دعایه بدعات نصل ندافا
 توهم تخمین جواز هم نمیکند ظن و یقین کجا قولهم یکن دلیل بر حرمت ان قائم نیست بر آن
 جواز کفایت می نمود الخ اقول قطع نظر ازین که دلائل متعدده بر ممانعت عمل مذکور اهل حق قائم و ظاهر
 نموده اند بر تقدیر تسلیم دلیل مذکور سوائی ان محرمات و منہیات که صراحت و شریعت مذکور است و دیگر
 منہیات و رسومات شرک بدعات که خاص دلیل بر حرمت مذکور و مخصوص نیست و صاحب ساله
 و مقتدایانش هم اکثر آنها را بدلیل عدم ثبوت حرام و مکروه میدانند ممنوع نباشند و احادیثیکه در
 حرمت بدعت و فعل محدث وارد اند لا حاصل شوند کما لا یخفی قوله اگر این دلیل مستلزم منکرات
 این عمل است البته خلافت جمیع مستحبات فقها کرام از ان لازم است الخ اقول هر گاه که
 خود فقها و حنفیه از ترک آنحضرت صلعم و عدم نقل و کراست و عدم جواز فعل حجت گرفته اند اگر

ما نغین این عمل هم بدان حجت گیرند مضایقه ندارد و آنچه که بعض فقها بر خلاف آن بعض بدعت
را بلا دلیل از مستحبات شمرده اند و جایش تفصیل تمام بالا گذشت قوله بر تقدیر صحت نهایش در عدالت
صدر اول هم که بسیاری از امور زائده بر قدیرسون و مانور را با وجود ترک آنحضرت صلعم و اقرار
عدم سنیت و اطلاق محدث و بدعت داخل مستحبات و مندوبات ساخته اند خلط عظیم می اندازد
الحاق قول در عدالت صدر اول خیال خلل نمودن ناشی از جهل است زیرا که آنحضرت در فعل
و ترک اقتدار شارع علیه السلام بر ذمه خود لازم میدهند که از کتب حدیث واضح است
و بعضی افعال مثل تراویح و غیره اهتمام جماعت نمودن آنحضرت کرام داخل بدعت و زیادت
نیست که اصلش از فعل شارع علیه السلام ثابت است و اطلاق بدعت بر آن بمقتضای معنی
نوعی است و بر همین قیاس است صلوٰۃ ضحی و هرگاه که خود فعل حضرات صحابه کرام بموجب اثبات
جناب سالتماب صلعم سنت و واجب الاتباع است پس قیاس بدعات خود بر افعال
آن حضرات نمودن سفسطه محض است قوله و هر چند ضروریست که هر چه از کشف الیهام و واقعات
و سنام صلحاء کرام و اولیائی عظام معلوم شود علی الاطلاق حجت باشد الی قوله آنچه از آن مخالف حکم
شارع علیه السلام نداشته باشد قبول باید کرد و الحاق قول حالات کشف و اخبار خواب سنام اگر
مطابق حکم حضرت سید الانام باشند یا ضرورتی قابل قبول و سیم هستند بصورت مخالفت با زیادت
بر قدیرسون داخل خرافات اند بدین وجه حضرات صحابه کرام و ائلیست عظام و محققین صوفیه عالم
مقام گاهی و امور شرعی صرف بر اقعات سنام و کشف بدون موازنه از کتاب سنت حکم نمی فرمودند
چنانچه در مجالس ابرار مرقوم است صرح العلماء بان الا لیهام و کذا لک لروایة المنام لیس
شیئاً منهما من اسباب المعرفة بالاحکام خصوصاً اذا خالف کل منها کتاب الله تعالی و سنة
رسوله علیه الصلوٰۃ و السلام فان عمر بن الخطاب مع کونه سید المرسلین المحدثین کان اذا وقع
منه قلبه انما نظر لایلتفت الیهما و لایحکم بهما و لایعمل بهما حتی یعرضهما علی الکتاب السنه و لایلتفت
الیهما و المحققون من علماء الطریقة قدس کوا بالکتاب السنه و وزلوا بهما افعالهم و اقوالهم و
مجاهداتهم و مکاشفاتهم فاجدوه غیر موزون بهین المیزانین و غیر ثابت بهین الشاهدین لم
یتبیره و لم یلتفتوا الیه انتهی و علاوه ازین اعتبار کشف و طریقت است نه و شریعت خیر
مرزا منظر جان جانان و مکاتیب غی و نوشته اند کشف در اوسط لقیقت معتبر است و در تکام
شریعت حجت نیست و آنچه که حضرت شاه ولی الله صاحب دہلوی رحمۃ الله علیه و قرین العینین

حالات کشف
و الیهام و خواب

فی تفضیل التحفین فرمود که آنحضرت صلعم بعد وفات شریف و حالت خواب بروقت افتاد ان
 قحط شخصی را حکم فرمودند که اثبت عمره ان یستقی للناس بر تقدیر صحت شد حضرت نداری که هرگاه
 که اصل استقامت بروقت امساک باران بسنن و ماثور است اگر آنحضرت صلعم در حالت خواب یا
 برای ادای آن ارشاد فرموده چه محدوده البت اگر بدون ماثوریت صرف بر بنای خواب مذکور
 حضرت عمر است بر آن عمل فرمودی آنوقت حکم خواب مذکور قابل احتجاج و لائق ذکر در دنیا نیست
 و اذین نیست و دیگر حکایات و اشمال خواب و اثبت که صاحب ساله در مقام ذکر کرده
 همه لاطائل است بدون وجود خصوص کتاب و سنت در احکام شرعی موثر نمیشوند چنانچه
 در قسطانی شرح صحیح بخاری در قصه خواب حضرت عباس و باب تخفیف عذاب لای
 لب مرقوم است فلیتج به اذ بهر و یا منام لایثبت به حکم شرعی و در فتح الباری مذکور
 است فالذی فی الخبر و یا منام فلا حجة فیه انتهی و در شرح منام مسطور و لا اعتبار بالهنا
 غیر الله و رویاه و قاضی شوکانی رحمه فرموده و لا یخفک ان الشرع الذی شرعه الله تعالی
 علی لسان نبینا صلی الله علیه وسلم قد کمل الله عزوجل و قال ایوم اکملت لکم دینکم و لم یتنا
 دلیل یدل علی ان رویت فی النوم بعد موتہ صلی الله علیه و آله اقال فیها بقول و فعل فیها فعلا یكون
 دلیلا و حجة بل قد قبضه الله الیه عند ان کمل لهذه الامة ما شرعه لها علی لسانه و لم یبق بعد ذالک
 حاجة للامة فی امر و دنیا و قد اعطت البعثة التلیغ الشرع و تبیینها لموت و ان کان رسولاً حیاً
 و میتاً و بهذا العلم ان لوقد ناضبط النائم لم یکن ماراه من قوله صلی الله علیه و آله حجة علیه و لا علی غیره من
 الامة انتهی و آنحضرت صلعم که در حالت خواب یک شخص را فرمود که بقلان موضع بر ورکاز
 بدست تو خواب آمد و نیست در آن خمس بر تو چنانچه شخص مذکور بجهان جافست و کار یافت و گفت
 رای بعض بر آن شد که خمس بروی نیست مگر شیخ عبدالدین بن عبد السلام فتوی به بودن خمس
 بروی باین وجه داد که در حدیث صحیحین در رکاز و جوب خمس وارد است کما قال و قد عارضه
 ما هو اصح و هو الحدیث المخرج فی الصحیحین فی مقدم علیه انتهی پس ثابت شد که بحالت مخالفت
 یا کمی و زیادت از کتاب و سنت حالات رویداد در شریعت حجت نمیشود کما لایحقی قوله پس
 اگر کسی بگوید یا مجبان یا بگناه نبوی را دشمن سول قرار دهد یا دشمن آنحضرت
 کلمه شیعیه گروه ضلالت پر نود و معرض باین ادلی قوله هر چه در شأنش گفته آید کمتر است الخ
 اقول طاعت حضرت رب العالمین و محبت جناب خاتم النبیین صلعم در اتباع سنت و

اجتناب از رسوم مشرک و بدعت است کما قال تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بحسبکم
 پس آنکه از سنت سر و کار ندارند و هر وقت در بدعات منہک و مشغول باشند از طریق حق ضعیف
 انجناب بعد سکه دارند و خود را از مجویان بارگاه نبوی گویند بر عکس نمند نام رنگی کافور است
 کما قال الشاعر تعصى الله وانت تظهر حبه هذا العمری فی القیاس بدیع بدوکان جبک صدقاً
 لا طعنه ان الحب لمن یطیع مطیع و باید دید که با وجودیکه آنحضرت صلعم در بیت کوا
 بیت الله شریف که عبادت مخصوصه مثل صلوة است بر استلام رکن یحیی و رکن
 اسود اقتصار فرموده اند و استلام رکن عراقی و شامی ترک نموده اند بعد از تحقیق
 در شرح صحاح احادیث مثل عین شرح صحیح بخاری و غیره روایت میفرمایند که نزد
 حضرت امام حنفی امام حنفی استجاب و جواز استلام رکن عراقی و شامی بوده است
 الخ اقول باید دانست که در استلام ارکان با هم صحابه کرام و غیر هم مختلف اند
 اکثری بر آنند که بر رکن یمانی و حجر اسود اقتصار باید کرد و بعضی بر آنند که چیزی
 از بیت لایق ترک نیست استلام ارکان اربعه نماید پس مذہب اول مطابق فعل
 جناب شارع علیه السلام است و مذہب ثانی مطابق قیاس و عقل و ظاهر است که
 بمقابله فعل رسول الله صلعم عقل و قیاس را داخل نیست چنانچه در فتح الباری مرقوم
 است و قال بعض الی علم اختصاص لکن معین بالسنه و مستند التعمیم القیاس واجب
 الشافعی عن قول من قال لیس شیء من البیت هجراناً بانالم نزع استلامها بجمہوریت
 و کیف ہجره و هو یطوف به و لکن یفزع السنه فعلاً او ترکاً و لو کان ترک استلامها
 هجراناً لکان ترک استلام ما بین الارکان هجراناً و انما قایل به و یؤخذ منه حفظ المراتب
 و اعطاء کل ذی حق حق و تنزیل کل حد منزله لنتبه و بطایر منہم می شود که حضرات مذہب
 ثانی از فعل آنحضرت صلعم آگاه نبودند که بطرف قیاس مائل شدند چنانچه عند المناظره هرگاه
 که حضرت ابن عباس به امیر معاویہ در ترک رکن شامی و عراقی و اول فضل رسول الله صلعم
 بمیان آوردند امیر معاویہ بجوابش در آنوقت سالت شدند و حجت قیاس بمیان نیامد
 بلکه تسلیم و تصدیقش کردند چنانچه حافظ ابن حجر بعد ذکر و بحث مذکور فتح الباری
 تجویز عقل را رد نموده است کما قال و روی الشافعی من طریق محمد بن کعب القرظی ان
 ابن عباس کان مسح الرکن الیمانی و الحجر و کان ابن الزبیر مسح الارکان کلها و یقول

اربعه رکن
 استلام ارکان

لیس سے من البیت مہجور بقول ابن عباس لقد کان لکم فی رسول اللہ صلوٰۃ حسنۃ ولفظ رایتہ
 مجاہد المذکورۃ عن ابن عباس نہ طاف مع معاویۃ فقال معاویۃ لیس فی من البیت مہجور بقول
 ابن عباس لقد کان لکم فی رسول اللہ صلوٰۃ حسنۃ فقال معاویۃ صدقت وینہد ابین ضعف
 من حملہ علی التحدی و ان اجتہاد کل منہما یعتبر علی ما انکرہ علی الآخر و انما قلت ذالک
 لان مخرج الحدیثین واحد و ہوتاؤۃ عن ابی الطفیل و قد جزم احمد بنان شعبۃ قلبہ فی سقط الحجج
 العقلی انتہی الغرض از یحییٰ اختلاف کہ مابین صحابہ و تابعین و اکثر مسائل واقع است
 تنقیص و بحیل انحضرت لازم نمے آید و انچہ کہ شیخ المبتدعین ویرن مسئلہ از فعل حضرت
 امام حسن و امام حسین علیہما السلام در استلام ارکان اربعہ حجت گرفتہ محدثات و بدعات خود
 را بران قیاس می نماید سادہ چل و سفاہت است زیرا کہ ہر گاہ کہ حضرت ابن عباس
 در ہمانوقت بایتہ کریمہ لقد کان لکم فی رسول اللہ صلوٰۃ حسنۃ رد و انکار نمودہ اند و بعلزس
 امام شافعی وغیرہ ہم جو البش بدلیل لزوم اتباع فعل رسول اللہ صلعم دادہ اند و دیگر ایمنہ
 مجتہدین و علماء محققین فعل شایع علیہ السلام را معمول بہ خود ساختہ اند پس در ہنمقام قول
 شاذ و غیر مقبول را کہ بنایش عدم اطلاع بر فعل انحضرت صلعم است ذکر کردن ریگہ ریہ
 بہشت پیودن و خاک صحرا بر افشاندن است و علاوہ این چہ ضرورت کہ تمام اقوال
 جملہ صحابہ کرام و اتباع ایشان محقق و موثق باشند و گاہی مورد خطا نشوند گرچہ حضرات مذکورین
 در حالت خطا ہم بہ جن نیست خود مصیب ہستند و نمیدانم کہ شیخ الفرسلہ نزد خود قول حضرت
 حسین علیہ السلام را در استلام ارکان اربعہ پسند و قبول می نماید یا بی بر تقدیر اول لغت
 جناب خاتم الرسالت و جمہور علماء امت کہ صریح مذہب و ممنوع است بر خود گوارا کردن
 است و بر تقدیر ثانی وجہ انکار چیست یا زیادت بر فعل رسول مقبول و عدم ماثوریت
 است یا غیر آن اگر زیادت و عدم ماثوریت سبب انکار است پس انچہ کہ صاحب سالہ از
 راہ جہالت در ہنمقام بر صاحب کلمۃ الحق ایراد ہا نمودہ ہمہ بران علید اند نہا ہوجا بکم فہو
 جہلنا و اگر غیر ذن است تصریحش نماید قولہ حال دیانت این حضرات دیدنہ است کہ عبارت
 از کتابی ذکر میکند و ہر اعی تقلیط عوام انچہ مخالف ہوائی خود می باشد از اول و در میان
 و آخر بہ تحریف حذف میکند عبارت محدث دہلوی افحال شیخ احمد شیبانی نقل نمود
 الخ اقول باید دانست کہ اہل بدعت بظاہر و عوے محبت ان سرور علیہ السلام بر

زبان خود میرانند و اظهارش از انقاد مجالس میلاد و دیگریدعات که تر و بخش موجب بی ایمان
و مخالفت ارشاد انجناب است میسازند و بذكر مناقب و فضائل اهل بیت چهار و تفقو
حالات سادات ابرار که بطر نسون شرفا از حسنات و باعش رضائی سید لکانات
است توجه نمیدارند رئیس المحققین صاحب کلمه الحق دام اقباله بدینوجه بر حال بدائل فرقه
فرا سله حیف و تاسف خورده بذكر فضائل اهل بیت عظام و سادات کرام متوجه گشت
و علاوه دیگر کتب از کتاب اخبار الاخیار شیخ عبدالحق دهلوی هم اخذ نموده چونکه عبارت
کتاب مذکور طویل و مشتمل بر قصص و حکایات راست و نادر است بوده بخوف
تطویل از همه در گذشته فقره چند که در ذکر فضائل سادات کرام مناسب مقام بود نقل
نمود و عبارتیکه حذف و ساقط فرمود هیچ وجه مضر صاحب کلمه الحق و مفید سرگروه اهل
بدعت نه بود پس اندرین صورت الزام خیانت بر صاحب کلمه الحق عاید کردن شفا
صاحب ساله است و شک نیست که بعض حالات مندرجه کتاب مذکور که متروک شد
اند خلاف عقائد اهل سنت هستند چنانچه در حال شیخ مذکور گفته که در عشره عاشور
و دو اوزه روز از اول ربیع الاول جامه توجاهه شسته پوشیدی و در میان این
ایام جز بر خاک نختی پس میگویم که ذکر همچنین خرافات که روافض و عشره سیکند و اهل
سنت بفضل تعالی از ان محفوظ و مصون اند صاحب ساله را چه مفید بود که در غرض
آمده از عدم ذکر خرافات مذکوره نایق الزام خیانت و تحریف بر صاحب کلمه الحق نهاده
قوله این ادعای است مخالف تحقیق انجمنه تحقیقین و تصریح جمهور علمای دین الی قوله در

در مختار گفته و نه الوه بانیة یجوز ل یندب القیام تعظیما للقادم کما یجوز القیام و لو
للقاری بین یدی العالم الحق قول مذمت قیام تعظیما که جایجا در احادیث صحیح و کتب
مرضیه مذکور است آنرا مندوب مستحسن استن و بر مانعین آن الزام مخالفت جمهوریاد
کذب صیح و قول قبیح است چنانچه در تریندی در باب کراهته قیام الرجل للرجل مذکور است
عن ابنه مجله قال خرج معاویه فقام عبد الله بن الزبیر و ابن صفوان حین یراه فقال انما
سمعت رسول الله صلعم یقول من سهره ان یمثل له الرجال قیاما فلیتو بقعه من النار
و از حضرت انس روایت آمده قال لم یکن شی احب الیهم من رسول الله صلعم و کانوا
اذا راه لم یقوموا لما یعلمون من کراهته لذلك و جلال الدین سیوطی مستند صاحب

رساله در مراقاة الصلوة و حاشیہ ابوداؤد کفہ و تنایع فیہ طائفة منہم بنی الحجاج بانه صلعم انما
 امرهم بالقیام سعد بن زید عن اجمار لکونه مرینا کمانی بعض الروایات و در سند نام
 احمد آئندہ قوموا الی سیدکم فائز لوه قال ولو کان القیام المامور به سعد بن زید تنایع فیہ لما حض به
 الا انصار فان الاصل فی افعال القرب التعمیم انتہی و ملا علی قاری در مراقاة نوشتہ ان
 اصحابہ نہ ماکانوا یقومون تعظیما له مع انه سید خلق لما یعلمون من کراہتہ لذلک علی ماسی
 انتہی و شیخ عبدالحق در لمعات نوشتہ و قد ادعی بعضہم ان القیام للداخل سنۃ و خروجہا
 بایحیی من قولہ صلعم قوموا الی سیدکم و یحیی جوابہ ایضا و ذہب بعضہم الی انه مکروہ
 عنہ لما ثبت فی حدیث انس من کراہتہ صلعم قیام الصحابہ و قال انه عادة الاعاجم انتہی
 و در سیرت شامی مرقوم است جرت عادة کثیر من المجین اذا سمع نذکر و وضعہ صلعم ان
 یقوموا تعظیما له و ہذا القیام بدعۃ لا اصل لہ انتہی و در فتح الودود حاشیہ بودہ و دریل حد
 قیام مذکور است و للناس کلام کثیر فی ہذا المسئلۃ و علی ہذا الحدیث والا قریب ان ترکہ
 اولی و اخری ان یتسبلا قضاء و ایدار و خصوصۃ و الصدا علم انتہی و غرالی در حجاب العلم
 نوشتہ القیام مکروہ علی سبیل الاعظام لا علی سبیل الاکرام و ہوتی المسجد شدہ کراہتہ
 لان المسجد موضع الصلوة و القیام فیہ لئلا و حدہ لا یشرب لہ فلا یشرب بہ احدا و قال بعضا
 و لا یشرب بجوارۃ رہبہ احدا و اجماع فی المسجد عبادۃ فکرمہ القیام للداخل انتہی و در
 برہان شرح مواہب لرحمان مسطور است قبل یکرہ القیام للتعظیم انتہی و حافظ ابن حجر
 و علامہ ابن حلیج و شیخ الاسلام ابن تیمیہ و حافظ ابن قیم و غیرہم انکارش کردہ اند پس
 بعد مطالعہ کلام مستندین خود بر یکدیگر بیان شدہ در کراہت قیام تعظیما ناخلفی اختیار
 کردہ راہ انکار نباید پیود و از خیالات و تخلفات خود توبہ باید نمود و آنچه کہ بعض فقہا بوجہ
 رفقہ اند افضل ترین ایشان بلیات و احادیث بردش پرداختہ اند قولہ اولاکہ دین
 روایت نفی قیام مقید بوقت رویت است پس ثبت ادعا و اطلاق نیست الخ اقول
 ہر گاہ کہ قیام تقطیع بوقت رویت و مواجہہ قادم منہی عنہ گشت پس بحالت غیبت و بدو دن
 مشاہدہ آن بدرجہ اولی ناجائز و مکروہ خواہد شد علی الخصوص بعد مات ہو المطلوب
 قولہ و ضم این قضیہ مہملہ است و مہملہ در قوت جریمہ پس ادعا کلیت و عموم زان کے ثابت
 خواہد بود الخ اقول مہملہ را علی الاطلاق در قوت جریمہ دانستن و کلیت را در غرض مطلقا

را ندان غیر صحیح است زیرا که گاهی از قضیه محله معنی عموم و کلیت مفهوم میشود و در آن
آن جزئیة هم صادق می آید چنانچه انسان حیوان قضیه محله است ولیکن بر معنی عموم
شتمل است یعنی هر فرد انسان حیوان است همچنین الفاظ حدیث مذکور کالوا اذا روه
لم یقوموا لما یعلمون من کراهة لذلک دال بر معنی عموم اند یعنی بروقت تشریف آورده
آنحضرت صلعم صحابه کرام عموماً قیام تعظیم نمیکردند قوله قاضی عیاض در شفا آورده ان
رسول الله صلعم کان جالساً یوماً فاقبل ابوه من الرضا عنه و منع له بعض ثوبه فقعده علیه ثم
اقبلت امه فوضع لها ثوبه من جانبہ الآخر فجلست علیه ثم اقبل اخوه من الرضا عنه فقام رسول
صلعم فاجلس بین یدیه احديث اقول بر اهل فرست و گیاست مخفی و محجب نیست که قیام
آنحضرت صلعم وقت آمدن اخ رضائی خود بنظر تعظیم نه بود بلکه بغرض توسیع جای یا توسیع
ردا بخواهی تفخوای الجالس بوده چنانچه مروج این دیار و امصار هم است که بعضی وقتاً
بغیر قصد تعظیم قاوم غیر حتی الاکرام صرف بنظر فراموشی جای یا مسند الکفرین میکنند و رنه
ظاهر است که تعظیم و اکرام والدین شرف و عرفانه نسبت برادر بدربارها زائد است
پس برای تعظیم والدین قیام نغز مودون و بغرض تعظیم برادر بر خاستن بعید از قیاس
است چنانچه علامه ابن الحکاج صاحب مدخل رحمة الله علیه در جواب این استدلال گفته
فاقرر حکم الله وایانا بنظر الانصاف الی هذا العالم کیف جعل القیام للاخ من بابا لیر
والاکرام علی ما ظہر له و نقل هذا الحدیث و یقول ان النبی صلعم لم یقیم لایه و لالامه و انما
قام لایه و العقیة واحدة و الموضع واحد و قد قدم رحمة الله فی اول الفصل قوله
الذی یختار القیام للوالدین و العلماء و الصالحین و لم یذكر الاخوة ثم انی بهذا الحدیث لیسوا
علیه لاله فی ترک القیام للوالدین و انه الذی اختار صاحب الشریعة صلوات الله علیه
و سلامه و هذا الحدیث اوضح و لیس و اقوم طریق علی ان ما ورعونه علیه السلام من القیام
بنفسه الکرمیة و امره بذلک لعد رکان ہناک موجود من غیر قصد للقیام بنفسه الا تری ان الله
سبحانه امیر الوالدین و اکرامهما و قرن رضا ہما بر رضائہ و مخطیہا بنخطہ و قد قال علیه السلام
لذی سألہ عن افضل الاعمال بر الوالدین فلو کان القیام لہما من بابا لیر و الاکرام لہم
لین علیه السلام لتبرک ذلک بالکلیة و ہو علیه السلام قد اوجب بر ہما مع ایجاب لہ
تعالی لذلک فان قیل قد وقع منه علیه السلام القیام لایہ و ذلک کاف فی الجواز

برای برادر و لایہ
برای برادر و لایہ

قاضی و سبب ان قیامه علیه السلام را خیمه قدسین را وضع فی سببی بکویت سبب اندکی لا جلد
 و رفع منه علیه السلام القیامه الا ترى انه ذکر فیہ انه لما قبل البوع بسطه طرفه ردائه فلما
 ان اقبلت انه بسط لها طرف رواه من الجانب الآخر فلما ان اقبل اخوه قام علیه السلام
 اقعه بین یدیه قدل ان قیامه علیه السلام کان لاحد و جین او لها معا اما ان یوسع علیه السلام
 فی المجلس و یوسع له الروا و انما قلنا ذلك لما قد علم من حاله و حال ردائه علیه السلام انه
 کان رواه علیه السلام علی ما نقل اربعة اذرع و نصفاً او نحوهما فمن ابن سبع علی هذا لیس فی
 الروا عن اربعة و من اخلاقه الکریمه و معاشرته الجمیلة لم یقدر علیه السلام ان یقصر برفقه الکریم
 و ابواه علی الروا و اخوه علی الارض میباشه بالمقام علیه السلام حتی یسبح فی الروا
 حتی یسبحهم او حتی یوسع له فی المجلس لیس لیس یكون خارجاً عنهم انتهى قوله انهم وین یصیر فیروز
 که تعظیم آنحضرت صلعم وقت حکایت ذکر شریف مانند تعظیم آنحضرت صلعم است در
 حالت حضور پر نور الخ اقول تعظیم و توقیر و تکریم حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه
 و علی آله اجمعین بهیچیکه در شرع متین در است از شرائط دین و ایمان است و زیادت
 و کمی موجب نقصان و خزلان و برابری در حدیث مخفی نیست که نزد صحابه کرام و ابیت
 عظام شمار قیام از افعال تعظیم و توقیر و ان وقت نبوده و نه اجازت شرع علیه
 اسلام منقول بلکه برخلاف آن امر مخالفت و کراهیت یافته میشود چنانچه ارشاد فرمود
 لا تقوموا کما تقوم الاعاجم و عن انس قال لم یکن شیء احب الیهم من رسول الله صلعم
 و کانوا اذا راوه لم یقوموا لما یعلمون من کراهته لذلك و انچه که در حق تعالی سیدکم
 وارد از متنازع فیه خارج است کما سیاقی قریباً پس معلوم شد که خواندن در و در وقت
 ذکر پاک حضرت خیر الانام و بر خاستگی که نام آنحضرت علیه السلام کند با شد و از ابیت اخلا
 وقت قضای حاجت همراه نبرون و از الفاظ ادب تعظیم مثل لفظ جناب یا حضرت و غیره
 یاد کردن داخل تعظیم و توقیر است و نه بچنان که در حدیث ناکید خواندن در و وقت ذکر
 مبارک آنجناب آمده است و تارک را به لفظ خلیل آنحضرت فرموده کما قال الخلیل من ذکر
 عنده فلم یصل علی و غم الف من ذکر عنده فلم یصل علی اگر قیام هم از امور شریع
 و افعال مرضیه می بود و مذمت تارک قیام بالضرر و شایع مان میفرمود و علاوه ازین اگر بالفرض
 از قیام تعظیمنده هرگز گرفته شود تا هم بعد وفات در حالت غیبت بدون مشایده او قیام

نمودن خالی از دو حالت نیست که قیام گفتندگان جناب صاحب مد علیه السلام را خاصه و ناظر میدانی بر تقدیر اول در صفت خاصه الله رب العزت شرکت غیر لازمی آید و بهو شرک کہا قال الله تعالی لا شریک لہ شیئا و بر تقدیر ثانی فعل عبت یعنی سبوت و احتراز از فعل عبت و لغو الایدیس بهر طور که باشد قیام آنوقت از ممنوعات شرعیست

صاحب سیرت شامی گفته بر سه عاده کثیرین المجدین و اسمعولید کر وضعه صلعم ان یقوموا

تعیطاً لکماله القیام بدعت لا اصل لہ لستہ و قاضی شہاب الدین دولت آبادی نگاشت و ما

یفعل بجمال علی رأس کل حول فی شہر ربیع الاول لیس لشیء و یقومون عند ذکر مولده صلعم

ویرعمون ان روجہ صلعم بخ و حاضر فرمهم باطل بل ہذا الاعتقاد شرک قد منع الاسلمہ لاربعة

عن مثل ہذا انتہی و عجیب موراین کہ اہل بدعت و غیر وقت ذکر ولادت اگر دہ روز ہزار

مرتبه ذکر و نام آنحضرت صلعم بر زبان آرند یا از دیگران بشنوند یا خود در آن محفل میلاد قبل از

ذکر ولادت با سعادت تذکرہ اوصاف و محامد و معجزات حسناات سید الکائنات صلعم

نمایند گا ہی قیام نمے سازند حالانکہ تعظیم کہ علت قیام است در ذکر ولادت و غیر آن

ہمہ برابر است معلوم کہ این تیجج بلا مرجح چہ معنی دارد و آنچه کہ از شفاء قاضی عیاض

نقل نموده کہ توقیر و تعظیم آنحضرت بچنانکہ در حالت حیات بود بعد ممات ہم لازم ضر

نصم نیست حکام ذکرہ سابقاً قولہ مراد نبودن اجلال در قیام جناب سیدہ محل کلام

است الخ اقول قیام آنحضرت صلعم بنابر جناب سیدہ و مقام جناب سیدہ بر ای آنحضرت

از قیام متنازع فیہ حسب تحقیق اہل علم خارج است حافظ ابن حجر در فتح الباری نگاشتنہ

واجج النووی بحديث عائشة المتقدم فی حق فاطمة و اجاب عنہ ابن الحاج باحتمال ان

یکون القیام لہا لاجل اجلاسہا فی مکانہ اگر اما کہا لا علی وجہ القیام المتنازع فیہ

ولا سيما عرف من ضيق يومهم وقلة الوسع فیہا فکانست ارادة اجلاسہا فی موضع

مستلزمہ قیامہ و امن نے بسط ذالک انتہی باید دانست کہ اگرچہ نووی در تجویز قیام

متنازع فیہ جدید بلخ کرده بود مگر ابن الحاج صاحب مدخل و حافظ ابن حجر آنجنابان

پروش پروا نداشتند کہ ہر دلیلش را مخدوش ساختند ابن الحاج جواب نے قیام حضرت

فاطمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا در مدخل بہ بسط تمام نگاشتنہ است شطری از ان

بنابر تسکین صاحب سالہ در خیز تحریر می آرم فحاصلہ ان تعظیمہ علیہ السلام لفاطمہ

جواب القیام حضرت فاطمہ

رضى الله عنها في تعليلها حين وتولها عليه واجلاسها في مجلسه الاجل ناخصها الله
 به من الشيم الكريمة واللطائف الجميلة لو لم يكن لها خصوصية تمايزها الاحصولة عليه السلام
 في صحتها فاي حقيقة مثل هذه واي خزية اكبر منها والى ما وجدت قطد لا لو جديدا
 هذا فبحان من سن عليها ما من وتكرم بما تكرم فكان قيامه عليه الصلوة والسلام قيامها
 رضى الله عنها لان يتوهم على ما قد علم من نفيها وقد كانت احواهم على ما قد علم
 من شطف العيش وقلة الدنيا سيما فاطمة رضى الله عنها التي اثرت الطاحون في يد
 فشلت ذلك الى ايها عليه السلام والرفد قد اتاه فحملها على حاله عليه السلام واختار
 لها ما اختار لنفسه المكرمة فاعطى الناس وتركها بقوة تولى ايمانها وعليها عرضا عن الخادم
 التي طليت ذات الى فراشها ان تسج ثلاثا وثلاثين وتجد ثلاثا وثلاثين وتكبر اربعاً وثلاثين
 وقد كانت تقعد الايام لا تاكل شيئا وفيها روى بعلمها انزل قوله تعالى انما اطعمكم بوجه الله
 الآية في قصة من المجادة يطول ذكرها وقد ذكرنا في التفسير مناقبها في هذه المعنى كثيرة
 يطول تتبعها وهي موجودة مشهورة معروفة في الكتب المتعرضة بهذا الفن فاحاصل
 من هذا ان الاقلال الذي كان عندهم من الدنيا كانوا يمتنعون بسببه من فراش ايد على
 ما يضطرون اليه او شي زائد على يقعدون عليه الا ترى الى حديث ابن عباس رضى الله
 عنهما حين بات عند خالة يمينية قال فاضطجعت في عرض الوسادة والنبى صلى الله
 وسلم واله في طولها فلو كان ثم وسادة غير ما جعلوا له دون وسادتهم فاذا لم يكن
 عنده الا وطار واحد وهي قاعدة عليه ودخل عليها ابوها فليف يمكن ان يقعد عليه السلام
 على الارض وهي على حائل لا يمكن ذلك صلا فاحتاجت الى القيام من مجلسها حتى
 يقعد ابوها صلى الله عليه وسلم على الحائل ثم تقعد في بعد ذلك اما على طرف الحائل
 او على الارض وكذلك ايضا اذا دخلت هي رضى الله عنها على ايها عليه الصلوة
 والسلام وهو عليه السلام فيفضلها ويعظمها بتفضيل الله تعالى وتغنيها لها كما تقدم
 فلا يمكن ان يقعد عليه السلام على حائل وهي تقعد مباشرة للارض فيقوم عليه السلام
 حتى يجلسها على ما كان عليه جالسا الاجل المنزلة العظمى التي لها عند ربها ومما يدل على ان
 قيامه وقياها كان لما ذكر وهو الافراح في المجلس والاثيار به مع التقبيل المذكور
 او لغيره من معاني الحديث ما ياتي بعد هذا وهو لفض في حين استسلة على ما سيأتي

سیانه انتشار المذنب فی هذا الجواب فی الاضاحه متفق مع الانصاف وادامع عدمه فلو جئنا
 بقرب الارض اجوبه وانتم لا یملکن التسليم ولا القبول لان الانصاف هو راس الخیر وریب
 ونبعه فقد تبین الامر ووضح فاسلك فی الطریقین شیئت واندیرشد وایاک بطریق الرشاد
 ویحینا وایاک بطریق النجد والعناد قوله اما مخالف جمایه تحقیق مخالف ظاهر احادیث است
 که برین تقدیر حکم یک و کس کفایت می فرمود که انزل سعدا حال آنکه خطاب سلم بلفظ جمع فرمود
 الخ اقول در قصه نزول سعد از حار مجروحیت ایشانرا سبب قیام تصور نکرده انرا محمول
 بر شریعت و استحباب قیام تعظیم نمودن بعد از انصاف و صریح جور و انصاف
 است زیرا که علاوه تصریح تحقیق در روایتی هم آمده است که سبب قیام فرود آوردن
 حضرت سعد از حار بوجه مریض بودنش بود و حمار و کس ان البی سلم امیرهم بالقیام
 الیه لیزلوه عن الدابة لم یض به و چونکه تخصیص یک و کس از حضار مجلس باعث شکسته
 و افسردگی خاطر دیگران بود این معنی را آنحضرت صلعم بوجه اخلاق عامه خود پسند نه
 فرموده بلفظ عام ارشاد فرموده چنانچه علامه ابن الحجاج در مدخل حللین شبهه مود گفته
 فان قال قائل لو كان المراد به ما ذكرتم وهو الانزال عن الدابة لامر عليه السلام بذلك
 من يقوم بتلك الوظيفة وهم ناس من ناس فلما انهم دل على ان المراد به الجميع اذ
 ان بعضهم نزول الضرورة الداعية الى نزوله فاجاب انه عليه السلام فعل ذلك على
 عاوة الكريمة وشمائله اللطيفة المستقيمة لانه عليه السلام لو خصل احد منهم بالقول الامر
 لكان في ذلك اخلبال خصوصيته على غير قربة فيحصل بسبب ذلك لمن لم يامر انسا خاطري كونه لم يامر
 بذلك وكانت اشارته عليه الصلوة والسلام ونظيره او امره عندهم من اكر الخصية
 فامر عليه السلام لهم بذلك عمدا تحفظا منه عليه السلام ان يكره خاطر احد منهم او
 يتغير فكان ذلك في حقهم مثل فرض الكفاية من قام به اجزائهم الباقين فهذا الذي
 ينبغي ان يحل عليه الحديث للقرائن التي قارنته وهي هذه وما تقدم من ان افعال تقر
 نعم ولا تخص قبيلة دون اخرى انتهى و علاوه ازین مخاطب آنحضرت صلعم در انزال
 سعد بعض را انصار که بعد بن معاذ تعلق میبداشتند بودند نه جمله قبائل و حضار
 مجلس پس اگر از قیام تعظیم و اکرام سعد مقصود بود چرا تعظیم نفرمود و برای تعظیم
 شخص مستحق الاکرام تعظیم مناسبی نشده تخصیص حافظ این خبر فرسخ الباری شرح

صحیح بخاری نوشته و قد اعترض علیه الشيخ ابو عبد الله ابن الحاج فقال ما لم يخصه لو كان
 القيام المأمور به لسعد هو المتنازع فيه لما خص به الانصار فان الاعل في افعال اقرب
 التقييم ولو كان القيام لسعد على سبيل البر والاکرام لكان هو مسلم اول من فصله
 وامره من حضر من اكابر الصحابة فلما لم يامر به ولا فعله ولا فعلوه دل على ان الامر
 بالقيام لغير ما وقع فيه النزاع وانما هو لتيزلوه عن دابة لما كان فيه من المرض كما
 جاز في بعض الروايات ولان عادة العرب ان القليلة تخدم كبريا فلذلك خص
 الانصار بذلك دون المهاجرين مع ان المراد ببعض الانصار لا كلهم وهم الاوس منهم
 لان سعد بن معاذ كان سيدهم دون الخنزرج وعلى تقدير تسليم ان القيام
 المأمور به جنب لم يكن للماعة فليس هو المتنازع فيه بل لانه غائب عن القيام للتعاب
 اذا قدم مشغول ايضا قال ويحتمل ان يكون القيام المذكور انما هو تهنية بما حصل له من
 تلك المنزلة الرفيعة من تحكيمه والرضى بما يحكم به والقيام لاجل التهنئة مشروعا
 وخفاجي گفته و ممن ذهب الى كراهة ابن حجر رحمه الله تعالى وقال في قوله قوموا الى
 سيئكم انما كان لانه قدم على حمار وكان مريضاً و في رواية قوموا اليكم فانزله
 انتهى وانچه كه بخاری و مسلم و ابوداود و در باب قيام الرجال للرجال تذکره است
 دلالت بر مشروعيت و استحباب قيام نمی کند کما فهم صاحب حق اليقين بلکه از عادات
 محدثين است که در هر مسئله خاص هر قدر احاديث که بهم ميرسند در کتاب مجتمع
 نموده اکثر اوقات در ترجمه باب ذکر فوائد بدون تفصيل جواز منع میکنند و مقصود
 از ان اظهار برای خود نجيب باشد و گاهی در ترجمه تفصيل جواز منع بهم پيمازند ليکن از ان جواز و عدم
 جواز فعل حجت گرفتن است چنانچه در باب مضاعف استنشاق غسل يدين و جود تعيين کحات و تزويج يمين با هم
 و رفع اليدين و كيفيت نوشيدن آب و غيره امور شرعية چند احاديث مختلفه در كتب
 احاديث وارد اند و هر صاحب کتاب مطابق مضامين احاديث برای بر هر حديث
 علمده علمده باب مقرر نموده است و قطع نظر از ديگر امور خاص در باب قيام هم
 بحين حال است که خود ابوداود و در حديث منع قيام گفته باب كراهة القيام للناس
 پس حسب فهم شيخ الفرائس له و غيره لازم می آيد که حضرات اهل حديث تحوزند و استحسان
 امور متضاده بنمودند و هو خلاف کما قال العلامة في المدخل و هذا ليس في حجة لان كراهة

و اینهم بدانست که حدیث هذا و هو اینهم نظیرون الی فقہ الحدیث فیہ یوون علیہ
 و یدکرون فوایدہ نے تراجمہم جملہ من غیر تفصیل کما قالوا فی البخاری رحمہ اللہ
 جل فقہ نے تراجمہ و کذلک غیرہ من الحدیثین ولا یتعرضون نے غالباً ہم
 الی التفصیل یا بجواز المنع والکراہیۃ او غیر ذلک تماشا ہم سیاق الحدیث
 علی ما ہو علیہ و الفقہاء یتعرضون لذلک کلمہ لاتری ان ابادا و درضی الدین
 قد یوب علی غیر ذلک الحدیث و ہوا حدیث الذی وقع النہی فیہ عن القیام فقال
 باب کراہیۃ القیام للناس بل یؤخذ من ترجمہ و تویبہ علی الحدیثین فقہ مقتضی
 منع القیام لانه لما ان ذکر الحدیث الذی یسئل بہ علی القیام لم یقل باب
 ما جاء فی فضل قیام ولا استحباب القیام ولا جواز القیام بل قال باب جا
 فی القیام ولم یزد لان فی ذکر الحدیث الآخر قال باب کراہیۃ القیام للناس فیلوح
 من فحوی خطابہ انہ یقول بالکراہیۃ ولا یقول باجواز و ہذا کلمہ بین وضح واللہ اعلم
 و اذ لم یقل بفحوی الخطاب ولم ناخذ منہ حکم فلا سبیل ان نحکم بانہ اخذ بالحدیثین
 و ترک الآخر الا بقریۃ و القرینۃ قد ولت علی ما ذکر والد الموفق قولہ و قطع نظر
 از ان میگویم کہ منع قیام از ایما و علماء مشہورین یہ نقل صحیح باثبات نہ ساینده
 الخ اقول کلام علماء اعلام در باب منع قیام اظهر من الشمس است گرتہ بند بر
 شہ چشم چشمہ آفتاب اچہ گناہ قولہ ثانیاً بر تقدیر صحت نقل ز قول ابن حجر
 علی و شیخ نور الدین و یحییان از قول صاحب سیرت شامی حکم ضلالت بخیر
 ان کجا لازم است ایامی دانند کہ اتر جمہور ایما دین بلکہ خود حضرات مذکورین
 ہم قائل تقیم بدعت بودہ اند الخ اقول ہر گاہ کہ ابن حجر کے و شیخ نور الدین و صاحب
 سیرت شامی و صاحب تحفۃ القضاۃ و قاضی نصیر الدین گجراتی و غیر ہم قیام مولد کو
 رابدعت و لا اصل لہ گفتہ اند و ظاہرست و قتیکہ کلمہ بدعت و لا اصل لہ بر زبان ہل
 علم نسبت کد امی فعل سے آید م و ایشان عدم جواز و انکار آن میشود نہ استحسان آن
 چنانچہ فقہای حنفیہ جابجا و کتب خود وقت نیافتن اصل فعل از شریعت حکم کراہت
 و حرمت آن میدہند پس مجوزین قیام مولد حسب تصریح بالا از دائرہ بدعت
 و ضلالت خارج نمیشوند تا و قتیکہ از عقائد باطلہ خود تائب نباشند و تعجب نیست

که صاحب ساله بر اقوال مستندین خود که در انکار تقییم بدعت شرعیه بسوی
 حسنه و سیه متقول شدند آگاسی و اطلاع می دارد و مگر با وجودش جمهور اینین
 را قائل تقییم بدعت از راه سفاهت می انکار و که کفی الدالمونین القتال و حتی
 وی پس است قوله و هرگاه در مابقی از محققین مشروعیت و ندب این نوع
 اگر ام ثابت گردید پس برای بجا آوردن آن بقصد اعلان تکریم آنحضرت صلعم چه
 حاجت بحت دیگر است **الحاق قول** اولاً در مشروعیت این نوع اگر ام کلام است
 که اهل تحقیق بانثار صحیحه عدم جوازش ثابت نموده اند ثانیاً اعلان تکریم آنحضرت صلعم
 از قیام تعظیمی بخت نزدیک هر ذی عقل و شعور بعد مرور در دلیلی قوتور عقل است ثالثاً
 اگر قیام اعلان تکریم آنحضرت علیه السلام مقصود از پس تخصیص قیام عند ذکر
 وضعیه حلیت زیرا که اعلانش هر وقت و هر آن بر هر مسلمان لایذ و لازم است
 و اگر شارع انرا بر وقت ذکر ولادت مخصوص فرموده باشد ثبوتش باید رسیده
 و حصول سند از شارع علیه السلام معلوم پس تا وقتیکه حجت از حج شرعیه میسر
 نیاید راه تجویرش میموند و دلیل انکار از مانعین خواستن دلیل سفاهت است
 و پس تعجب می آید که این مسئله قیام خاص آنقدر صریح و صاف است که خود
 اکثر مجوزین عمل مولد او را روا نداشته اند مگر گروه فراسله از راه چهل و چشت
 در تر و تحشال پنجان سرگرم اند که منکرین قیام را از لفظ سخت و درشت یاد می کنند
 و در ظل عاطفت و حمایت ابلیس پر تبلیس آرام می نمایند قوله اما جماعت
 بسیار از مجوزین عمل مولد الی قوله بودن شان از علماء را سخین و ایامه شرع
 بسین و ارکان دین بتین و متصف باتباع شریعت و معرض از دنیا و راب
 آخرت ثابت است باخبار متواتره **الحاق قول** اولاً جماعت مجوزین عمل مولد
 را متصف بصفات مذکوره دانستن غیر مسلم است زیرا که اکثری از مجوزین
 آنچنان هستند که از زمره علماء خود را مشهور می نمایند و مصدر حرکات
 بجا و مذموم میشوند و معاش دنیا از راه زور و فیرب حاصل میکنند و بعض
 دیگر از مجوزین متقدین اگر چه متصف بصفات حسنه هستند مگر درین مسئله
 خطا کرده اند که ساقاً الغرض و تمیز حق و باطل اعتبار کثرت و قلت نیست پس

اهل حق اگر چه قلیل باشند اتباع ایشان باید و بر کثرت اهل بدعت افتخار نشاید بخواجه
 ابوشامه و ستاد امام نووی گفته جاء الامر بلزوم الجماعة فالمراد به لزوم الحق
 و اتباعه و انکال التمسک به قلیلاً و الخالف له کثیراً لان الحق مالکان علیه الجماعة
 الاولى و هم صحابة و لا عجرة الی کثرة الباطل بعد هم انتہی قوله صاحب ساله
 و کافه اسما علیہ حاشاکه در محال بحصه صدم و نه از هم از انحضرات هم رسید
 باشند چه جای آن که احکام گزیده باشند الحق اقول رئیس التحقیق صاحب ساله
 کلمه الحق ادام الله اقباله بفضلہ تعالی درین زمان در تجر و جامعیت و تحقیق یقین
 و کثرت تالیف و تصنیف و دیگر فضل و محال از شوق تا عجب علم افتخار بر
 افراخته است و از پیشینان در زیادت فضل و سال گوی سبقت برده مثل
 آفتاب بر همگان پر توارانوار خود انداخته است کما قال الواصف فی مدحه
 ساقی ما بزم افروز سن * سیدی نواب صدیق احسن * اندرین و ران شو قلیز
 گوهرش سرگرم چیا سن * روز شب با کاروین پردخته * خوش اوقف ایست
 کرد اساس دین الحق را استوار * جاده سنت نمود آسان گذار * نامه و غازه رخسار علم
 خامنه و ابر گوهر بار علم * کثرت تصنیف پایش مہم * میدیداد هم اسلاف هم
 ای صبا از سوی ماحد رسن * و جنان و ج بخاری را بخوان * ابن جوزی را بگو محل کشد
 رخت لفت سوی این محفل کشد * هم صلا از مابشو کانے بگو * بالقی الدین حرانی بگو
 هم بگو با خاقان حیدر * سوی هند از عقلان بنید و کمر * هان سیوطی را بگو آویند
 دفتر پاریتہ تصنیف خوش * گویا بن قسیم آید شاد و شاد * نذر در پیش را روز تحسین و
 علی نداید که اهل حق هم بفضل عیدیه و کمالات غنیة تصف اند و هدایت
 و رهنمائی و نظر و بینائی داد آہی است موقوف بر قلت و کثرت علم نیست پس
 اہلسنت باتباع طریقہ حق از انعامات و فیوض ربیب بہرہ و روکاساب شدند
 و اہل بدعت و دیگر فرق باطلہ از پیروی خواہش نفس مآرہ ناکام گشتہ و در طہ
 ضلالت فرو رفتند قوله با وجود موجود بودن صفات علماء و یندار در ایمہ
 و ین کہ مجوزین عمل مولد اندیر تحقیقات و استحسانات ایشان اطلاق فضالت
 و فی دینی نموده آید الحق اقول اگر چند صفات حسنہ در بعض مجوزین عمل مولد

کلمه الحق ادام اقباله
 کو فیض فیض اہل تحقیق صاحب

فیض فیض اہل تحقیق صاحب
 در خاتمہ کتابت بیان طالب

یافته میشوند لازم می آید ایشان متصف بجملة صفات حسنه باشند و اصل بر آنست که
 این عمل مدارج اندر هر یک از اطلاق ضلالت و بی دینی کرده نمی شود و آنکه
 علی الدوام از رسوم شرک و بدعات اجتناب میدارند و جستجو و تلاش احوال و
 افعال رسول مقبول صلعم می نمایند اگر مقتضای بشریت ایماناً و قصوری و فهم
 ایشان راه یافته باشد معذورند و این شان متقدمین است و آنکه شب و روز
 در ترویج و احیای بدعت و امارت سنت سعی و جهد بلیغ نمایند و از اهل حق عنوان
 و عداوت میدارند و این حال گروه فراسله است هر چه در حق ایشان گفته شد
 بجا است و تعزین و تحقیر ایشان رواست قوله اگر سننه در اصطلاح جدید حساب
 رساله همان را گویند که بحسب ظاهر یا دعاء اتباع سنت عقائد فاسده ایجاد
 ساخته الی قوله و حق ایمنه اهل سنت از صحابه کرام و دیگر علمای اعلام در
 فروع احکام بے فهم مرام حکم تحقیق و تعمیل و تحقیق کلمه تفسیق و تکفیر لازم نماید الخ
 اقول الله برافترای و داری و کذب بیانی مروانے حیرت بر حیرت و ب
 بر تعجب می آید که هر گاه اهل حق مثل صاحب کلمه الحق و خیره در امور شرعی و
 نیافتن قول و فعل حضرت خیر البریه اقوال و افعال صحابه کرام و اتباعهم را
 واجب العمل میدانند و بر انکار بدعات از انحضرات احتجاج می آزند چگونه
 بر تحقیق و تفسیق و تکفیر ایشان زبان کشانند البته اگر نسبت این مقوله بفراسله کرده
 اید سزاوارست که بمقاله ابواب باطله و خیالات فاسده احادیث مرفوعه و آثار
 صحابه را پسند و قبول نمی کنند و ایجاد بدعات و اختراع خرافات همیشه
 می نمایند و در پی تشنیع ایمنه اهل سنت و متبعان شریعت از خبت طینت میمانند
 که از بوارق و غیره بهمگنان عیان است الغرض اهل حق را بوجه اتباع سنت اهل
 سنت نام نهادن زیباست و فراسله را بوجه اختراع بدعت از اهل بدعت
 شمردن بجا است قوله پس دعوی اینک که انچه ایراد یافته است موید است
 به نصوص الی قوله مبالغ و ناقل است این ادعا کذب باطل است الخ اقول
 و انچه که صاحب کلمه الحق درین سلسله ادعا کرده مزین به نصوص قاطعه بر این
 ساطعه است و صد اقتضای کلام کردن صریح انکار آیات و احادیث است

پس اهل بدعت که باتباع اهل باطله تنقیص لائل حق مینمایند و حقیقت متوجه
 است با حدیث حضرت خاتم المرسلین و آثار خلفاء راشدین و اقوال مجتهدین
 قوله فقیر برای تکمیل الزام احتجاج بهان اهل حق از مشهورین که مستندین صاحب
 رساله اند التزام کرده ام و اگر یک دو جاز دیگر علماء دین آوردم انهم بعد از آن
 است که در دیگر رسائل این طائفه و کبرای ایشان استناد و ذکر آنها دیدم الخ
 اقول این قول صاحب رساله محض برای تغلیط است رئیس المحققین که عبارت
 علی قاری و شیخ عبدالحق و سیوطی و غیرهم مقتدایان مخالف را اگر در بعض
 مقام به نقل آورده بنظر الزام مخالف است نه برای اعتقاد و استناد که مامور
 سابقاً و علاوه ازین بنیاد مذہب اهل حق مستحکم بکتاب و سنت است تا
 و قتی که جمله اقوال علماء زبان را بمنزله شرع نچند مقبول و واجب الاتباع ندانند
 پس اگر آنحضرات احياناً خلاف مسلک شرع در بعض موارد مقرر نموده باشند
 بالضرورت آن وقت قول و فعل ایشان بر خصم حجت نباشد قوله اول که شهادت
 تنزیل ثوبک ثبت نموده و بلفظ تلج الفقهاء و المحدثین ستوده حال اختلاف ایشان
 در رساله صیانت الاناس باید دید و بر قدر قلیل از خرافات ایشان مطلع شاید
 گردید الخ اقول فضیلت و تجر مولانا حیدر علی صاحب مرحوم ثوبک که از
 رسائل ایشان که در جواب مولوی فضل حق خیر آبادی تالیف شده اند بر اهل
 علم مخفی نیست پس تنقیص و تحقیر ایشان نمودن مشت خاک بر آفتاب مذکور
 است و مولانا مرحوم علاوه فضل و کمال زایل کرامات هم بودند که در آخر تقریر
 کتاب کلمه الحق نسبت جناب مولف دام اقباله رقم فرموده اند چون بس اکت
 و شیوخت خواهد رسید انشاء الله تعالی کارها خواهد کرد که موجب غبطه معاصرین خواهد
 شد چنانچه بفضل تعالی بهمان طور بوقوع آمد یعنی درین زمان تنقیح و تحقیق کثرت
 تصنیف و تالیف و اشاعت علوم دینی جناب پنجمان روز افزون است
 که معاصرینش بحد و حساب رشک و غبطه میکنند و بلکه حسد میخورند و باشتیجاب
 کردن ذریعه شهرت و وسیله عزت خود میدانند قوله شهادت دیگر از
 محمد عباس پسر شیخ احمد شروانی نویسانده اند الی قوله از شیخ صاحب موصوف

فکر مولانا حیدر علی صاحب مرحوم

بنا بر غلو مذہب تشیع و تعصب مشرب رفض الزام ضلالت بایمه است
 و اکابر اهل سنت غیر غریب ما از کسی که خود را خواه مخواه سنی گوید افتخار بشهادت
 شیخ و الا تبار نهایت عجب طرفه آنکه از رساله کشف الالباس عما وسوس البخائس
 حال شیخ ابوالفضل عباس باید دید الحق اقول شیخ ابوالفضل عباس در تقریظ
 مدح کتاب و جناب مولف مجمع حسنات و توہین ورد شرک و بدعات نگاشته
 است و بایمه است و اکابر اهل سنت بکدام مقام الزام ضلالت اشارت
 و کنایه نه نهاده که موجب طعن و ملامت صاحب ساله گردد و اگر شیخ ابوالفضل
 مذہب تشیع میرد و تقریظ ایشان را در کتاب خود جادادن چه مصالقه است
 که تقریظ از موافق باشد یا از مخالف ہمیکو می باشد و بلکه از مخالف مذہب
 احسن و خوشتر است کما لایحفظ و آنچه که مولوی سید احمد حسن صاحب بخارا
 مرحوم متخلص بعبر شے برادر بزرگ جناب رئیس المحققین صاحب کلمۃ الحق دام
 اقباله در آخر کلمۃ الحق بطور تعلیقات نگارش فرموده بودند بعد ختم رسالۃ الحقین
 شیخ الفراسلہ کہ در جوابش خامہ فرسائی و یہودہ سرای کرده است
 همان مضامین ہستند کہ در مابقی مردود شدہ اند لہذا بحرف
 تطویل از ان در گذشتیم و بر جواب حق الیقین اکتفا نمودم
 و آخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ والسلام
 علی سید المرسلین و خاتم النبیین علیہ السلام
 و اصحابہ اجمعین
 آمین

کتبہ اکبر خان

خاتمہ لطف کتاب بخیر لاتی موجد لفظ و معانی منشی جمیل محمد صاحب سوسائلمہ
خاتمہ لطیف حسن

خدائی لایزال بی نیاز از حمد یا ست۔ و نبی پاک ز رفعت بی پروا است۔ اما
بعد از حق را مرده جانفزا و منصفانرا اصلاً۔ کہ امر و زاین کتاب طبع پسندیدہ بیان
و نہنہائی گمراہان روزگار گردید۔ الحق گنجینہ مالامال ہدایت است۔ و بادہ حراری
جام حقیقت است۔ اگر با دم اساس کیش بدعت انیم بجا۔ و اگر مسلک عین سنت
گویم روا۔ ہمانا بطل بدعت بد اسلوب مولد است۔ و سیکو حامی سنت سید احمد
دل افروز یا سخ حق الیقین۔ و رواقوال سر اسیمہ مبتدعین اللہ اللہ ہر جواب
لا جواب یرہ نیست قاطع۔ و ہر ایراد قطع و کیلی ست سباطع۔ حسن ادائی
مضامین نافع و اہواہ۔ لطف عبارت بیدل یاری سبحان اللہ۔ قربان
مولف محقق باید بود کہ راہ انصاف پیو۔ و بیجا یا باب تحقیق بر و ہر جہان کشو
حد او نہ کارش جز اسے تیک دید۔ و در اصناف کلام او اثر کے نہ

قطعہ تاریخ بالف منہ سلمہ اللہ تعالیٰ

ز سب سے مولف جمیل بن کتاب	بفضل خدا حسن انجم امت
چوبہ تم زول سال تالیف و	بکتابت من خصم الزام امت
قطعہ تاریخ طبع منہ سلمہ اللہ تعالیٰ	

چیز یا یا سخ حق الیقین نوشت لانا	دلیل و حجت از اخبار و آیات انجین باید
شد استیصال م محفل مولد سخی	جز راہ اللہ خیر ا رو بد عات انجین باید
جمیل کنون برائی یادگار طبعین	بگو ایچو یہ تفصیل چو با است انجین باید

قطعہ تاریخ از معدن خوش بیانی منشی قدس شمیم ہوسو سلمہ اللہ

ہزار آفرین بر مصنف شمیم	شد از سعی او نیک توضیح حق
و ہم بہر تاریخ ختم کتاب	بفرمود۔ تحقیق و تفسیح حق

قطعه تاریخ از شخوشتیوار بان منشی سید حلیل حمد متوطن سہسوان	
شدرقم ہرچہ اندرین نامہ	ترجمان بیان اسلاف است
سال تالیف و لغو ز حلیل	گو بہ چین شاہ راہ انصاف است
منہ سالہ اللہ تعالیٰ	
ہست این نامہ و لحسب حلیل	نزد انصاف پندان مقبول
سال تالیف بگفتم نا دور	کرد تحسیر جواب معقول
قطعه تاریخ طبع از مخزن ہمدانی مولوی سید عبداللہ فی سہسوانی	
نطبع این کتاب رو بدعت	کمال نصرت اہل سنن بین
پسے تاریخ طبعش گفت باقی	ہمانا پاسخ دندان شکن بین
قطعه تاریخ از شاعر با شعور مولوی محمد عبدالغفور صاحب غفور سہسوانی	
وہ چہ خوشن این پاسخ زیبا نوشت	مولوی سبط احمد خوشنخصال
سال طبعش گفت ہاتف باغفور	پاسخ و لہجہ جواب ہمیشہ مال
قطعه تاریخ از حقائق آگاہ مولوی برکت اللہ میداؤ	
نازیم بر مولف ہی گو کہ قول ہی	گفت اندرین کتاب ہمہ انتخاب
ہاتف بلوش من پے تاریخ طبع او	شانی جواب و پاسخ عین صواب
قطعه تاریخ از منشی لاثانی مولوی سید اسرار حسن سہسوانی	
مولف واقعی و رساک تحریر	ہمانا گوہر تحقیق سلفہ
پے تاریخ طبعش ہاتف غیب	بجوبہ و ادب پاسخ داد گفتہ
قطعه تاریخ طبع از شاعر خوش بیان منشی محمد علی خان شاگرد سید علی رضا عطیہ آبادی	

جگر اہل سنن را مشرودہ سال طبعش چہ دل را گفتم	گشت مطبوع کتاب معقول بیشال است جہ اب معقول از سال ۱۳۰۰
قطعیہ تاریخ از شاعر ساعر منشی محمد شاہ کریم شاہ سہسوا	
خال من خوش نسخہ نادر نوشت زود شاہ کریم سال طبع آن	من بلاگردان تحقیقات او ہست و مولد محدث گو ۱۳۰۰
قطعیہ تاریخ اردوانہر پریشیہ خداونی سیدل محمد شاہ سہسوا	
ہوئی طبع جب یہ کتاب نفیس یہی فکر تاریخ کے جب ہوئی	ہر ایک اسکا عالمین شایق ہوا کہا دل نے۔ بیشکل پانچ لکھا ۱۳۰۰
قطعیہ تاریخ از منہج بیان معانی سیعجا احمد سہسوا	
شکر حق کا کہ یہ کتاب چہی تم بھی تاریخ طبع ای اعجاز	ماہ مسعود سال فتح ہے جلد کھدو۔ یہ خوب پانچ ہے ۱۳۰۰
قطعیہ تاریخ از حدن طبع ملخص لدولہ سید محمد طہیر خان خان کلکٹر طہیر محمدی انصاری سہسوا	
یہی پیشل بنی مانند پانچ شک نہیں رہیں تظیر اچھی لکھی تاریخ تہنی طبع کی اسکی	زمانہ کودن جان سے تہ کیوں اسکی تمنا ہو مزید باد لایل و مولد ہو تو آتا ہو ۱۳۰۰
قطعیہ تاریخ از مخنوخوش بیان مہتی سید عسکری احمد صاحب ساکن سہسوا	
عزیزے سبط احمد نے تحقیق لکھے یہ طبع کے تاریخ میں	کتاب ای عسکرے پیشل لکھے جواب و اچھے تر کے پتر کے ۱۳۰۰
قطعیہ تاریخ از احقر ہندکان محمد اکبر خان کاتب سالہ ہذا غفر اللہ فرمہ	
پانچ بیشال کرد رقم بہر تاریخ طبع او اکبر	با مولف چو داد حق توفیق گفت۔ زیبا خزانہ تحقیق ۱۳۰۰

صحت نامہ علماء کلمہ الحق

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۲	۱	والمعجزات	والمعجزات	۲۵	۲۵	مطلق	مطلق
۱۱	۱۱	کید لیت	کید لیت	۳	۳	احقر از نہ ناید	احقر از نہ ناید
۳	۱۸	ابن تمیمہ	ابن تمیمہ	۹	۹	افتاوی	افتاوی
۵	۳	القرانی	القرانی	۱۰	۱۰	يقول	يقول
۵	۵	شبهہ	شبهہ	۲۰	۲۰	و دیگر	و دیگر
۱۱	۱۱	افندی	افندی	۲۲	۲۲	رفع سبایہ	رفع سبایہ
۱۳	۱۳	ادعوا للکذب	ادعوا للکذب	۲	۲	این دعا	این دعا
۱۹	۱۹	اصحاب بدعت	اصحاب بدعت	۵	۵	بخند	بخند
۹	۹	قوله ثانیها	قوله محمد ثانیها	۱۳	۱۳	از ان بدعت	از ان بدعت
۱۰	۱۰	بعده	بعده	۱۴	۱۴	یکی مردان	یکی مردان
۱۲	۱۲	یکی	یکی	۱۷	۱۷	ارضعفا	ارضعفا
۱۲	۱۲	یراد بها	یراد بها	۲۰	۲۰	موضوعه	موضوعه
۱۶	۱۶	الغرض که بگوید	الغرض بگوید که	۲۳	۲۳	یشی	یشی
۲۱	۲۱	حسنة اخفاء	حسنة اخفاء	۹	۹	فرموده اند	فرموده بودند
۲۳	۲۳	احداث بدعت	احداث بدعت	۱۳	۱۳	الوجبات	الوجبات
۱۰	۱۰	تفرقه	تفرقه	۱۴	۱۴	المراقاة	المراقاة
۱۱	۱۱	تراشیده	تراشیده	۱۵	۱۵	بجماعتہ	بجماعتہ
۲۲	۲۲	افشادن	افشادن	۱۷	۱۷	جماعتہ	جماعتہ
۵	۵	مثل عمل مولود	مثل عمل مولود	۱	۱	کبتہ	کبتہ
۷	۷	البديتہ	البديتہ	۳	۳	یا مرم	یا مرم
۱۱	۱۱	اللايتہ	اللايتہ	۷	۷	الی ابن کعب	الی ابن کعب
۱۲	۱۲	ہزاران	ہزاران	۹	۹	الذی جعلها	الذی جعلها

صواب	خطا	صفحہ	سطر	صواب	خطا	صفحہ	سطر
بیش	بیس	۱۶	۲	ہذا المعنی	ہذا المعنی	۱۲	۸
مجازات	عجارت	۱۷	۶	ہذا ملک	ہذا ملک	۱۰	۱۰
مذکور مبالغہ	مذکور مبالغہ	۱۱	۱۱	لا انا اراد	لا انا اراد	۱۱	۱۱
مصنف	منصف	۱۳	۱۳	روز بہان	روز بہان	۱۲	۱۲
ابن خوری	ابن خوری	۱۸	۱۸	قلم	قلم	۲۰	۲۰
فخز وہ	فخز وہ	۲۱	۲۱	وینید	وینید	۲۲	۲۲
الرعایت	الرعایت	۱۹	۳	فی الجنة	فی الجنة	۲۳	۲۳
سادستہ	سادستہ	۱۱	۱۱	الجهنمی	الجهنمی	۱۱	۱۱
فخز وہ	فخز وہ	۲۳	۲۳	زید البحر	زید البحر	۲۴	۲۴
تیار است	تیار است	۳۰	۴	علیہا	علیہا	۱۳	۲
اعید	اعید	۱۱	۱۱	ہذا شمر وہ	ہذا شمر وہ	۱۱	۶
دائستہ	دائستہ	۲۴	۲۴	ہذا الوقت	ہذا الوقت	۱۴	۲
انچہ	انچہ	۲۱	۸	المخلفاء	المخلفاء	۱۱	۹
فقہاء	فقہاء	۱۱	۱۱	منصوص	منصول	۱۲	۱۲
در خاص مجلس	در خاص مجلس	۲۲	۶	یس	یس	۱۵	۱۵
قنہاہ	قنہاہ	۱۱	۲۰	تقررہ	تقرار	۱۱	۱۱
بیخت	بیخت	۱۱	۲۲	قرن	قران	۱۵	۱
فادیل	فادیل	۱۱	۲۴	روافض	رواقض	۱۱	۱۱
تعالوا	تعالو	۲۳	۴	آئین	آئین	۱۱	۱۱
رجب	رجب	۲۴	۲۲	بدعات	بدعات	۱۳	۱۳
بیدل	بیدل	۳۵	۶	داخل	ووداخل	۱۵	۱۵
واجع العلماء	واجع العلماء	۱۱	۱۱	علماء	علماء	۱۶	۱۶
ضعیفہ	ضعیفہ	۱۱	۲۰	مدعات	مدعات	۱۹	۱۹
زیر نظر	زیر نظر	۱۱	۲۵	ثابت	رثابت	۲۵	۲۵

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۲۶	۷	محوث	محوث	۳۶	۱	میگزوند	میگزوند
۱۱	۱۰	مالوارد	بالوارد	۳۷	۲	تخلیط	تخلیط
۱۱	۲۵	تلیس	پر تلیس	۱۱	۲۳	ضیانا	ضیانا
۲۸	۱۵	لاسیجا	لاسیجا	۳۸	۲۳	امان	امان
۳۵	۳۵	نوشتہ	نوشتہ	۳۹	۵	نقع	نقع
۲۹	۲۰	بالوسوٹہ	بالوسوٹہ	۴۰	۱۳	اباحت	اباحت
۳۰	۴	آورد و کردہ	آورد و کردہ	۱۵	۱۵	و ثنا	و ثنا
۳۱	۶	لائیب	لائیب	۴۱	۱	بہریا	بہریا
۱۱	۲۰	احشی	احشی	۱۹	۱۹	خفیف	خفیف
۱۱	۱۱	تخت	تخت	۲۱	۲۱	ضم عبادات	ضم عبادات
۱۱	۱۱	عبدالوا	عبدالوا	۴۲	۱۳	چہ	چہ
۳۶	۱۴	جلد مسعود	جلد مسعود	۴۳	۲	بصورت	بصورت
۳۳	۱	نفی	نفی	۵	۵	و حدیث	و حدیث
۱۱	۵	العامۃ	العامۃ	۱۳	۱۳	اقول	اقول
۱۱	۱۲	نضغ	نضغ	۴۴	۶	حاضریں	حاضریں
۳۴	۲۰	حضور	حضور	۱۳	۱۳	و منہ	و منہ
۱۱	۷	بلا تجرد	بلا تجرد	۱۸	۱۸	اجتہاد	اجتہاد
۱۱	۱۱	مخلوقات	مخلوقات	۵۱	۳	ماورای ابن	ماورای ابن
۱۱	۸	درہ	درہ	۱۱	۴	شیخ الفراسد	شیخ الفراسد
۱۱	۱۹	میشی	میشی	۱۱	۷	وقفوا	وقفوا
۱۱	۲۴	شواہب	شواہب	۵۲	۲	ادعوا	ادعوا
۳۵	۲	ورایت الخالطہ	ورایت الخالطہ	۵۴	۲۵	اما	اما
۱۱	۳	و مکہ	و مکہ	۵۷	۲۳	باتار	باتار
۱۱	۱	استحسان	استحسان	۵۸	۳	بعض حالات	بعض حالات

صواب	خطا	صفحہ	سطر	صواب	خطا	صفحہ	سطر
تقنید	تقید	۴۶	۳	لان	لان	۶۰	۸
تجويز	نحويز	"	۲۰	قيام الساعة	قيام الساعة	"	"
يفعل	بالفعل	۷۷	۵	فاجب	فاجب	"	۱۳
استدلال	استدل	"	۱۱	ابن ماجه	ابن ماجه	"	۱۳
يقولون	قول فعلن	۷۸	۳	عمل مولد	عمل موار	"	۱۶
نعمت	نعمت	"	۲۱	بخير دست	بخير دست	۶۱	۸
قصه	قصيه	۷۹	۲	عاشوره	عاشور	۶۲	۱۲
اذذاك	اذذاك	"	۷	المتعدده	المتعدده	۶۳	۱۹
يشين	شين	۸۰	۱۰	كتاب	كتاب	۶۴	۱۹
جواب	جواب	"	۲۵	زين الدين	ابن الدين	"	۲۱
وحيث	حيث	۸۱	۲۴	كتب	كتب	۶۶	
قبحا بخير ان	قبحا بخير ان	۸۲	۱۹	زنده	آنده	۶۸	۲۴
خود	خود	"	۲۰	در مذمت	مذمت	۷۰	۲
مطابق	که مطابق	۸۳	۲	تصور کرد	تصور اند	"	۴
عرب محم	عرب محم	"	۳	متعه	متعير	"	۹
ينقص	يقص	۸۴	۱۱	فخذه	فخذوه	۷۱	۲۴
وشك	وشك	"	۱۵	رفع يد	رفع يد	۷۳	۴
فضيلت	فضيلت	"	۱۹	فاذا	فاذا	"	۱۴
که در مثنی	که معنی	۸۵	۲۵	رکبتيه	رکبتيه	"	۱۶
اعتباد	اعتباد	۸۶	۶	صحتش	صحتش	"	۲۳
می دانند	نمی دانند	"	۱۱	هر چه	پر چه	۷۴	۸
کدامی	لدای	"	۱۶	فلان معنی	فای معنی	۷۵	۱
فلذ	فلاندا	۸۷	۱۵	وشوار گزار	وشوار	"	۲۰
لم یعتبر	لم یعتبر	"	"	استنباط	استباط	"	۲۳

CALL No. { ۲۹۶۴۴ } ACC. No. ۲۹۶۸
 AUTHOR ۱۵/۱۲
 TITLE ۱۵/۱۲

۲۹۶۴۴		۲۹۶۴۴	
۲۹۶۸		۱۵/۱۲	
۱۵/۱۲		۱۵/۱۲	
Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

